

















هو الله تعالى شانه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت اکلستان  
اعلیحضرت سلطان ابن سلطان شاه ایران سلطان  
ناصرالدین شاه قاجار خداوند ملکه از یوم نهضت از  
دارالخلافه طهران الی روز مراجعت ورود موبک  
مسعود مشیقر سر بر سلطنت که بدستخط مبارک فرین فرموده  
بعی و ایتھام مثل الانام میرزا محمد علی شیرازی الشہیر  
بکشلول در بندر بسبی بزبور طبع در آمد و چند تصویق  
دلیپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود  
مزید نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که بمینت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بهیمننا و بخشد  
مهربان بشرط سلامت مزاج می نویسیم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت کیلان تفصیل نوشته  
بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با و قایمی که تا انزلی و  
مید هد انشاء الله تعالی می نویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل بمهربان در طی روز

نامه کشتی نوشته خواند شد بعون الله تعالی و حسن توفیق

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر ۱۲۹۰ هـ

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال کسالت تمام است که اجناس سفر فرنگستان  
شده است و چند روز هم بودیم که سینه درد و زکام شدید می عارض شده و هیچ احوال خوب نبود

ضعف بنیه بسبب کمال بود بطوریکه هرگز خود را بان کسالت ندیده بودم  
 علی الله تعالی سپردن آمدم صدر اعظم و غیره بودند قدری ایستاده رفیقیم و از در کوچی شمس العماره  
 سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر در راه و بیراه را ندیم بطرف اسب  
 دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفیقیم بالا خانه افواج و جمعیت زیادی از مردوزن حاضر  
 شده بودند نهارا آوردند بر بنی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخوندیور میرزا احسام الله و له حاج  
 آقا اسمعیل و سایر پیشقدمانها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بهمان  
 نهارا اسبها را دو اندند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطلح خاصه است چنان  
 پرق اول را برداشته یک پرق اول را هم اسب و جبهه الله میز را برداشت اسب قابل  
 حمدی قلیخان پرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرهای خارجه بجهت  
 وداع بحضور آمدند صدر اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن آمدیم  
 سراپردهای تازه که بنه ترمه وزری و حیزه بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی حمد علیا کن  
 آمدند والده شاه را دیدم ایشان در شب در آنجا ماندند با شدیدی هم همه روزه می آمد

### سه شنبه بیست و چهارم

رفیقیم بهارت دولتی کن و بهار دوز سوار شده بجهت شکار به امور بای حوالی کن رفیقیم نایب سلطه  
 در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الله و له محمد باقر خان حسین خان اسد الله خان  
 بودند میر شکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره روم  
 الحمد لله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمد الله مزاجم در نهایت صحت و سلا  
 است و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آوچه تازه است یعنی خیلی کوچکت است و هنوز  
 خورنی نشده چنانچه و شکوفه هم در شمرانات فریب با تمام است کل زرد و کل سرخ هم تک  
 تک دیده میشود حمد قلیخان کیش به شهر رفت با حالت ناخوش بر گشت

### چهارشنبه بیست و پنجم

در عمارت کن توقف شدین الدوله علاءالمحمیین خان محقق حکیم طو لوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده

### پنجشنبه بیست و هشتم

رفیتم قوری چای بنهار آبخا صرف کردیم آب زیاد می می آمد عضد الملک عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود و عصر هر جهت بمنزل شد ایس الدوله از شهر آمده بود و کتسر مزاجی دارد

### جمعه بیست و نهم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان و غیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز عین افندی ایلیچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در زمان یورت اولی چادر ترمه و غیره افزاشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده سجاد در رفیتم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصره الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر کبابه داشته بودند از سجدتند با دینوزید ایلیچی آمد دو نفر هم ناپ سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافره هم همراه او آمده بود در خص شده به مملکت خود برود عین افندی زبان فرانسسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سناتور متوسط است آصف الدوله وارد شد

### شنبه بیست و نهم

صبح سوار شده رفیتم تنبکه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدریک سنکتاب جاری بود آفتاب گردان زود آبخا بنهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان این الدوله ادیب الملک و غیره نیز بودند

### یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا و قایع نگار حسام الدوله سر تیب فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقابست شرفیاب شد عین افندی مجدد امروز به

۵ (ایران) بحضور آمد جناب قاسمید همچنین محمد بهبهانی بدین آمده بود ند خان الملک جو ابراهیم  
که باید همراه برد آورده بود

### شنبه غره شکر بیع الاول

صبح آنجا رسید که از شهر آمده بود ند از شاهزادگان و غیره همه به حضور آمدند امام جمعه آمده دعا  
سفر را خواند ند پیر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس سی که از عربستان بجهت صطبل  
خاصه آورده بود ند از سان حضور گذرانند ند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صد  
اعظم هم از شهر رسیده اجبار عرب از سیستان داشت عرض کرد و ابر الملک هم سوار سپ  
در از ترکمانی با صدر اعظم آمده بود و نایب السلطه از نزدیک کن مرخص شده بشهر معاودت  
نمود از شاهزادگان که همراه بود ند محمد الدوله حسام السلطه عماد الدوله لصره الدوله بود  
محمد الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسو کب و وزیر مختار دولت روس  
که تا از نی با بیستی سپاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عماد  
صنیع الدوله حکامس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بود ند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد  
محمد یقینان امروز شکار رفته بود یک آهومی ماده شکار کرده است

### چهارشنبه دوم بیع الاول

از کرج بقاسم آبا حرکت کرده ایم بخیز شک راه است هوا گرم و کرد و خاک بسیار بود  
معیر الملک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی از نی در رکاب است  
عضد الملک و شب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر  
معاودت نمود قراولی اردو ما از نی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن شهر حرکت کرد

### پنجشنبه سیوم بیع اول

صبح سوار اسپ شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فولاید و میرزا قهرمان  
امین شکر و غیره هم طریم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس سپ



۶ (ایر ۳) اسب بجهت صهبل تو پنهان آذربایجان خریدیه بود از سان حضور گذر ایندیک صد  
 نفر سواره مکر می بسر کردی حاجی آقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت  
 کنان را ندیم بعد از آن بجاک که نشیتم منزل امروز کاروان شک است مسافت راه سه  
 فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند  
 همه جا سبزه و مرغزار است صاری اصلمان که از شهر آمده بود دیده شد

### جمع چهارم

صبح سوار کالک شده بطرف عبدالقادر و آنه کشیم پنجر شک راه است هوا گرم کرد  
 و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته  
 در اطراف و حوالی گردش میکردیم یک خرگوش و یک بلدرچین با یک قطعه زرد و ره صید کردیم  
 امروز حکیم و کیون و میو طومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدیم که نفر کستان می این  
 میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معاون الملک مرضی شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس فرسنگ  
 امروز مرضی شده

### شنبه پنجم

امروز روز در و د بقرین است یعنی در هزار جریب که قریب شهر است اردو زده اندیخ  
 پنجر شک مسافت است از د بات خاک علی و غیره که نشیتم صبح که سوار شدیم صدر اعظم  
 وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم دم کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره  
 ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود حضور  
 آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود و بعد بعضی شایزادگان متوقف قزو  
 مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف  
 کلانتر و که خدایان شهر و غیره توسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته حضور آمده مقرر شد  
 نهار درین راه صرف شد بعد از نهار یاد شد دیدی میوزید امین خلوت که عقب ماند  
 بچاپاری رسیده بار دو طبعی شد سواره او با جمعی اسد خان قراباغی که جزو غلامخانه هستند

۷ (ابرن) با صاحب دیوان از آواز با سبحان آمده بودند که بطهران رفته‌سان بدیند پسر اسدخان  
 که سر کرده سوار است جوان خوبیت نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر عظم صحبت کنان  
 وارد دو شدم صدر عظم محض شده بشهر رفت با وسخت سردی می آمد شب گذشته بسیار  
 کم خوابیده بودم استب یک شب ششم زود تر میل با سحر است کردم  
 امروز منزل آقا با است صبح باران شدید می می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز بسیار بد  
 این باران برای قرون بسیار نافع است ایطالی نیز از ابوتراب عمومی میرزا بزرگ حکیم  
 مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدر عظم صحبت کنان از کنار شهر  
 گذشته افتادیم بجاده آقا بابایی دپیر الملک از اینجا محض شده بشهر رفت هوای امروز  
 به خلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرای کبیر کل و سبزه است در باغات  
 قرون کی نوع گل و رکت دیده هفتد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل نرد کفتم از ریشه و تخم آن سیاه  
 و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمود آبا و شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد  
 سردی میوزید نهار در کال که خورده شد از پیشیستان مشکوة الملک و عنبره بودند چهار عت  
 بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که  
 کل تخیر باو چادر بار انداخت تا صبح متصل می آمد و بچکس را قدرت پرودن رفتن نبود و از  
 شدت سرما همه افسرده و دوشنبه هفتم از کار مانده بودند  
 باید بخیزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زستانهای سخت بلکه در هیچ وقت  
 دیده و شنیده نشده بود و فرسنگ از راه را سوار کاس که شدیم بعد چون راه کاس که  
 بد بود سوار اسب شده کاس که بار ابر گرداند صحرای امروز همه سبز و گل بود اما سرما همچو  
 نیکداشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت حضرت و طراوت صحرای شود با اینکه کچه و سردار  
 خروپشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر که وک خیزان دره بود  
 که آب کمی می آمد نهار آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود عصبه الملک این حضور

۸ (بر ۱) صنیع الدوله حکمتش باشی حکیم طولوزان محقق و عیظه بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم

این کوه خزران شکت ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است  
اغلب جا با زراعت و می کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیثات و نند میکنند  
حسن علی خان جبرال که جزو بهر ابا ن است امروز وارد دو شد با صدر اعظم صحبت کنان  
میر فتحیم بالائی کوه ده بنظر آمد کمان کردم خزران است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان  
غیثات نند سر کرده سواره غیثات و نند احد اث و آباد کرده است خوب جانی را آباد کرده  
که همه زراعت آن ویم است از اسمعیل آبا و یکفر شکت و نیم را ندیم تا خزران رسیدیم  
اعضاد السلطه نصره الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصره الدوله شکایت زیاد از راه  
و باد و شب داشت می گفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد بود اما نه  
غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم بیبارید جوهر سر ما طوری بود که آب مانند زمستان بچ می بست

### سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلخان و صاحب  
دیوان صحبت کنان میر فتحیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند در با و کو بهمارا  
حاصل کاشته اند حمد یقلیخان جلورفته بود بشکار کبک می گفت توی دره پایاس زرد زیاد  
بود خلاصه همه جا را ندیم حمد یقلیخان جلورفت آفتاب کردان زدند آب شاه رود زیاد  
بود و کل آلود عضد الملک حکمتش باشی صنیع الدوله مشکوۃ الملک امین السلطه امین حضور  
حمد یقلیخان و جمیع الله میرزا اعلا محمید خان امین السلطان جعفر یقلیخان و عیظه بودند نهار آوردند  
ادم و جمیع الله میرزا که در شرط کو فرآب زده بود با کمال جرات این جا هم با اسب باب  
زد الحی حیل جرات کرد تا عصر آن جا بودیم بعد بطرف منزل را ندیم زیر پل  
دو کاسک خیل خوب دیدم که تا جرسیردانی بجهت فروش بطهران میسرد  
هنگام غروب وارد منزل شدیم در دور اخیلی دور از پل میان دره و سبزه

زده بودند بحمد باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشجات از حرم الملک آورد ملاحظه شد <sup>مستند</sup>  
 امروز بمغیله میرویم صبح زود سوار شده رو بر راه نهادیم حسام السلطنه از راه کبندی آمده بود بکنده  
 تازه خریدیده است در منزل آقا با با ازار دو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایغانی صحبت  
 کنان رفیقیم هوا برخلاف ایام گذشته گرم و کس نباد بود راه هم خوب بود و از بیراهه رفیقیم تا چنگل بالا  
 بالار رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنگه کنگه خورده بودیم بعد از صرف نهار سوار شده  
 رو بمنزل اندیم در این راه میرا بر ابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشیدی نصرت الله خان طاش  
 که کار خودی دیده شد سواره ابو الجحی نصرت الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند \*  
 نزدیک منزل جناب حاجی طار فیح مجتهد کیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پامی سرو  
 هرزه میل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو رود لهذا در اردو یک مغیله در دوه  
 که پناه از باد بود زده بودند با وجود این به کام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه  
 درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شد میوز و بطوری سخت و شدید است که درختها  
 زیتون که در اینجا رسته یکسره بظرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال مغیله هرزه میل همه جا حاصل  
 کاشته اند یکسره دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراسخ اردو شاک  
 مار کردید حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفت نذازد بلاکت جسمه اینجا با ما زیاد دارد

### پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفیقیم جناب حاجی طار فیح  
 مجتهد در سرپل مغیله ملاقات شد پل مغیله که بر روی سفید رود است و ظهور و مردود آنرا در دوه  
 بسمت کیلان از همان جانب در سوابق بام بلچوبی بر روی آن بود که قوا اهل اعجاز از آن بسیار  
 صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پل در کمان است حکام بنوشت جناب حاجی  
 طار فیح بر روی رودخانه فرور ساخته شده است حاجی طار فیح بهای جسته مرآتند که  
 هشت سال قبل ایشان ز او دیده بودم از پل گذشته بسیرعت را ندیم ما به نماند در بهر مجتهد

ایران مکان که چند سال قبل در سفر کیلان صرف نهار شد بازها بخانه نهار صرف شد تا پنج بها کرده و انار تازه کل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سر پرده را کنار زد و خانه زده بودند امروز بین راه آب باروشناگر زیاد دیدیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شنا می کردند

### جمع روز دهم

باید بگویم امام زاده هاشم حرکت کرد و صبح سوار شده با صدر عظم صحبت کنان رفیقیم راه امروز بعضی جا های بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جا آب افتاده و متجاوز از هزار قدم کل زیاد بود بعضی جا های دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر عظم صحبت میکردیم که ناگاه های اسپ صدر عظم در کل لغزیده از اسپ پرت شد ولی هیچ وجه صدمه نخورد و محضی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سوال معلوم شد آدم این الت لظنه بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضاد السلطنة عماد الدوله از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه رود دهم که مخارج بنای آن از خزانه دولت توسط حاجی طار فریغ شد است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل نمیتوانست از آن عبور نمود ولی کاهی چنان طغیان میکند که با اسپ هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه مزبور که وصل بسفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستم مشکوه المملکت صنیع الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است در شکه مار حاضر کرده بودند در آن نشسته را ندیم تا نزدیک منزل

### شنبه دوازدهم

امروز روز ورود به شهر رشت است و دیشب هوا خیلی سرد بود و صبح زود برخواستیم قدری راه را سوار اسپ بودیم بعد بدر شکه نشسته را ندیم وزیر مختار دولت روس و سیو کریل مترجم دم در شکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود پل کل

۱۱ (۱۱) گاه گاه میان جنگل میخواید از ده سراوان و شاه آقاجی هم که نشیمن معتمد المملکت که از پیش  
 با استقبال آمده بود بامیرزا عبدالرحیم خان ساعد المملکت که با پریش مخچکوف هماندار از پطر  
 پورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم المملکت که از طهران نامور به پذیرائی  
 همانداران دولت روس بود رسید بنهار اوست چپ راه در سایه درختان جنگلی صحر  
 نمودیم بعد سوار شدیم. وزیر می که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را  
 با آجر و کج ساخته اند معلوم شد که معین التجار کیلانی نیز شرکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند  
 از علماء لایحه جان و غیره جمعی کثیر با استقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و  
 حاجی ملا ظاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از جهنم شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از  
 کالسه پیاده شده با سپ سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده  
 با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر با استقبال آمده بودند شش ساعت بغروب  
 مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای مانده بودند پریش مخچکوف هماندار کونول  
 برآک اجدان مخصوص امپراطور روس و وزیر مختار دولت روس میوکریل مترجم سفارت  
 حکیم المملکت یک ساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پریش مخچکوف شخص محترم و ارباب  
 دولت روس است و جبرال اجدان مخصوص امپراطور و سنا قریب بشت سال دارد

### یک شبانه سیر و هم

صبح سوار اسپ شده برای ازلی را ندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیاد  
 از اهل شهر تا نزدیکی بوسار ایستاده بودند از بوسار با نظرف از اسپ پیاده شده کالسه  
 نشیمن راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر کمر کخانه نهاد  
 خوردیم لست که و کزجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از بنهار بنگه نشیمن قدری دورتر  
 از دهنه رودخانه کشتیهای کوچکت بخار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است  
 که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دیگر کشتیهای دولت روس بود و یکی از

۱۱ **ایران** از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سونیکین و حکیم طولوزان نشسته بودند  
 کشتی دیگر موزیکان چنان روسی بودند و مادر کشتی خود مان نشستم این کشتی را تازه فرمایش داده  
 بودم نه اخته آورده اند آنچه لازمه رفیت است از آئینه ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز  
 این کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر نماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعضی  
 آن که سایه بانی از ماهوت کل دوزی داشت رفیقیم وزیر مختار روس دریا بیکی را به حضور آورد  
 معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاه زادگان عمده خلوت  
 که کشتی ما داخل شد حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد  
 انزلی شدیم صدر عظم معتمد الملک امین السلطنه لهی الورود به کشتیهای روسی که در دراز  
 از الملکانه اخته بود به نسبت تعیین جای همراهان و بارها رفتند کشتی از طرف دولت روس  
 آمده بود که بعد از کشتیهای روسی معترف دولت روس هستند ولی چنان سذر و نمینند  
 کشتیهای گنبدی که کشتیهای جنگی است ترود در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور  
 با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد و سمرل ما در برجی است که حکم ما وزیر امور خارجه  
 و زمان حکومت خود در کیلان بنا کرده و بعد توسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام  
 الدوله نایب حکومت کیلان بود با تمام رسید جلاله امین جزئی کاری دارد که معتمد الملک  
 تمام خواهد نمود این برج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام کردنش دارد و  
 بنای آن تماماً از آجر و سنگ و کچ است که همان غلام کردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب  
 و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است  
 چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه با دسردی میوزید شب ایتاب خوبی  
 بود بنا شد فردا بخشش بشینیم در غازیان کشتی بازی شد

### دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله کشتی نشسته و بیماری خداروانه حاجی ترخان شیویم صبح زود برخواست

اروس) بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایت و کچی است که بار و آدم از انزلی بر شیتها حمل میکنند  
هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصر می آمد قدری موجب وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف  
و مه بر طرف شد ولی چون هوا قدری حسیاط داشت بجهت در حرکت بهتر می نمود و فرستادیم  
اعظم آوردند همراهمان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدیم حاجی طار فریج مجتهد دعای  
سفر خواند جمعیت غریبی از من قبیل شده بود اول کشتی بخاری خودمان نشسته تا کشتی قسطنطنیه  
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرسش منجیکو و نماندند و سایرین هم حاضر بودند نزدیک  
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و ملترین رسیدند بجماعت بغروب ماده لشکر کشتی را  
کشیده براه افتادیم سینه کشتی تجکی که حاضر بود متصل شلیک می نمودند و از جلو و عقب و طرفین  
کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی ای جنگلی مانده کشتی اینجیل راه افتاد و این کشتی ما اطاقهای  
خوب دارد همه بار نیت و ممتاز و پاکیزه با قاعده انوشیروانان امیر طور با اسباب قوه و حاکم  
و غیره از پرتو رخ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند ازین فرزند اشخاصی که  
در کشتی اول موسوم بقسطنطنیه که مخصوص ماست هستند صدر اعظم محمد الملک عضد الملک  
عسقی حضور این سلطان صلیح الدوله امین السلطه محمد بقلی خان حکیم طولوزان کانس باشی  
غلام حسین خان محقق این خلوت فرخ خان و جمیع اندام میرزا جعفر قلیخان و نه چینی باشی آقا رضای و  
باشی میرزا عابد الله فرانس خلوت میرزا عابد الله میرزا جیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی  
حیدر خاصه ترانس آقا حسن علی آبدار قاجار محمد علی چهار قوه چینی نوکرهای صدر اعظم سینه نظر قاجار  
اشخاصی که در کشتی بر تنگی بودند غزاله و له اعتدال و له حصان السلطه نظر بدوله  
عماد الدوله علاء الدوله الیانی حسنیخان و زیر نواید امین لشکر حکیم انبیا ملک ساسان الدوله  
نصر الملک مجرب الدوله شجاع السلطه حسنیخان جزالی میرزا رضا خان ابرووان محمد است  
ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان و له علاء الدوله جلوه دار دو نفر هم که تفریح و تفریحین تفریح  
میو و بسکی و زیر مختار منسه میو و مسون نایب سفارت انگلیس میو و کیسول حکیم انگلیس



۱۱۴ (روس) اسامی اسبها اسب جلفه اسب ظل سلطان اسب جانی اسب صباح الخیر حسام لطفه

حکیم طولوزان میگفت دریا بیکی روس سر بطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر بطری شکسته  
پارچه از نیشته بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریا بیکی را دیدم که غنک  
آبی گذاشته بود از خود او سوال کردم همان تقصیل را ذکر نمود و اسوس خوردم زرد یک عصر که  
بهرشته کشتی رفتم کشتی را تنگی را دیدم که مجاوز از یک فرسنگ دور بود شب با کمال حسرت

### خوابیدیم سه شبانه با نزدیم ربيع الاول

اول طلوع با ابتدا دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر  
محسوس میشد این سواحل خشک و بیدخت است و جزء باد کو به محسوب میشود و بوی کزیا  
داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری زرد یک بساحل حرکت میکرد که آدم و  
حیوان همه پیدا بودند و نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بخری ساخته بودند اطراف  
آن چند خانه و ارسلکی داشتند که مسخفظ آن برج بودند و دست راست جزیره پیدا بود بعضی  
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نوظ است اما حالا هیچکس آنجا  
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند  
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود و او با باد کو به بردند که از آنجا بایران و فرانستان تلگراف  
نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوری که امواج مثل کوه بلند میشد  
همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنایع الدوله و ده باشی  
و حکیم طولوزان که نینفاده بودیم و خود داریم بنمودیم از صاحب منصبان و عمه کشتی جز امیرال  
چند نفر از ملاکان و غیره سایر افتاده بودند خلاصه بظری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا  
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی تاحی آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد  
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و موج بود مع هذا اندکی خوابیدیم صبح که برخاستم بدین  
گاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم

۱۵ (اروس) که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرالاطمینان میداد که ماده ساعت دیگر نزدیک بدبهنه شط و لکاوا هم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و بانو اسطه ملاحظه خواهد داشت خلاصه نزدیک بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان سواحل انکارا و ماژندان میرفت کشتی خیلی بخاری هم دیده شد و سوم بایران کیساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بچانکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی کشتی کوچکی که کشتی بجا حاجی ترخان برویم کشتی ما انجانکه انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا آنها گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخانزاد پرس منجیکوف بحضور آورد اسم حاکم میسوپین *Misopin* است آدم درست کار قابل نظر آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بجا حاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بجا حاجی ترخان برده و سوم بکوکت و خیلی تشنگ است بعد از شام بان کشتی رفتم کشتی کوچکی که بیکری هم بهمین وضع بجهت شاه زادگان و سایرین حاضر کرده بودند کشتی ما را کشتی کوچکی بخاری میکشید امشب را با احتمال راحت خوابیدیم

### چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارو حاجی ترخان شایم صبح برخاسته با طرف نگاه کردم دیدم احمد بقدر زوری بیکر خلاص شده برود خانه وسیعی که آسمش و لکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد و باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شجبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت کلوله تفنگ متداولی ازین طرف با نظرف میرسد آتش کل آلود و بغایت ستمانند دریا موج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بیدستغاری و بیدمشک و درینها همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذہب بت پرستی دارند در اینجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الا حق زده مواسی و اغنام زیاد از اسب و ماژدیان و گاو و گوسفند و غیره دارند چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضامفات حاجی ترخان شمرده میشود

۱۶ (روس) دیده شد که در کنار رودخانه واقع وارز دورخیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در هر دو  
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است  
کشتی و محاذی هر یک از این دهات که می رسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا می کشید  
درین دهات همچو چرباغ و زراعت دیده شد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبره  
بزرگ بنظر می آید در ملاحظه شد که از طایفه ساپوزنیکوفت *Sapozenukoff* بودند تا  
مرده زیادی در کشتهای خود ریخته و کنار رودخانه رهنه کش کرده بودند و بعضی ماهیها را که  
بودند نمک سود نموده کنار رود زیاد هضم شده بود در رودخانه انداخته بودند آب و در  
بسیار کوار است بعضی طویر از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار  
در هوادیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با فنک در روی هو از دم دو کشتی  
کوچک بخاری و شرعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه را ندیم تا مقدار بنظر آید  
سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفعه  
و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره با بین دو سته شعبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ  
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن بنا شده است  
و طرفین رودخانه کوچه \* هورا با اصطلاح روسیها عبارت از تینت و رود و دعا  
خیز است که رحمت بنکام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقا با  
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است \* و خانه است مساجد زیاد دارد  
که اکثر آنها متعلق بتاتار است یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایران است خلاصه وار در شهر ششم  
کنار شهر کشتهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد از دوام غریبی از  
مردوزن بود انواع گل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق و غیره  
در کنار راهها و معابر کرده کرده بودند و پوسته هوا میکشد نذ همه جا از توتی خانه آیدیم  
تا رسیدیم باسکه کشتی ایستاد و نوبت چهار ساعت و نیم بود ماند و در نصد امانا

۱۷ (روس) میرزا ملک خان و زریان خان و میرزا اسد الله خان و منول قلیس و میرزا میکائیل برادر علم  
 خان از حاجی ترخان کشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با اسکه آمدیم بحضرت نیکه قدم بخشکی  
 نهادیم یک دفعه جمیع مردوزن صد امور ابلند کردند جمعیت فوق العاده بهممه غمی بود طرفین  
 معابر و راهها چندانکه کنجایش داشت مردوزن ایستاده بودند طاق نصرتی در حال رفت  
 و شکوه ساخته بودند طاق نصره را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهر با بسیار نواز  
 دم اسکه الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر خیا که در روستیه رسم است  
 که هنگام ورود امیراطور و پادشاهان لاجرم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد  
 و بران نمکدان طلا و دور می نقره مطلقا که نان در آن نماده تاریخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان  
 نقش کرده بودند کاسه که رو بازمی که چهار اسپ بسیار خوب بسته بودند کاسه که چی موافق  
 قانون روس جلوس بهار ایدست گرفته ایستاده بود پرسن منچکوف را با خود در کالسکه  
 نشاندم یکدسته سواره قراق هم در عقب کاسه می آمدند و جمعی کثیر از مردوزن و سپرد و جوان  
 پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند کرد و خاک و بهممه زیاد بود همه جا اطراف  
 کوچهها و مناظر خانها و بالایی باهما مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم به دار الحکو  
 که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده  
 بودند همه جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم  
 سرباز با احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عجا  
 و وسیع و پر یورت است اطراف تکه که بعمارت و تالار بزرگت داخل میشویم محض پذیرایی  
 کوزههای گل زیاده چیده بودند این عمارت اطرافهای زیاد و تالارهای متعدد دارند تالار سلام  
 و طاق صخره و منازل خوابگاه و عیظه دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب اند  
 اطرافها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریها  
 معمول ایرانست یعنی در گوشههای طاق قدری از دیوار را بطور حرومی از کاشی سفید جلوه آورد

۱۸ (روس) آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه متافذیکه درین جزوی تعبیه شد  
 هوای گرم وارد اطاق میشود حمام بن عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیاد میسر  
 حمام می رود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطر بایات و کل و غیر  
 در آنجا آماده کرده بودند و عرضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شتراب در آن جاری میشد  
 یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باستاد آن عوض میتوان نگاهداشت و  
 حمام را بنا حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای  
 پله ها دریچه ایست که بهر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شتراب  
 آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که پیرون آدم میسود و بسکی و زیر تخت  
 و میز و طومون نایب سفارت انگلیس با صدر عظمی محبت و دواعی و خصی حضور آمدند که از  
 جلو بسکوب روند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل برکت و میسور میل آمده  
 که اگر میل دارید مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت الارم یعنی علامت  
 اضطراب از یاقین را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه  
 چیه با عراده تلمبه و نزد بان حاضر شدند اسبهای عراده بر محله برکت مخصوص بودند همیشه  
 در میدان جلوه عمارت جمع شدند صاحب مضمب آنها یکت سمت مید از آنکه عمارتی بود چنان  
 تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب می  
 افشانند مذ چینی مشق جزئی کردند شب در جلوه عمارت چرخان بود بعد از شام تماشا خانه رقیم  
 هوای آنجا بسیار گرم بود تماشا خانه کوچک و از حمام غریبی بود این تماشا خانه دو مرتبه بیشتر  
 ندارد و همین که وارد شدیم پرده بلند کرد و انواع بازیها در آورند اول چنین تصور شد که بازیگرها  
 را از سقفی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه  
 بازی مختلف در آورند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند  
 این طول مدت بعدی بود که از فضائی تماشا خانه بسا لا خانه جنب آن رفته قدری از کرما

۱۹ (روس) ازگرم آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت

### پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود سعید حضرت خنتی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوة است و امروز باید بپوشی  
کشتی برویم بساریتین از اینجا برآه آهین بنشینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفقه اچیان  
و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساغوی اینجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند  
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم به مسجدیکه مخصوص مسلمان شیعه است  
پیش نمایان مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیت بازران هر کوجه که میکند شتیم  
مردم با طراف کالسکه دویده هول میکشیدند باران دیشب که خاک کو چهار افروشانده  
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم  
جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند اینجا حضور داشتند  
شاهزادگان طبرستان هم بودند نماز ظهر و عصر در اینجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز  
خطبه عزائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل سنت که اجازه اجتهاد داشت چند شعر  
بنفارسه گفته بود خواند بعد به مسجد تانار هارفتیم جمعی کثیر از تانار با و علمای سنت در اینجا بودند  
مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرانی  
بمن هدیه کرد بنامی این مسجد هم مشبیه به مسجد شیعه هست بعد بجای تیکه بعضی از اسباب ایض  
گیر امیر طور روس در اینجا ضبط بود در فتم دو و سابق بزرگ اینجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود  
ساخته بود بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب بنیت کرده بود صورت پطر کبیر و کاترین را  
هم اینجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در اینجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و  
معروفست که آن پادشاه با پرنس مخیکوف جد همین پرنس مخیکوف که هماندار ماست در آن  
شراب میخوره است صندلی بزرگی بود که کاترین سحاکم حاجی ترخان که مغا صبر او بوده بچسبده است  
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهت اهلای حاجی ترخان فرستاده شده

۲ (روس) ویکر از اسباب تجاری بطر کپه ارازه و کلنگت و تبر و غیره بود که با آنها کشتی میساخته است  
 بر دیوار با بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگت و غیره نصب کرده بودند و پیرون دراز  
 دو طرف دو چیمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با اسلحه گرفته کشتی  
 بخار موسوم بالکندر که از کپه نیست نشتم سائر همه امان هم درین کشتی هستند این کشتی  
 بسیار با زینت است اطاقهای خوب و وسیع دل و از دایره پنج ساعت بغروب مانده کشتی  
 حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محنات بسیار هم تذر و است در بین راه چند کشتی  
 دیده شد که از بنا عیسین بجاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از بهر قبیل در آن کشتی با  
 بودند و در خانه و لگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جا با انقدر عرض است که  
 سواحل بهیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رودخانه پیدا میشود بات معطر دارد  
 که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ  
 خوشو ضعی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیدا است پته است همین  
 و سایر اشجار بسیار خوش منظر است کله کله خوک سیاه و ابلق در سواحل جوامیکر دهند کشت  
 این جانور را ابالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دینی سال  
 این خوش منظر تر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت  
 بود شام خورده خوابیدیم

### جمعه بیحد مسم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدید باریده بود سواحل امروز مثل  
 دیروز است ولی ده کمره دار دنگرانی از دبیر الملک ملاحظه شد که شمار ذبم این ماه باد و  
 طوفان سختی در طهران شده است ابالی طهران وحشت کرده بودند که بمباد این باد و طوفان  
 در دریا دو چاره مانده باشد خلاصه سه ساعت در بوج بغروب مانده وارد شهر نثار  
 عیسین شدیم که ابتداء راه آهن از انجاست و در بلندی کنار رودخانه و لگا واقع شده  
 ۲۱

۲۱ (روس) و طول شهر سمت رودخانه است یکشعبه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که  
 شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور را بلی شهر از آن  
 جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگرانندخت  
 کالسکه‌های بخار که باید مارا ببرد پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدیم  
 حاکم سارا طوف *Saratof* که شهر سارایشین *Sjaritsim* جزء حکومت  
 اوست بحضور آمد همش کاو کین و ارافسکی است *Gaokin Varasski*  
 مرد خوش روی بخلیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجبابی سارا طوف و غیره  
 و صاحب منصب زیادی از هرتبیل بودند همه آمده معر فی شدند یکدسته موزیکچانی  
 خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بوق ایر از ابالای طاق حضرت نصب  
 کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام  
 صرف نموده یکماعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از آنجا مرخص  
 شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکه‌ها  
 راه آهن از کالسکه‌های مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و مطابق  
 متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم  
 تخت کالسکه‌ها همه بهم وصل بود طوریکه به جمیع کالسکه‌ها میشد رفت و آمد اشخاصی که  
 در کشتی قطنین با ما بودند در کالسکه مانسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته  
 کالسکه دیگر از عقب آمدند اول مرتبه ایست که کالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب  
 راحت است ساعتی پنجاه سنک راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جا با  
 خوب گذشته ایم بجهت اینکه هر چه به صحرانگاه کردم همه جاسبزه چین کل کیا چشم ما دیدن  
 کوسفند خوک و غیره دیدم و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد  
 این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا حاصل دمی بود یا چمن



۲۲ (روس) یاچمن از یک پل بزرگ خوبی گذشته آب زیادی داشت که داخل رودخانه رود  
 Don میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سته میل یکت  
 قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر سته فرسنگ یکت استایون *Station*  
 ساخته اند استایون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عراد با وجود  
 قوه و غذا که در حقیقت نمر لگام است بنای استایونها بسیار خوبست و همیشه چند  
 کالسکه تجار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استایون حاضر است امروز  
 از ایالت ناموف *Tambov* میگذریم در یکی از استایونها از کالسکه پائین  
 آدم صاحب منصب و سرباز وزن و مرد زیادی اینجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم  
 همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استایون قصبه بوری سکت بسکت است  
*Boisobledinski* جمیع کار که از آن نظامی و قلمی این شهر بقتال آمده  
 بودند بعد از دیدن آنها مجدداً کالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از  
 از میان جنگل سرد و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در  
 پرواز بود کالسکه بجاذبی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم  
 صحرای چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا غنما یک بند انگشت از زمین بلند  
 شده است خلاصه رسیدیم با استایون کوسلوف *Koslov* اینجا جمعیت  
 زیادی بود کار که از آن و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود همان خانه عالی  
 بسیار خوبی سر راه بودند نماز هم حاضر کرده بودند بنجاب و ممتولین روس در اینجا ایلیچی دارند  
 اسبهای خوب اینجا عمل می آید چند اسب از آنها را آوردند دیدم چند نفر از جزایر الماد و صفا  
 منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت کالسکه نمودیم قدریکه گذشت  
 براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده نمیشد شب در کالسه  
 گذشت هیچ زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به و لکامیر رود بعد از

از کسوف نصف شب برآزان *Phuzgan* رسیده بودیم و دو ساعت از روز (روس) ۲۳  
گذشته با ستایون فوستوو *Fuustowo* رسیدیم کالسکه مادرانجا بداشتند تا کالسکه  
شاهزادگان رسیدار انجما و همراهان بجهت ورود و بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در ستایون فوستوو  
و پرنس القوریک *Algoruski* حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شهنشاه  
با استقبال آمد در کالسکه حضور آمد میوگامازوف *Camasof* مترجم  
اعلی حضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود حضور رسید مرد بسیار پیری است  
ایران هم آمده است خلاصه را ندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبد بانی کلیسا با که همه مظار بودهاست  
بسیار عالی با چخماغات عمارات سیلابی کار خانات خوب دیده شد تا رسیدیم بجار  
*Gare* که توقف گاه کالسکه بخارا است جمعیت زیادی از مردوزن بود از کالسکه  
آیدیم بیرون حاکم شهر و جزالها و ارباب قلم بودند بطوری از دعایم بود که حساب نداشت  
کالسکه چهار سبه با تشریفات و شاطریهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر  
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشوایان بردیعت در کالسکه نشسته  
از عقب می آمدند همین طور از کوی چاکدشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا  
رسیدیم بدر و از راه عمارت کرملین *Cremlin* که از عمارات معروف  
بزرگ روس بلکه همه فرنگت است دیوار بلند قدیمی سازی را جردار دو برونی  
پته مانند می واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبهه خانه و قورخانه هم درین عمارت  
از نزدیک آنجا گذشتیم مکتوب بسیار بزرگی در ب عمارت گذاشته اند که بان بزرگ  
گتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبهه خانه  
بود زنگ بان بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود و توپهایی که از ناپلئون اول در جنگ مسکو  
گرفته در جبهه خانه چیده اند خلاصه به پایه عمارت رسیدیم که انت لنس دورف

که مرشالین عمارت در مدیرخانه است و باغات مسکو است

جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسسه را بسیار خوب میدانند ما را را بهنمایی  
و عمارت امرتزی می نمود و وصف عمارت کرطین را حقیقه نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم  
بطوری مساحتی اندک خیلی براجت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگت سماق و غیره در آن  
راهروها بود و وسط پله و راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست  
یک پرده تصویر چنگت روسها با مغولها نصب است بعد با طاقی بزرگ و از آنجا بنا تالار  
بزرگ داخل میشود که معروف به شواله دو سنت ژورته *Salles du deux*  
است یعنی تالار صاحبان نشان بهلولانی که نه کس در فدیوم وجدید این نشان را گرفته و میگیرد  
همش را در این تالار می نویسند تا لاریار بزرگ مرفعی است جا و چهل حجره ای بسیار  
بزرگ دارد از آنجا به سال دو ترون *Salle du deux* یعنی تختگاه می رود این تالار  
هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تحت امپراطور را با پرده دهمی که ساخته در صدد  
تالار گذاشته اند امپراطور بامی روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارد از آنجا به رسته  
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه می رود ازین تالار در می دارد بیک حمتابی مانند جاشیکه  
از روی حمتابی همه شهر مسکو و اطراف پیدا است قدری آنجا کشیدیم درین عمارت در سنگت  
کردن کج صنعت غریبی کرده اند که کج مثل آینه شفاف و مثل سنگت سخت شده است ستونها  
خوب در این عمارت و اطاقها است مثلاً دو ستون سنگت سماق یکپارچه بلند در اطاق  
خوابگاه است و در تالار ستونهای طحیت بسیار است همه پله ها سنگت مر است پور  
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد کم میشود نمیتوان همه را در یک روز گردش  
کرد کله انهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچک شبیه بنا بخت  
های طهران متصل بعمارت بود که از کلههای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بود و بسیار  
قشنگ بود یک کاریل و طبل یعنی جاشیکه پرده تصویر می آویزند در این عمارت است که مانند  
دالان طولانی جائیست و جمیع پردههای نکال و غنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده اند اسکالی

بسیار خوب کلمه آنها چینی بزرگ هم بر ویف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که (روس) هنوز آفتاب بود تماشاخانه رفیتم مردم زیادی در کوچه بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پلهها بالا رفتم از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ *Loge* جلوسن *Scene* یعنی جلو جایی که بازی در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگ است از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در همه مراتب زن و مرد زیاد بود و در چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پریش و القور و کی حکمران مسکو در اطاق نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زندهای رفیقا زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم درین بین هم میرقصند و هم بازی در می آورند با نواح اقسام که نمیتوان شرح داد و بروی مردم پائین محل رقص و بازی هم موزیکان چی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکترسیته روشنائی های رنگارنگ از گوشهها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست و در قاصان هم هر مرتبه لبها دیکر در میآیند و در قاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند *بسیار خوب* یعنی ایضا خلاصه بعد از تمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفتم مجلس دیکر منعقد میشود و بعد از یکبار بازی که هر بازی را یک گت میگویند رفیتم به لرد دیکر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شامزادگان و سایرین در لژ اولی نشستند بجز مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفیتم منزل اسم پیش تماشاخانه کا و لین است

### روز عیبت و دوم ریح الاول

در مسکو توقف شد امروز رفیتم پائین عمارت کرملین که جوهر آلات و آجهای قدیم پادشاهان و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در توفیت که هم اسلحه خانه محسوب میشود و هم جوهر خانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آینهها گذاشته اند از چینهای قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و عنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحویلدار و نظام

۲ (روس) آنجا که همش سولوویا *Solovissa* است نشان میداد که از جمله آنها اسبابی بود که در جنگ پول طار پطر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تخی که شارل بعد از نهم خوردن روی آن نشسته و آنرا با طرف میدان سپرده اند و جنگ میکرد و با چند سرباز از آن پادشاه دیدیم بقدره تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تا جاجا جوهر خوب داشت بوضع زر کرمی قدیم عصا های سلطنتی جوهر یکت عصای ساده هم از پطر کبیر بود دیگر لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مختلفات اطاق الکسندر اول پطر کبیر همه آنجا بود و تحت مرصع از فیروزه و طلا و سایر جوهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم بدیه فرستاده است و دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان حمید خان پادشاه دوم برای امپراطورین کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی حکمه پطر کبیر که پیکرهای اسکندر اول همه آنجا بود صورت ناپلیون اول که از مردم بسیار بزرگ تجاری خوب کرده دیده شد کالسکهای پطر قدیم آنجا بود بعد از تماشای آنجا بمدرسه لاراروف رفتیم بدست خوبیت اطفال ارمنه و مسلمان و روس آنجا السنه مشرقی و غربی میخوانند اسم رئیس مدرسه دلیانوف *Delianof* است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب مضبان و جزالها نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مردمن بلند قامتی است ژیل دنس قول *Gildenstol* شب را بتماشای خانه رفتیم باز نیامی خوب در آوردند بعد بخانه پرنس القورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشرفات مجلس را

### روز بیست و نهم و بیج الاول

بجمل

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات تلپه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه اتنوگرافی *Ethnographie* که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از طبقه از موم بقدر حجت آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمه های مومی پوشانده اند مثل انسان بستند بی تفاوت لباسهای دیگر هم از وحشیهای نیکی دنیا و افرقیه برای

تا شایچه اندر کتاجانه آبخا گفتند دو سیت هزار جلد کتابت امپراطور هر وقت (روس)  
بسکومی آیند در اطرافهای تختانی عمارت کرملین منزل میکنند آبخا بارها هم کشتیم بسیار اطفاقی  
خوبیت از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزارهای مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم  
سخت بهتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده  
در جلونیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بخار نیکلا که سر راه آهین بطربو بخ است  
رفتیم که انشاء الله امشب به پطر بوخ برویم از عمارت الی راه آهین را چراغان کرده بودند  
جمعیت زیادی از ایل شهر سر راه ما ستاده بودند زیاد از حد تقطیم و تکریم کرده و بد جمعیت  
مسکوسید و پنجاه و یک هزار کس است نشان تمثال حکمران مسکوداده شده شاهزادها و دولتان  
کالسکه های نشیند شب روز بستی و چهارم در کالسکه شام خورده پییم

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو  
دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگری دو خانه آبی بهم از میانش میکشدشت بعد از طی مسافت  
از رودخانه عظیمی موسوم به *Wolga* که پل بسیار طولانی از آهین روی آن ساخته  
بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمین بارها مرداب کرده است در آن  
متعدو میان مرداب ساخته اندر اندیم تا بیک استاسیونی رسیده اند کالسکه ما این آهین

جمعیت زیادی بود ما مورین وزارت خانه شرویه آسترماکوف *Stramakof*  
که نایب پرشن کر چاکوفست بحضور آورد استراکوف مرد متنی است اما خیلی زرنگ و  
با کفایت و دیپلومات *Diplomate* قدری صحبت شده بعد کالسکه نشسته  
را ندیم نزدیک شهر پطر بوخ لباس رسمی پوشیده متهیای ورود شدیم کالسکه در کار ایستاد  
اعلیحضرت امپراطور بانو اب و لیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادها و خانواد  
سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه  
کل جماعت روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب کراندوک نیکلا سپهسالار

۲۸ (روس) کل عساکر و سینه برادر اعلیحضرت امپراطور را پورت قشون متوقف پطرا داد و نواب کرا  
مدوکت قسطنطین نیکیا یوچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور  
داده پایوه براه افتادیم صاحب منصب زیاد می بالبا بهای رسمی در سر راه بودند از آنجا  
کوچه معروف بنوسکی *Newski* که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه  
عمارت سه مرتبه و پنجره تیره فرش طرفین کوچه از سنک و وسط آن تخته است که کالسکه صدا  
نکنند بروقت اراده از روی سنک فرش میکند و صدای بدی می آید اما از روی تخته  
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه رو بازمی نشستم هوایم مساعد و آفتاب  
بود طرفین کوچه و بالا خانه ها و بالای باجهام ملو از مردوزن بود هوای میکشیدند مقصّل من و امپرا  
بامردم تعارف میکردیم مدتی را ندیم تا از زیر یک طاق و کراس مرغفی گذشته وارد میدان جلو  
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یک پارچه سنک در این میدانست که مجسمه امپراطور  
الکسندر اول را از چوون ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده  
با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پلهها و تالارها  
بودند از اطاقها که نشستم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پرده های خوب تونهای سنک  
سماق غیرهای سنکی ممتاز صندلی کلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها بنوشتن ممکن  
نیست خصوص یک کلدان سنک نچنت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی  
یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم اطاقها نیکه مخصوص با بود از آنجا امپراطور وداع کرد  
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مرد می هستند بلند قامت با هیبت بسیار باوقار و حکم می  
کنند و راه میروند خلاصه قدریکه نشستم کنت آلدبرگ *Comte Alderberg*  
که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیت و بنیه قوی دارد آده نشان سنت اندره  
*Saint Andre* مکتل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است  
با حایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتم باز دید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده ششیم صدر اعظم دمیوکا ماروف (روس) ۲۹

*Kamassof* مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام سیاه بسیار خوب بالباس اسلا مولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته بمنزل آمد ساعتی بعد باز دیدن فوآب ولیعهد رفیق خان و ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است فوآب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بس بسیت و چشمال است زوجه ایشان دختر پادشاه و انمارک است خلاصه قدری اینجا شسته چای خوردیم صحبت زیاد شد بمنزل آمده شام خوردیم متعارف خوب علیحضرت امپراطور منزل ما آمده با اتفاق در کالسکه نشسته تماشاخانه رفیقیم هوا طوری سرد بود که محتاج سبزه بودیم راه دور بودم در تماشاخانه پیاده شده از پله زیاد می بالار رفیقیم در لژ و بروی سن ششیم درین لژ امپراطور من و ولیعهد زوجه ولیعهد گرانند قطنین سایر پسرهای امپراطور و خانوادہ سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب و جزال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد و همه مراتب پذیرن و مرد بود شاہزاد ایرانی و سایر ملکنین هم بودند چهل چراغی که در وسط او کخته بودند با کاندوشن میو و چینی خوب میوحت اما تماشاخانه بسکو بزرگتر و بازیکر انش بهتر از اینجا بود نداقل برده که افراد با طاق دیگر رفیقیم ایلیچی کپیر فرانسہ که مردی بسیار پیر و همش زرنال لوف لو *Le-flo*

است و ایلیچی کپیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدن در این مرتبه که پرده بالارفت با امپراطور بلژاپین که نزدیک محل تماشا بود رفیقیم دو اکت هم *Akte* انجام دادند بعد از اتمام بمنزل مرا

### روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرس کرچکوف وزیر اعظم روس آمد چینی با او صحبت شد میو کیریل ترجمه میکرد پرس کرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست بهقاد و چشمال دارد بعد از رفتن او علیحضرت امپراطور آمده با اتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شاندمارس *Champ de mars* یعنی میدان مشق رفیقیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی



۲ (روس) زیادی هم از زن و مرد و اطراف میدان بودند چادری بطرز آقا بگردان کسیت  
 میدان زده بودند و وجه نواب و لیجه سفرای دول خارجی و شاهزادگان مادر اینجا بودند  
 بعد از آنکه با علیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده که ششیم نزدیک آن چادری  
 سواره ایستادیم قشون از جلو ما دوفیله کردند و در نظر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بود  
 که ایشان هر فرمائی میدادند شیپورچیان با شیپور قشون میرساندند اول دسته سواره مسلمان  
 خاصه که نشست بعد افواج پیاده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه  
 و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکدیگر  
 بودند که نشستند بعد از تمام مشق همانطور سواره رفتم بجای پرنس اولد مبورخ *Prince de*  
*Aldenbourg* که بنهار همان بودیم خانه ایشان مشرف بران میدانست و خترین  
 شاه زاده زن نواب کراندوکت نیکلار برادر علیحضرت امپراطور است که هماندار و صاحبخانه  
 بود بسیار شاهزاده خانم محترمه است خلاصه رفتم بالاشاهزادهای ما و صدر عظم و چیزه هم بودند در  
 این بنهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از بنادختر باینکه در مدرسه مشغول  
 تحصیل و در تحت حمایت امپراطورین هستند با معلمه بادیده شدند خود امپراطورین در پطرسیت  
 بعلت در دسینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میر ششیم زن نواب کراندوکت نیکلار  
 که صاحبخانه بود دست راست ما و علیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طو  
 لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از بنهار با علیحضرت امپراطور کالسکه  
 نشسته رفتم منزل ایشان بسارسکوسلو *Tjarskoe-selo* که از سیلا قات سلطنتی  
 بیرون شهر است با کالسکه بخارج رفتند که برای بال امشب در مجمع بجای شهر مراجعت نمایند  
 قدری در موزه ارجی تاز که وصل بعمارت ما بود کردش کردیم جوایز خوب و اشیاء دیدنی  
 دار و نباشد روز دیگر انشاء الله تفضل تماشا کنیم مقدار نصف شب مجلس بال بنهار رفتم  
 روسای بنجبا مادام بلیه استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در اینجا نظر ما بودند بجلو آمد

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد ششیم جمعیت زیادی از زن و مرد (روس) <sup>۳۱</sup>  
 بودند و وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل درخت است  
 اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و می نشینند قدریکه گذشت  
 منزل فیتیم رودخانه نواز سمت شمال بطرف جنوب و مشرق جاده می و خیلی رودخانه  
 عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای سیخ ریاضت مانند کوه از شمال می  
 آرد که بسیار صاف و خوب مثل سیخ توچال البرز است میگویند آب نواسالم نسبت امپراطور هم بار  
 از آشامیدن آن منع میکردند یک طرف رودخانه عمارت است که منزل است و طرف مقابل قلعه  
 کهنه است که در ایام پتر که پراخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا  
 دارد و مقبره سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است که چهای پتر بورخ باکا  
 روشن روز بیست و هشتم میشود

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلیچی کبر بودند که میکین  
 را باطاق مخصوص احضار کرده بعد پیرون رفته در تالار ایستادند ماهم رفیقیم در تالار همه سفرای  
 احوال پرسیدیم که در ایام اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر بزرگترین هم حضور  
 داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سیفر کبر از این قرار است جنرال لوف لو  
*General Leplo* ایلیچی واسنه که مرد پیر و شکاری است اورد لوفتوس *Lord Leftus*  
 ایلیچی انگلیس کیابلنشا ایلیچی عثمانی پرسن دورس *Prince de Reuss* ایلیچی المان و از اکثر  
 دول اروپ و نیکی دنیا و یونان ایلیچی و شارژد فریه حضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهادیم  
 پرسن اولد بورخ هم که دیروز خانه او نهاد جوزه بودیم دیدن آمد بعد از آن حضرت امپراطور آمدند  
 قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند به مشق افواج ولی من امروز بجهت تماشا می ار می تاج به مشق  
 رفتم امروز بلمبه چیان هم در پایش عمارت مشقی کردند از آنجا ملاحظه شد خلاصه فیتیم تماشا می  
 ار می تاج *Ermitage* رئیس آنجا که همش کید یا نوف *Kudianof*

۳۲ (روس) و هم رئیس تماشاخانه با و مرد پیرسیت حضور داشت یکیک اسبها را نشان میداد اطفا  
 قمانیکه پردهای صورت و مجتبههای مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سیر و غیره  
 داشت و اغلب ستونها یکبارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فیلیپین است میزبانی  
 که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و کله انهای محبت که سنگ سیر است انواع چیزها  
 عجیب و غریب با تماشاچیان خصوص اشکال مجسمه مرمر به بهترینهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاد  
 و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد دیگر زن بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص بیگانه  
 سه روز نشسته آن تماشا کند هر پرده صورت و بر مجتبه و بر اطاق راده روز دیدن کفایت  
 میکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق با اطاق بدان بود که در پیش میکردیم بعد  
 پذیرای می که اطراف آن همه ستونها سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت  
 هم مجتبه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس فقه ضریحه آورده است  
 یک مجتبه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیصل تا بنهت عصارا متناسب در آورده بود و سکه  
 های قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و تومی قبور در آورده همه را زیر آینهها چیده  
 بودند پردهای صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانیا است صورتها  
 بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آیدیم منزل قدری راحتی  
 شده رخت پوشیدیم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفیقیم صد و هفتاد  
 نفر دعوت شده بود نزد خانوادة سلطنت روس شاهرا دکان و همرا بان ما جمعیت زیاد  
 بودند از اهل اطاق خلوتی رفیقیم که ولیعهد و زوج ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفیقیم  
 بسفره خانه سر نیز نشستیم امپراطور دست چپ و زوج ولیعهد دست راست ما بودند  
 شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شربتی بسلامتی من خوردند و ما نشست  
 از قلعه توب انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربتی بسلامتی امپراطور  
 خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفیقیم اطفا قمانی والدہ امپراطور را کرد  
 ۳۳

کردش کردیم هر طور روز راء و بعضی جزاها را معرفی کردند بعد از آن وقتیم امیر اطور هم برکشند (روس) ۳  
 کالسکه رو بان می حاضر کردند در آن نشسته در شهر کردش کردیم از نزدیک مجسمه امیر اطور نیکیلا که  
 از چوون ریخته اند که نشستم بسیار مجسمه بزرگ است روی اسب قرار داده مقابل کلیسای سنجی است  
 کلیسای سنجی هم از بناهای بسیار عالیست تماما از سنگ کفندش مطلقا و ستونهای سنگ سماق  
 قطور بلند در اطراف آن بنا داده است هوا سرد بود برکشتم بمنزل شب رفتیم تماشاخانه میشل  
*Michel* امیر اطور بود نام روز در سار سکو سلو بود نصد در عظم و وزیر در بار روس  
 و غیره بودند در آخرین نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما قشک و بازیست  
 شش مرتبه دار وزن و مرد زیادی بودند ما بس *Scene* بسیار زدیم بودیم در آن  
 تماشاخانه که مدی در می آورد یعنی کلم میکنند یکی از اهل سو بند بازی بسیار خوبی کرد و بعضی  
 اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از تو می بکشت تحت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش  
 نبود یک پسر وزن خوشگل آدمی دیگر در می آورد شخصی روی کلوه بوز کی ایستاده با کلوه راه میرفت  
 و چند چیز مثل کار و غیره تا مدتی به او می گذاشت و با او دست میکرد زنی فریب که رخت تنگی  
 پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عاوه دارد و لو سپید یلنا مند سوار شده تندی میراند  
 خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریها پهنه داشت با حرف  
 آتش زدن کالسکه را از تو می نشیتم با یک میگرداند در آواز عاوه بر زمین افتاده و امن پشت  
 لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابو بود *Tableaux vivants*  
 آوردند بسیار چیز غریب خوبست چند نفر زن و بچه و غیره بیکت و بطرزهای خوب می ایستند و  
 می نشینند که بسیار خوش آینه است مثل پرده نقاشی آرام آنها را چرخ میدهد بندگان که گردیده میسوند  
 بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمدن خواهیم از پاریس خبر رسید که سیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده  
 و مارشال با کما هون روز بیت همم ریح الاول سردار رئیس کرده اند  
 صبح برخاستم باران شدید می آمد امیر اطور در سار سکو سلو هستند و امشب بنا بود در

۳ (روس) آتشبار می کنند بواسطه باران موقوف شد امر و بعضی دیدند که در آنجا که در آن  
قطنطین برادر امپراطور که امیر البحر است رفیق خان بسیار خوبی دارد اطاق قهای متعدد در اسباب  
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوار و پیشه با آب قوی حوض میر بحیث  
دو اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین را نوشته  
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم علیانی کشیدیم بعد برخاسته  
اطاقهای دیگر نشستیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ و غیره آنجا ندیده بودیم آنجا نمود  
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود کراندوک قطنطین هم فرد امیر و در بحیر سیاه  
کشتی ساخته اند باب بنیدار از اینجا بر کشته رفیق خان کراندوک نیکلار در دیگر امپراطور منزل نبود  
روجه ایشان که دختر پرینس ایلدیز بوغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبست بودند دختر او پسر  
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورد بر کشته  
بر کشته رفیق منزل پرینس کرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفتم در اطاق آخری نشستیم  
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته منزل ابدی نیویسکی *Barinoyotiskij*  
که زیر عمارت ما بود رفیق این شخص دوست امپراطور است کوفتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل  
این تمام کرد و شامل امیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر روی کشیده بود جانی سواهی سرش پیدا  
بود و در پیرسیت محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را میترانند که نه  
بایش ریش دارد و فرانسسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل کرچستان است دیده شد  
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی تماشای جواهر خانه ارمنی تاج رفیق طالس مطالبی آنجا بود  
کوکت کردند بسیار خوب خبر زد خروس مطالبی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی قوی اطاق اگشته  
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لائاروف که در  
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زیاده امپراطور آنجا همه را دیدیم الماس بزرگ  
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار خوب داشت سرتاج لعل بزرگی بود و کتاج

الماس کوچکی هم با گردن بند بر لیان بسیار علانی مال امپراطرین است جو امر دیگر هم بوسه (روس) ده  
 بعد بر ششم منزل درین عمارت هزار و یکصد طاق دارد و اغلب آنها را گردش کردیم شب رابعه  
 شام رفیم بجا شاهانه بزرگ امپراطور اینجا بود ند چلی صحبت شد در لثاپاین نزدیک محل بازی  
 ششم صدر اعظم والدربرخ *Alderberg* و کراندوک قطنین و غیره هم بودند  
 بزرگترینهای مختلف یاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کوچکی رفته سیکار میکشیدیم  
 ملی از پرده افتاد بنا با امپراطور بس رفیم از وحامی بود دختر بار خجسته دست امپراطور را بوسید  
 شاه زادگان و غیره در لثرو بروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور کجا لسکه نشسته  
 رفیم منزل محمد علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پطر در شهر و کوچ با کبوتر چاهی زیاد بی اینکه از  
 اوم فرا کنند روز دوشنبه **بیت و هشتم** راه میرفتند  
 صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با علیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد  
 با امپراطور کجا لسکه سربازی نشسته را دیدیم برای میدان مشق دوسه هزار سواره نظام و قراق برای مشق  
 حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای بادیدن گذاشت تا تمام لباس ترش به میدان مشق رسیده هوا  
 سبب شدیم سوار باشق کردند باران قدری نیستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل  
 سرباز شلیک کردند تو سچانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قراق و مسلمان فرابع که  
 سجا و از صد نفر بودند جلوا با اسب بازی کرده تفنگها و چپا پنجا خالی میکردند چند نفری هم سخت  
 زمین خوردند زمین هم کل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفیم منزل امپراطور هم به  
 کالسکه بخار نشسته بسیار سکوسلور رفتند من بعد از ورود بمنزل کیساعتی راحت شده سوار کالسکه  
 شده رفیم بعلقه و بانک دولتی اول بیانک رفیم چای عربی بود در حقیقت خزان و انبار اول  
 و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کور ایران موجود بود شمش طلا  
 مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند و زیر داخله روس که همش رتن است  
*Reiterne* آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی رفته لثرو

۳۶ (روس) جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نووا *Neva* است گذشته داخل قلعه شدیم حکم آن

قلعه جزای بسیار پیر است رسته هم دارد و همش کارساکوفست *Carsakoff*  
اول بمقابر سلاطین روستیه رفتیم جائیت کلیسا مانند صند و قهای قور سلاطین که از مرگ  
در زانو میاچیده اند از پیکر کپرتانیکلا همه انجا دفن اند از انجا رفتیم بصر انجا که در همان قلعه است  
امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشو و بعد از قدری نماش پایاده رفتیم بجائیکه مدال میر نندیک  
مدال طلای بزرگی با دو کار مار و نیک طرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بجز فارسی  
تاریخ ورود و آمدن و اسم مار نوشته بود ند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور  
مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم بازار انجا تالار با و دالانهای طولانی عبور شده شاه  
زادگان و پیشخدمتان و غیره بودند اول رفتیم منزل سپردوم امپراطور برسم باز دید قدری نشسته  
بعد با طاق امپراطور رفتیم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف بسال کرد ند در تالار بزرگی جمعیت  
زیادی از مردوزن و صاحب منصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعضا و السلطه و علما  
الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند داخل شدن با طاق باین طور داخل شدیم اول من دست  
زن ولیعهد را گرفته از جلور رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الیمبورخ را گرفته از عقب آیدند  
زن و مرد هم دایره زده بودند و دور ما همین طور کشته بعد ایستادیم سفرای خارجی از عثمانی و  
انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاه زادگان و غیره بنامی قص که اشته همه  
زیاد و قضیده ند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری با طاق دیگر رفته راحت شدیم  
مستقل با امپراطور و سفر او دیگر آن صحبت میکردیم بعد از قص بازار همان طور من دست زن ولیعهد  
گرفته رفتیم بتالار سوپه *Souper* تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند در حین  
خربانی بادی قوی تالار قبشکی تمام میان کوزها بود که دور هر کوزه خرمار امیر و صندلی زیادی  
چیده غذا حاضر کرده بود ند امپراطور ما را برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مرد و مراد سر  
سایر میزها نشاندند خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشسته بعد

بعد و هر آدمی هم درخت خرمائی بود انقدر کل و سبیل چیده و در نیجه بودند که مافوق آن مینو (روستا) <sup>۷</sup>  
 بنویسند و یکان هم میزدند و دور میزدند و سفر او زن و لیعهد و صدر عظم و غیره بودند بعد از خوردن  
 شام باز من دست زن و لیعهد را گرفته بتالار بالافته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از  
 اتمام بمنزل فیتیم روز شنبه عیست و منم سار خوش گذشت  
 امروز باید برویم به پترهوف *Peterhof* و کراستاد *Goronstad* هوا بسیار  
 صاف و آفتاب خوبی بود جمیع مله من همراه بودند سوار کالسکه شده رفیتیم با سکه که ساخته بودند  
 از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند و اندیم رو بدریا و کراستاد  
 بسیار اسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود و نهارد اور کشتی خوردیم بعد از یک ساعت  
 نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کراستاد و قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستیان از سنگ  
 ساخته اند که چند طبقه سوراخ جایی توپ دارد و باستیان معتبر شمش قلعه قطنین است که  
 بالاتر از شهر کراستاد است هزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول یکشتی  
 جنگی آهنی بخاری مسمی بکرملن *Kremmlen* رفته بالا و پایین آر کشتیم بقدر ده عراده  
 توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا انداختند  
 بعد پایین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قطنین فیتیم پایهای باستیان و قلعه از  
 سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهار صد  
 بیست خردار وزن داشت و بنفاد من وزن هر کلاه توپی بود توپها کار پر و وس است  
 از عقب پر می شود و کلوله را با عراده آورده با اسباب جراثقال بلند کرده تومی توپ میگذراند  
 اما هر توپی بر کراستادش بجز فیه طول دارد و سنگ و برج دیگر است مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه  
 الکسندر اما کوچک است هشتاد و دو رهم یک برج زیاد می پیدا بود خلاصه از قلعه بزرگ آمده سوار  
 کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود هم ایان هم  
 از عقب رسد ند حکم شهر کراستاد که شمش کار کبوتج *Karakowitch* است



۲۰ (روس) با کلاتر و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب نمکدان مطلقا با نان  
 و نمک آورده بودند. ق. بی سپاوه رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مردوزن بود  
 از پنل کشتی سارها که نشسته رفیقیم کارخانه لنگری دو کشتی بهم ساخته بودند هنوز نام تمام بود بندر شهر حملو  
 از کشتی تجار تی و حجره بود این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سود و نوروج  
 تجارت دارد و در کارخانه یک تخمه آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار  
 داده بودند این تخمه را بهما منظور که سرخ بود زیر نمکند گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معجزه  
 قدری کشته مراجعت نموده کالسکه نشسته رفیقیم تومی واپور شهر کرساد بسیار شهر شکنکی است مرد  
 همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد و خلاصه کشتی را  
 رو به لاهور ف رانده بعد از نیم ساعت با بخار رسیدیم حاکم انجا مرد پیر بانبیه و همش بوم کاژون  
 است دم اسکه صاحب منصب و مردوزن زیاد می آمده بودند از *Bombay & London*  
 لب و باغ و حیابان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک  
 سوزم مثل سیرمه و یابی درختان همه بسز و چین و کل و بی هنوز درختها برکت کرده و کلهها باز نشده بود  
 نسینیم کالسکه ساریزیم زعقب و حاکم تومی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این حیابان آنجیا با  
 و از این راه بان راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه مارا احاطه  
 کرده همه جا همراه سید و پدیدند تعریف باعنا و حیاباها و فوارها را خقیقه نمیتوان نوشت مگر آنکه  
 شخص چشم خود ببیند چه صاف فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور  
 بروقت بخوابند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقیات مختلفه است یک چهل  
 ستونی از سنگ داشتند بی سقف و بسیار صفا که از همه جای آن فواره محبت بعضی فوارها با هم  
 بلند میشدند مثل کوه آب بعضی تلکات بعضی مثل آبشار بعضی جاها در سقف عمارت آب میخیزت  
 خلاصه چینی کشته بجمارت بطر کپر رفیقیم که تومی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای  
 خود بطریم چینی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت

تحوطه وسیعی بود با چهار دیوار فواره زیاد می از تومی حوض حمام محبت آب مثل که میفند (روس) ۹  
جائی بود مانند بهشت کاهی امپراطور در اینجا آب سرد میرد و انداز آنجا کشته فواره دیدم مثل کتبه  
هرمان مصر بسنگ محرقی خیلی خوب فواره بود بعد رفتم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و  
دور و بود و از جلو آن دو بیست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اسکنال دیگر از چوب  
رخیته اند که آب از زبان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع محبت آب این  
فوار با آبشار شده از این مراتب پایین میریزد جلوه هم چنان و حوض طولانی و طرفین حوض  
همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارت است الحقی تعریف این عمارت و اسباب آن  
آنهم نوشتن نمی آید این عمارت از بناهای بطر کبیر و کاترین است پائین آده بازوار کالسکه  
شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتم خلاصه تماشای عمارت و جیباها را  
داشت ماهم وقت شدیم بحال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدد بزرگ  
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاکت و تیز  
بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظم کاشته چنان بان بند  
کرده اند جیباها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار و اپور شده را ندیم برای جزایر ایلاکن  
*Slakom* که نزدیک شهر بطر است امشب اینجا آتشی است از دریا کشته بدیم  
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و حرم است دست راست رودخانه آتشی  
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود اگر کسی بیرون  
ندیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای آتشی  
آتشی آمده بودند وضع زمین و درخت و جیباها هم مثل بطر هوست بودیم سید  
بعمارت بسیار خوبی روبرو ولیعهد و شاه زادگان و غیره اینجا بودند قدری نشسته  
امپراطور آمدند تعارف و محبت شد قدری کت نموده بعد با امپراطور روبرو  
ولیعهد و زوجه پرنس الیمورخ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت

۱۴ (روس) وقت رفیتم کبروش تا هوا تاریک شده وقت آتشیاری برسد همراهم از عقبت برو  
 کالسکه میراندند هوا هم بهشت سرد بود کروش مفصلی کرده بقدر کیفی سنگت سیزه بودیم عمارت  
 تکلیک متحد و جیبا با نهایی زیاد از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت او  
 قدری مکث نموده باز سوار شده رفیتم بجادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی  
 و تماشاچی زیاد میهم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشیاری بسیار  
 خوبی شد تا کی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوان  
 میشد بعد از آتشیاری با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری  
 مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده بازار جا های با صفا و عمارت سیلاق خوب و از جلوه  
 ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جبر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم  
 امیرالی که امروز از نظر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش در جنک المای سواستاپول  
 کوله برده است همش اسکولسکوف *Skoloff* است

روز غمره شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرس کرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار  
 کالسکه شده رفیتم حکا بنجانه دم در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لوئیسکی *Lewis*  
 است و مرد فربه بطور با مزه بود اسباب و آلات محترمی داشت زبان فرانسه خوب حرف  
 میزد چند شیشه عکس مارا انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نماز کرده  
 چای خوردیم شب در سارسکو سلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موجود شدیم چهار  
 فرسخ مسافت کمتر است باراه آهن در نیم ساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده  
 بکار رفیتم جمعیت زیادی بود سوار و اکنون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص  
 امپراطور بوده شده را نایم نیم ساعت بعد با اول آذوی سارسکو سلو رسیدیم شهر بسیار خوب وضعی است  
 جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده را ندیم همراهم هم





همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بهارت بسیار عالی خوبی کلیسای متصل مخصوصین با این عمارت (روس)  
بود که چهار پنج کسب مطلقا داشت با کالسکه از دنیا ماندهای وسیع قشک که مناخ یا با نهایی بعد بود  
بود برانده بعد گشتم پله این عمارت پیاده شده بالار فیم عمارت دیگر بزرگترین تصور نشود این  
آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت نامعین که  
بودنشستیم تا آمدند با هم دیگر فتم کبرش اطرفهای متعدد و تملارهای خوب دیده شد که بوضف  
می آید پردهای نقاشی بسیار خوب کا نقاشان قدیم را بدید آنچه و اطاقی دیده شد که همه بود  
آن از کبریا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این نگاه با بارافرد یک که  
پادشاه پروس بجهت کترین در دم فرستاده و او هم ما را این اطاق نصب کرده است اطاقها را یکیک  
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوصه را مشاهده کردیم که بسیار عالی و کلیسای بسیار  
مقبولست عجا و نگاه در پایتخت است این است بسیار چشم انداز بسیار خوب است و در باره این شام  
از همان اطاقها با طاق اول مراجعت کرده اند تا از بسیار مشاک حیرت انگیزی که گشتم که بهر بعضی  
میکنند از آنجا که رفته با امپراطور قدری وقت دادیم به گشتن همه در پیشامه و غور و  
واده سلطنت روس صاحب منصبان بر رگه و شاهان و شاهان موصوفه و غیره همه بودند  
خوبی صرف شد درین شام موزیک میروند بعد بر خسته با همه اطراف در این اطاقها که مشرف  
بباغ بود راه رفتیم بعد در باطراف مخصوصه خوانده و در این اطاقها با امپراطور آمدند با عریب بطرف  
کالسکه نشسته فتم چنانمانی با و خفا گشتم در این اطاقها هم پیاده و مانده اند در این اطاقها که گشتم  
چیز این باغ شبلیه است به نظر موصوفه آنجا با هم در آمدیم در این اطاقها که گشتم در این اطاقها  
و پیاده ساخته اند از ابد گشتم در این اطاقها که گشتم در این اطاقها که گشتم در این اطاقها که گشتم  
از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه همان در چهار روز و چهار روز و چهار روز و چهار روز  
رستانی در تختانی این عمارت دارم تماشا شده چندین بار در این اطاقها که گشتم در این اطاقها که گشتم  
یکی سپاه و یکی زرد آسما بودند در این اطاقها که گشتم در این اطاقها که گشتم در این اطاقها که گشتم



پسکو که حاکم نشین معتبرست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم اینجا حضور رسیده باز (پروس) را ندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتم آتش به شد باران هم می آمد امروز آبادی آباد در راه دیده شد بر چه میرفتم هوار و بکرمی میکند آشت درختهای اینجا باشکوفه و برکت داشت علامه شب را با حال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیر باینکه در روستیه خیلی دیده شد کالسکه در پطر بسیار و راه آهن بسی در کوچه های بزرگ و کوچک بسیار خوب تم

### چینی دیده شد روز سوم ربيع الثاني

صبح که از خواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویناست حاکم اینجا که پیش پایاپف "Putapoff" است باید وداع کرده برود توقف شد تا آخر وقت خانه از این بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نین "Nimien" ساخته اند که ششیم همه که ن خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهار صد ذرع تقریباً طول این بوده است چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول است و مثل شب تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم را ندیم تا بسردروس و پروس که همشراگون "Hidgone" است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم سر بار صاحب منصب رعیت بسیار مزدورن بودند هماندارانی که دولت پروس بنا بود همه توی واکون آمده معرفی شدند رئیس همانداران جنرال اجودان معتبر و همشراگون از جلوصف سر بار گذشته بعد رفتم با طاق استاسیون اطافهای این استاسیون واسبابش ساده است سناری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه رو بجالكالسکه پروس حمل کردند چینی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مزدورن زیادی بجهت ما سا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند اینجا چینی پیش از روستیه است بعد که همه جا باشد زرفتم که بجالكالسکه نشین کالسکه های پروس خلاف کالسکه های روس راه بهم نزار و چنانکه بر کس بر جانشست از دیگری لجنیر است که در جا



۴۳ (المش) در جائی که در قبه با سید پرنس مخکیوف و جنرال بزاک آمده مرض شدت خلاصه کالسکه  
بره افتاد چندین درجه سردتر از کالسکه‌های روسه می‌رفت و اکنون من بزرگ خوب بودیم  
آن دو ضوه خانه کوچک است درین شهر جد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراک و چیز  
تیره کرده ابادی خاک پروس زرد و تیره بیشتر است هر چه نگاه میکردم ده خانه ادم اسب و این  
کاو گوشتند چمن زراعت و آب کوهانی از آن بود از راه ده خانه زیادی که شتم آب و دیهای بسیار  
یا کیره از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون استادیم صدر اعظم کالسکه ما آمد  
تکرارچی پروس تکرار ریادی از نظر آن دو خواننده شد الحمد لله اجناس خوب داشت باز بره  
افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند می‌رفت از سه عدد روس ساعت و نیم کشیدیم تا رسیدیم  
بشهر کوبسنگ *Koenigsberg* که یکی از شهرهای پروس و در ریای بالتیک بسیار  
زریک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که همش برشل *Pregel* است  
کشتی بخار تجاری از دریا تا وسط شهر می‌آید و می‌رود شهر کوچک است اما شگفت جویش بود و پنجره  
نفر است که بیخ زراعتی که همش راپ *Rape* است در سطحهای خاک پروس امروز دیده شد  
که کل زرد بسیار خوش رنگی است برای روغن میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن و  
غیره خیلی بخار می‌رود بسیار کاشته بودند و همغای زیادی به سحر با داده بود طبیعت تمام سحر همین است  
و جنگلهای سرد و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم  
صاحب منصب شهر باز زیادی بودند همه جا انهای بسیار خوب گاه خود بر سر لباسهای خوب تن  
خیلی قشون خیلی بودند حکومت پروس همه قشون است نوزک جانیان اینجا مثل افواج طهران همه لایا  
ولی زارند اما در روس این قسم نمی‌نمودند و در آن غیر الهنای همه جا در دو طرف راه نصف کشید  
بودند من سوار کالسکه زرد بازی شده راندم اطغان زیادی دور کالسکه میدویدند یک تنگ  
خریبی بود که هر طولانی طی شده خانه‌ها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعارت دولتی  
قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

کنند ایست یکی همراهان هم از شاهزادگان و علمه خلوتت و غیره آمدند چون از این شهر بگذرد (۱۴۵)

ایرانی ندیده بودند از ملاقات با خشی مستقیم بود. ند آمدیم. بزرگوار *Vindobona*  
است کالسکههای این شهر و اسپهای کالسکهها زیاد می و خوبی کالسکههای و مردم اسپهای اینجا  
عست کبوتر بازی کن دم سیاه و غیره با پهل سیاه لقلق و قباغ ابله در خیابانها ماده دیده شده  
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکالچی ری عمارت ایستاده بسیار و  
بعضی طبل شب میزند آهنگ شپورهای موزیکان و وضع آنها جنی خوب بود طبل بزرگ بره بزرگ  
هم یکسک بزرگی بسته بود ند زیر طبل عراوه بود که سکت میکشید. باران شدیدی آمد جمعیت کثیری

### روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاء الله باید برویم به برلین این شهر چون نزدیکت بدریاست هوایش بسیار سرد بود  
عمارت پردبای کوچکت خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه سخانی نکت تالار بسیار بزرگ  
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان بروس زمین تالار تاج گذاری میکنند  
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سواد کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم از این صبح بود  
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن یکی در جای خود قرار گرفته اند ندیم کالسکه بسیار  
شدیم رفت بقدر کیساعت نیم که راه طی شد طرف دست راسته ریایچه دیده شد که دور  
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرف  
همه جاده و شه و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرد و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در  
این حد و دیشتر از وسیله است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی می شود و گیاهانهای بسیار قشنگ متعدد  
از درخت بید و سفید بزرگ دارد که راه کالسکه بسی کردش عامه است از رو و خانههای کوچک  
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر ریایونخ *Marionelburg* که ششم  
که رودخانه عظیم ویستول *Vistule* از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میبرد  
پل آهنی بسیار طولانی داشت در اسایونها و قراولخانه های عرض راه آهن باغچههای بسیار قشنگ و



رسیدیم دروازه بانند در ختها تمام شد کویچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکدیگر  
 دیده شد که تانیه بیاد کار فتح فرانسه می‌باشد و بنوز نام تمام است یک صورت فرد یک اول  
 یعنی فرد یک بزرگ که با مضمخ ریخته اند سر راه بود از اولی در سینه *Université*  
 که نشیمن در تیر یار عالی است هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از سال *Asenal*  
 که طرف چپ بود دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می  
 نشینند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم به بدانی که دو حوض داشت از هر یک فواره بلند می‌جست  
 دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سر راه  
 قدیمی بالباسهای خوب که قزاقان بودند توی اطراف قزاقان از سواره که جوانهای بسیار خوب  
 خوشگل خوش لباس بودند در بابا پیچیدمتان و غیره همه سیاده بودند از پهلها بالار فنیتم وسط میدان  
 جلوه عمارت با عجمای بسیار فکند است که اقسام کلها از ناس شیروانی و حوضه کاشه از دیقه نیمه است  
 که دهنه هر یک دست است از حوض ریخته اند امپراطور همه اطافار امانت نامه داد بر پر رهاز  
 خوب درین عمارت بود من صدر اعظم و شاه براد با و غیره را معرفی کردم و امپراطور هم همراه آهین شاه  
 زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان با طاق خلوت رفقه قدر صحب  
 کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفتم خان انسان با نایب  
 استقبال کردند فریتم نشیتم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور چند وقت  
 برادر ایشان نهفتا دو سه سال تا هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرسن سپار که تمام وقت سال است  
 ملک متباد و چنبال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب راجائی رفیق شهر بود با پر افع  
 کازروتر است چراغ اینجایش از پتر است مقابل عمارت ما آن طرف میدان عمارت بود به بیست  
 یک طرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبهه خانه است وسط میدان سکوتی است از طرف پیاده  
 مجسمه فرد یک کبیر سواره از حوض ریخته اند بر روی عمارت برلن رنگ خاکستری امده نه قدر  
 ستر از جلوه انداخته است برخلاف پتر که عمارت با نواع رنگها ملون است ره دفعه که از کبیر

۱۲۸ (روس) شهر برلن میگذرد و همشاپره *Spree* است شعبه ازان هم از وسط شهر میگذرد و تا کم عرض  
و آبش هم بسیار بدست خلاصه امروز نشاء و فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

### روز یکشنبه ربيع الثاني

امروز رفتم بشهر بشد ام *St. Louis* که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه  
و که چه که روز قبل وارد شدیم خیا بانهای زیاد درختهای فوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها با چغهای  
کلاکای بسیار قشنگ حوضه ای فواره دار کردن یاد نمودیم و در فینم بکار کالسکه سجا رشتنه زدیم  
نیم ساعت راه طی شد رسیدیم ماین شهر شهر کوچکی است چهل دو دویز نفر جمعیت دارد داخله نظای مستند  
حاکم شهر و حیزه آند ندیده شدیم بود و داخله نظای مستند *St. Louis* است  
سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری حیزه گذشته داخل خیا بانها شدیم و وضع خیا بانها و باغها  
و حیزه شعبه باغات رویتیه بود و چهار تیکه دارد یکی بشد ام دو دیگر سانسوی *St. Louis - Sausen*  
است هر دو در بناهای فرود پیکر است منزل و لیعهد در بشد ام است با کالسکه رفتم دم عمار  
منزل بودند و اندیم برای گردش از خیا بانهای خوب و با چغهای مرغوب گذشته باغات اینجا جنگل  
بزرگ است مثل زدن ازان امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیا بانها  
بودند رسیدیم بچهاره بزرگی که سته ذرع آب آن محبت مجتبههای مردم بسیار خوب کار قدیم دور  
ماچ او حوضه نماند بود خلاصه این فواره از عجایب نیاست سببش را با اسباب سجا تعبیه کرده  
که در سجا آب با امیر و دارد و حام مردم قدرین مانع از تماشا بود کل باس ستر وانی زیاد بود  
بلبلان هزار دستان در درختان میخوردند خوش عالمی داشت بعد رفتم بخیا بان مقابل این فواره آنها  
ایرین حوضه بگردد فواره آنهم بلند جمعیت امانه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتم بجارت  
سانسوی در برن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است  
اینجا سانسوی باشی و ایشکان آفاسی باشی ملکه و حفره جلو آمدند رفتم با طاق ملکه برخاسته مادم اطاق آمد  
نوبت من نهاد سال مشیر عمرش میرود روی صندوقی تسلیم صحبت شد بعد برخاسته کشتیم این











عمارت مخصوص فردریک که است اطاقی که با سجا مرده است دیده شد صندلی که در (المان) آن فوت شده میسر تحریر ساعت مجلسی بسیار سباب فردریک همه انجا دیده شد چیزی محض اثر روی صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور مانده است که دیگر تا بحال کوکت نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میسر فردریک را پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت حتمابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و حوضها کوچک دارد از بلندی مجسمه قرار داده اند که از دهن آنها آب بجو میریزد چشم انداز این حتمابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه فواره ها و باغها و حیواناتی خوب زیاد بود قدری کشتم بعد سوار کالسکه شده راندم در محلی آسیاب خرابه دیده شد از عهد فردریک کهیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک خواسته بود انجار ابرسازد هر چه کرده بود آسیاب از صاحبش بجزد که باغ ناقص باشد راضی نبود بنشان عدالت این بسیار همان طور نگاه داشته اند بعد رفتم بگرخانه و نارنجستان از اجرو شیشه و غیره ساخته اند اما میانش رفتم همه کلهها و درختها را از حال بیرون آورده بودند جلونا بنشینان باغچه و حوض و حتمابست محبتهای مرم بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری کشتم بعد سوار کالسکه شده راندم برای عمارت و سیلاب زن پرسن شال که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک است شال حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و تجاری قدیم مصر و شام و میثو او موصول و غیره مجسمه های مختلف مثل یکا یکس کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمامه نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرسن شال فرزند عالم و با صلیقه بستند خلاصه باغچهای خیلی خوب فواره چمن و غیره داشت بالارفته قدری در اطاق نشستیم

۵۰ (پروس) زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار بحالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میگوید  
 مگر اتفاقی کرده بودند که شما امروز نمی آید کتابی آورد اسم خود را در اینجا نوشتیم زن تنی است بعد برخواست  
 سوار کالسکه شدم دم منزل فرزندیکت شارل هم رفتم خانه بود دم خنیا بان فرزندیکت شارل دو  
 مجسمه مرال بر خوانیده بالای حجر بود بسیار خوب ساخته بودند در اندیم از جا های خوب گذشته  
 رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است باغهای قشنگ چشم انداز  
 خوبی برو خانه عظیمی داشت بعد رفتم کالسکه بخار نشسته را ندیم برای شهر در بین راه مردم  
 بازی غریبی در آورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و  
 مقواتی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکهها شده بودند و چادر متصل بساعت  
 چرخ میچورد کالسکهها و اسبها و او هم دور میزد خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت  
 منزل امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادگای ما شاهزادگای پروس صدر اعظم پرنس بن  
 مارک مارشال ملک مارشال راون و غیره همه بودند مارشال و رانکل هم بود با او قدری صحبت  
 کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است نو دو سال دارد اما زنگست در جنگهای ناپلئون اول همه جا  
 بوده است خلاصه بعد از شام رفتم تماشاخانه تماشاخانه سحر بته خوبست بقدر تماشاخانه شیل  
 پتر است صحبت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب قصیدندرقاصها لباسهای غریب داشتند  
 من امپراطور پس فته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی در آوردند در قصیدند پروهای خوب نشان  
 دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتم منزل خنیا بان و روزیکه از پتر آید  
 به اینجا مانده است برای روز ششم ربيع الثاني آمدن پرنس پتر خواهد آمد  
 بعد از نماز سفرای خارجه آمدند حضور المحی و انسه نیاده بود چون سیو طیر استعفا کرده اختیار نامه  
 نداشته است بعد رفتم باطاق دیگر سفر را یکیک احوال پرسیدم بعد پرنس بن مارک آمد خیلی با او  
 صحبت شد بعد مارشال راون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمد قدری صحبت شد شب برخواست  
 تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتم باغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود و جمیع اهل شهر در

در حرکت بودند جمیع زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند (الک) ۱۵  
در پاچه‌های زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاها بود و بعد نکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد  
که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قرقوش و کوند و کر مرغ  
شکاری معروف بزرگیت و از نیکی دنیا میآوردند یکجفت از آن بود حیوان خیزی است رنگ سیاه  
بیره دارد بسیار مرغ مهربانی است اما چکالاش مثل قرقوش تیر نیست از جنس لاش خور است دیگر اقسام  
در ناهای افریق و هند و نیکی دینی و غیره بود خیلی درشت و خوشگل تر از در ناهای متعارفی ایران انواع  
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بود بنوشتن نمی آید آنچه اسکالی که در کتابها دیده  
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل والان قفسهای حیوانات در زده شدیم انواع سباع که بتصور  
نمی آید بود شیر بال و افریق که بز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و حمیب بال سیاه بسیار ضخیم  
رخیجه نمرش بعد سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی حمیب بدن خوشگل مثل محل شیر بان گوشت بلند  
کرد بلند میشد گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود گوشتها روی عراه گذاشته میکشیدند و میدادند  
این محلی که بدانان منظور دارو خانه خانه جای حیوانات است درمی دارد از تخته صخیم که بار بخیل میکنند  
آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بان سمت میرود خورد این در را انداخته  
اطاق را نمیزینند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزد یکسان حیوانات  
برود گوشت را هم از سوراخ پنجره با میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشا شای این شیر را بکنم ولی از  
هجوم مردم تماشاچی مکن نبود بعد چند بار بسیار بزرگ دیدم از بر باری هند و افریق دو پلنگ  
سپاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و حمیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر بال  
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز بالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند پنجه  
بها بخارا دیده و چمهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد و یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الجلقه  
افریق که صدای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود  
میوههای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریق

۵۲ (المنان) افریق بسیار تفاوت با فیلی هند داشت که ششایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود و سه زرافه بود و در  
 هم بود که کوراسپاست بدش خطخط و بسیار مقبول است پز و ن بود که کا و میش و حشی افریق نیک دینا  
 مستعد بود و بزرگ و کوچکت کا و میش تبت بود از اطرافش آنقدر شتم آویخته بود که زمین کشید  
 بسیار حبیب بود و اما که حیوانیست باین شهر و کا و دار قالی و غیره و بسیار ستمید و دیدن توئی باغهای  
 وسیع بود و درش مخرج انواع ارفالی و بزگویی و آهو بود و از هند و افریق مثل ارفالی دیده شد بقدر  
 اسب با شانههای بلند ضخیم تیز که هیچ شانهی با قالیهای ایران نداشت انواع خوک و کرار  
 حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آید هر نوع حیوانی که در هر استلیم بوده  
 در اینجا جمع نموده اند در محال نضافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاووسها  
 و قرقاولهای طلائی استرالیای که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ و قفسی بسیار بزرگ  
 مشغول پر واز و بازی بودند خلاصه اسم پیش این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بود نیوس  
 بعد که کشیدیم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند و بعضی  
 کوچهای شهر گردش کردیم بجای بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفیقیم دیدیم که قبرستان است اما با  
 صفا بود و زینهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند و در ما جمع شدند بعد سوار شده رفیقیم میداد  
 مدور رسیدیم که دوران عمارت و در وسط باغهای خوب داشت پیاده شده قدری نیم  
 اینجا کشیدیم بعد سوار شده آمدیم منزل هماندار ما که جزال این است همان در مایلیون هم بوده  
 در ایام اسیری و حبس و هماندار سلطان روم در پروس

### روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواستیم برویم به اکواریوم یعنی جایی که حیوانات و نباتات و ریاضات و چشمه تماشاگاه  
 بعد از صبح برخاسته رفیقیم دیدن امپراطریس اکوستا Augustus که نازه آمده است  
 امپراطور چون ناخوشند ملاقات نخواستند رفیقیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است  
 زن شته است بهفتاد سال دارد شسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گرداندند بسیار

خوب داشتند بعد رفیق خان و لیعهد و یون زوجه ایشان که دختر علی حضرت پادشاه بخت (المنک) و اول اولاد ایشان است ششم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ویعهد دار و پسر بزرگش مانزد  
 ساله و دختر بزرگ ده ساله است و لیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخمال هابی خانه برخاسته سوار کالسکا  
 شده رانندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفیق و لیعهد و جمعیت زیادی بودند بجایهای عجیب و غریب  
 رسیدیم و الانها و مغارهای تاریک دره پته آبشار چشمه همه را از سنک کوه بطوری ساخته اند  
 که شخص بتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند  
 از جایهای دیدنی دنیا است رئیس اینجا که همش هر مس *Hermiss* است همه را نشان  
 میدهد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحیراتوی عوضها که روی آنها بلورها و آئینه های  
 بزرگست انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند از اینجا یک ماهی استاده تماشا میکردیم که چون  
 پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در رو ریاد دارند پیدا هستند بعضی خوابیده  
 و بعضی در حرکت هستند لیکن نوع حیوانیست مثل دسته کل و لاله پر پر انواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است  
 بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابد معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا سقوط  
 اینجا گرمی را تاب فرو برده ول میکند گرم می افتد توی این در سنه کل آنوقت حرکت میکند و کرم  
 جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگ رنگت بزرگ و کوچک صد فهای بسیار  
 خرد کنهای مختلف رنگت برنگ و رخ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله ها پایین آمد به جای دیگر  
 میرفتیم سقف اینجا همه از سنک کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد و انواع مرغهای  
 آبی طوطیهای رنگباز رنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه با دم صد میکرو دیکت محوطه بود  
 قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت  
 مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سرد سیری و گرم سیری در اینجا موجود است  
 و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگت برنگت آنجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و آ  
 میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند نگاه بازی میکردند نگاه پرواز خیلی از تماشا شای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود ز ماده بنیای عجیب در گوشه دیکر خانه کوچکی بر آبی ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند زنگ زد و اشته شدند یا از ترکیب و دشمنان مثل شیرهای در آفرین تا دست و پاها مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک انگشتی مثل خر و س داشت که سر آن یک چنگالی بود مثل جنک قرقوی بسیار فیض بود نذ صدای عملی است که م بخوردند و حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو کو یا در باغ وحش هم بودند حیوان سهل میگویند این هم با انسان مهوم محمود شبیه است چلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد دیده شد آیدم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل باشام همان امیر اطور بودیم نیز چیه بودند همه زنها و شاهزاده خانها و شاهزادامی و شاهزادگان پروس و لیعهد و پرنس نیز مارک و مارشال و مارشال ملک و غیره همه بودند موریکان نیز در این عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبیت پردبای اشکال بسیار خوب و طاق با و تالار عالی دارد بعد از شام پائین آمده شب رفیقیم تا شاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد و لیعهد و صدر عظم و غیره بودند مادر لرزید که بس بودیم بازی خوب در آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ و رسایل و نایج گذاری همین امپراطور بود بشیبه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس نیز مارک را همان لباسها آورده بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آیدیم منزل

### روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نما خورده سوار کالسکه شدیم صدر عظم شاهزاد بانی ما و غیره همه برویم آفرین جمعیت زیاد می هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار سب سوار السلطنه شدیم امپراطور پس زوجه و لیعهد و غیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش اند فواج و سوار قریب هجده هزار نفر بودند با هستکی از صفوف قشون رد شدیم و لیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس و در تبریح که سردار قشون و مرد بلند قامت پرست فردر یک شارل پرنس شارل و غیره همه بودند بعد ایستادیم قشون و فیله کرده سواره پیاده تو سچانه بالباس اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از آن

سان سوار کالسکه شده رفیق منزل شب منزل امپراطرین شام موعود بودیم رفیق آنجا همه بودند (المن) ۲۵  
 شام خورده رفیق منزل از منزل تماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالابو و همه زنها با لباسهای  
 خوب و مرد با لباس سبکی بودند ما و امپراطرین و سایر زنها و صدر اعظم و شاه زاد بای پر دس و شاه  
 زاد بای مادر لژ بزرگ مقابل سن نشسته خیلی گرم بود پر د بای خوب در آوردند در قصه های خوب کردند  
 بعد از واکت که قدری در تالار بزرگ کشته و صحبت کردیم بعد رفیق به لژ نزدیک سن پرده  
 اختری بنشیند پادشاه موصول بود که بعد از مغلوب شدن اردشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد  
 بسیار با تماشا شده بود بعد از آن آیدیم منزل امروز بنجام مراجعت از میدان مشق بار سنال یعنی جبهه خا  
 رفیق در طبقه پایین نمونه توپها نیکه از فرانسه و اطرش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند  
 در وسط حیاط جبهه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چو دن بود این شیر را دولت انمارکت بر یاد کار نیکه  
 ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه بر وسها ایالتین  
 شلر و یک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوبیت خلاصه رفیق  
 طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیاد می چیده بودند از بر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره  
 آنجا بسیار بود جزایلی که مستحفظ جبهه خانه است مردی بلند بالا و سمش بزه *Fröh* است  
 زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنک کراولت *Gravelotte*  
 که همین جنک اختری بود کلوله فرانسهها برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب صبح  
 و از صبح الی شب قطع نمی شود و یکشب هم طولوبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

### روز ختم ربیع الثانی

صبح سوله کالسکه بخار شده رفیق به پیشدام همه طنزین بودند بجز اعضا السلطنته که نهر مانده سیم  
 مکارف با طران وصل نموده حرف میزند نشان اکل نوار *Angle Noire* مکتل بن  
 الماس را با حایل زرد و غیره امپراطور توسط جنرال بوین *General Boyen* هماندار  
 برای فرستادن خلاصه رفیق به پوستدام پیاده شده یکسر رفیق بالای عمارت امپراطرین و بجز و بعد



۵۰ (المن) و غیره بودند قشون ساخوی انبار امر و زسان میدهند همه قشون در میدان پای قصر  
 حاضر بودند بعد از مشق و لیعهد و غیره آمدند بالانهار حاضر کرده بودند چون من هشتمانده شتم از لیعهد  
 عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش رفتم بنارنجستان تالار بسیار خوب بارو حی و است  
 خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پردهای اشکال مجسمهای مرمر اطراف  
 با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتم گردش کردیم  
 فواره بزرگ پیاده شده قدری در پله های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده  
 گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشین حکیم بهبلیت  
 Humboldt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است حسابی سبز فواره و حوض آب  
 و اطرافهای کوچکت پر اسباب داشت مثل موزه نگاه داشته بودند رئیس داشت فرانسوی  
 دانست در سرتیله عمارت بنهیه آهویی بسیار مینوایی از چوون ریخته بودند خلاصه سوار شده با  
 بنا ننجستان رفته نماز کردم نزدیک بقصر سوار شده رفتم برای دعوت شام امپراطور بقصر  
 بابل بریکت Babelbrig خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه باول که شهر پوتسدام را  
 ازین عمارت سو کرده و از جابای با صفا و جینا بانهای خوب گذشته آری رسیدیم بدر قصر امپرا  
 طریس و لیعهد پرنس بزیارک مارشال و ن شاه زاد های پروس شاه زاد های ما و غیره شاه  
 زاده خانها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبست از بناهای امپراطور حالیه است جو صفا  
 خوب چشم انداز چمن دکله کارهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتم  
 در حین گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجد خیلی تماشا دار و امپراطریس  
 با و لیعهد سوار کالسکه بودند و لیعهد پائین آمده قدری پیاده کشیم بعد با امپراطریس کالسکه  
 نشسته رفتم بقصر و لیعهد و سایرین هم پیاده آمدند اینجا پیاده شده من و و لیعهد سوار کالسکه  
 شده رفتم برای مقبره فردریک کبیر باز از بیجان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوتسدام شد  
 ما رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جانی بود پیر همانیکه از فرانسوه و غیره گرفته بودند اینجا بود و

دو صندوق در دهنه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری امتاده مراجعت **(المک)** ۵۷  
 کردیم باز رفیقیم بهمان بار بختان مدتی هم اینجا گذشت ولی بعد رفتند بعمارت خودشان که چراغان  
 کرده بودند بعد ما هم رفیقیم اینجا عمارت خوبست همه سزاورنها و شاه زاد و باو غیره بودند باغ  
 مقابل ابریکهای محکمات چراغان کرده بودند فواره آب بزرگ سرخ محبت خیلی خوب بود  
 ولی آسبازی نبود نشانیکه بزوجه ولی بعد داده بودم با حایل زده بود بعد امپراطرین دست  
 مار گرفته بودند پایش قدری شسته و کشته بعد رفیقیم با طاق طولانی که بوفه بود یعنی وی نیز  
 اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میز نشستند صرف ماکولات  
 شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفیقیم براه آهن یک تالار خوبی اینجا دیده شد که آن عهد  
 فردریک ساخته شده و شام آنرا صرف و کوششهای نصب کرده اند بطرز بسیار شکست  
 کالسکه را راندند رسیدیم بکار محب کار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور  
 ساخته اند سوار کالسکه **روز دهم ربیع الثانی** اسی شده رفیقیم منزل  
 صبح بعد از نماز رفیقیم به پارلنت یعنی دارال شورای المان که در آخر شهر بود در حجره ششم و کلای  
 المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرسن بزرگات هم در جای خود دست راست  
 زیر دست کرسی رئیس دارال شورای شسته بود اسم رئیس دارال شورای همون *Mr. Simpson*  
 است نایب وزیر جنگ زیر دست پرسن بزرگات استاده باو کلا حرف میزد از طرف دولت  
 ایراد و کلا را در نگاهاری اکول دکا ده رویکردن و تفصیلی میکرد این اول دکا ده مدرسه جوانان  
 نجیب و پسر صاحبان منصفان زنده و مرده است که در پیشدام است صاحب منصبان خوب  
 پروس از این مدرسه پروس می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند بیکر و زهم  
 ولیعهد این شاگردان را در جلوه عمارت ما آورده مشق کردند مقصد نفر شاگرد هستند چون صبح  
 زیاد از ندلت راضی نیست اما پرسن بزرگات پیش خواهد برود خلاصه زود بر خاسته  
 رفیقیم خانه پرسن بزرگات باز دید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچکت ساده دارد در **روز**

(۱۱) زوجه و نوزاد ایشان در اطاق نشسته بود و جلالتی خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم بنوزده که  
 تمام با عمارت بود زوجه که مختصر سن و آتش لسی نویسنده است  
 او در دیوار بانی نیمه عمارت اشکال و حمانه بسیار خوب از قدیم روی که کشیده اند از پهلایا  
 بزرگترین از عمارت و مجسمه های کوچکی که جلالت و برکت که همه از روی کار استادان و موم و غیره  
 نقاشی کرده اند آسجازه یاد بود اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کمر باد چوب و غیره بود  
 قدرتی کشیده رفتم منزل قدرتی نشسته بعد بینه و در آنم بدیدن از اطوار زوجه امرا طوار اسجازه  
 بود امروز در کنار درون پرئس الدبرج به عتومی امرا طوار که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده  
 فوت شده و جده مستمه امرا طوار هم مرده است با امرا طوار شب حمامی ساز و آواز موقوف  
 شد خلاصه امرا طوار هم آمده نشسته است شایگان کنار آن چنین زوجه امرا طوار به رسم بدیده با  
 و اند بعد با کوا یوم رفته قدرتی کتیم از جوان تنیس امروز بدقت دیدم رز استوا و دو نان  
 بلند مثل عقاب از روی پا بسته تا من به جا که بند شد شکل است و این شود در همین منزل

### روز یازدهم ربیع الثانی

با پدر و بریم بشهر کلون و وایسبا و جوج زوجه بر حاسم باد شدیدی نمی آمد هوا ابر و سرد بود و حث  
 پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم اما ایشان آمده نرسید که لسه که شده را ندیم در آخر شهر کار رسیدیم  
 سوار کالسکه بخار شده خدا خاند که ده را ندیم هر روز نمی آید همچنان شد هر وقت چشمم گرم میشد  
 بیک ستاسیون میر رسیدیم حال من حال میشد لابد برخاسته زحمت پوشیده است همیشه تا خاکم فلان  
 شهر با فلان قلعه توسط مستر الملیکت بکنه آمده میر رفت میر را ملکم خان در برلن مانده که قرار نامه به  
 فنک را با دولت پر و س به بند و خلاصه به رونق صحرا و زمین و آبخیز و جنگل کاج و کلها و رودخانه  
 و آبادی و دیات و شهر نامه جاهان طور نیست که در و در بران دیده بودیم از شهر بانو  
 فنک که سید فنک است در بعد از شهر و نام و درست عالی که نشستم بسیار جا بای  
 فنک بود اینجا قدرتی کوه و پنهانی بلند دیده شد از دروغانهای مستم و هم عبور نمودیم که یکی از

از آنجا خیلی عظیم بود یک ساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه کرویپ میوکروپ خوب (الک) ۱۹  
 سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغر بخت تمام این کارخانه را دیدم و در ساختمان  
 توپ کتل و در آن از اینجا میسرید انواع توپها از توپ بزرگ قطعه توپ کشتی و توپ جنگ صحرایی  
 اینجا ساخته میشود و کارخانههای بخار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمده دارد که  
 بجهت همه خانه و زمین ساخته و فروخته میشود بعد از وضع خارج سالی ششصد هزار تومان نقد داخل  
 خود است خلاصه بکارخانه چکش بخار، فلیم چکشهای غریبی است مثل آهن و بارز در بخار با یک  
 توپ میوزو به ترکیب که بخار ایندرا در است سیکند و وقتیکه هابش توپ میوزو روزی یک  
 خانه صد ایکار و میگزید به چیز غریبی است همه کارخانه را که همه یعنی توپهای بزرگ را  
 انداختند بعد فلیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام در نیم شام خوبی دادند و ختمی در بخانه  
 خانه دیده شد که برکت آن دو ذرع و نیم طول نیم زرد است و در آن یک شمشیر بجا بود و فاصله  
 زیاد و این طاق زمین اینجا مثل سنگام را که بجز گت می آورد که گینه است و توپ شمشیر بود  
 بسیار عالی میوکروپ با تمام اسباب با پیشکش کرد و بعد از نیم بره آهن شمشیر بود و در نیم  
 خوابم بود و دو ساعت راه بود و در شهر کلون یکدفعه از توپ بسته صدای تونر کان در تان  
 شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد بجزو بر بیاید رخت پوشید و بیایم  
 حکام آمدند بالا بعد فلیم ما این نظامشان را دیده بعد سوار یک کالسکه شدیم و از شهر نیم  
 جمعیت زیاد می بود و شهر فشانکی نظیر آن کلیه ای طین خوشو صبح بود که در آن میگردید و آن کلیه  
 اروپاست و فلیم همان خانه خمارت بارومی بود آن روز نیم بعد از استی زوار چو

روز دوازدهم در بیع الیانی

بعد از ظهر با بد رفت بنهر و بسیار بیچاره اسبها را در آنجا میفروختند و در آنجا سکه سکه در نیم  
 ما آنست و وحش بزرگ است که سگ سگند تمولیدین شهر پر از اسبها و در آنجا اسبهای خوب خود  
 مردم نگاهدار می کنند اینها را بکلیه ای بزرگ که در آنجا میفروختند بسیار صید

۱۰ (المات) بیشتر است زیرا بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و مخفیها بر پاست  
 در یک ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش ز فتم اما دورش او دیدم کسبدهای محرومی یاد  
 دارد و انقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا  
 که شتمین بل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد و در خانه از وسط  
 میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتم باغ نباتات عمارتی  
 داشت جلوان باغچهای خوب و عوض فواره دارد و همین بود لوله کم الاستیک را گذاشته بود  
 قوی آب متصل بچرخید و آب از دهنش با طرف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل استنبار  
 چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی کلهها و درختهای  
 خرما و غیره دیدم از آنجا بگرخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و یکی دنیا و هند  
 در آنجا تربیت داده بودند رفتم درخت بن داشت که برکهای بزرگ دارد و یکدختی دیده  
 شد برکش کم عرض اما پنجه درخ طول داشت پروان که رفتم بهایی خانه که هکته بود مثل بهاره  
 ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده پروان آمده قدرتی شتمین مردم از پشت شیشهها  
 زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم کاهی میآمد کل سرج نازه چرخ کرده بود خلاصه  
 رفتم باغ جوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیرمال دارد و پلنگ سیاه و غیره  
 در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش گل الوان کم داشت اما  
 مرغهای بزرگت عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود و کبوتر  
 برک تاج دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که آجدار و خوش رنگ  
 عجیب بودند بسیار بود و کوندور بود و دو ستر مرغ بود باهای شتر مرغ و او انکشت عجیب  
 داشت خرزهای سباه بزرگ خرزهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفید  
 رن و دله مست شده بود در حیل عجیب است که شتر در تابستان سست شود دیکت کاو کوهان  
 بسدی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بجا و باهی درشت چاق میماند آنقدر که سفت بود و کینوخ  
 ۱۰

فوج ارغالی دیده شد که از ماروکت آورده بودند سرور نکت بدن و شاخص بقوچهای (الین) ۶۱  
 بدایران میبازد اما یال سینه اش موی زرد خیلی ذاب بود و از نو با پائین دستهایش هم نمیدان  
 موبای بسیار اوخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای  
 ارغالی و شکار که مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و کلما روی تخمه سکه مارو  
 بود خیلی عجیب خلاصه سواد کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دوراه داشت یکی بجهت  
 کالسکه ای دیگری کالسکه بنجار که میان این دوراه بنکه ای حد فاصل است طول این پل بر میرا  
 قدم باشد همه از این است رودرن بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفاست کشتی بنجا  
 بزرگ در آن کار میکنند محض تماشا با نظرف شهر رفته دوباره از روی جبری معاودت بکون  
 نموده باز از پای کسب و کلیسای بزرگ گذشتیم و کالین خیلی خوب داشت خانهای بسیار  
 مردمان متمول خلاصه رفیق بنجار کالسکه نشسته رانندیم حکیم الممالک و سیو جسون، هر دو سردار بگوش  
 رفتند همه جا از صحراهای خوب آبا در پرزراعت و پردرخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بنهون  
 Bonn کالسکه ایستادندیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بود  
 سر کرده این سواره پرس روس برادر پلچی المان که در پطر بود بحضور آمد ما را نشان میر بعتبری  
 هم بود که از خدمت معاف شده و درین شهر توقف همیش برداریمین خلد بشهر کولیس  
 Coblenz رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قطع آنجا خوب اند  
 شهر بزرگیت ازین رودخانه رن گذشتیم اینجا رودرن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کسا  
 رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت کیلاس و غیره بود کیلاسها هم رسیدند  
 پر بار بود هر تاک را بیکت چوب قطور بسته اند تمام کوه وزین تا کستان شرب شو  
 رن از همین انگور با عمل میآید طرفین رودخانه راه آهن متصل کالسکه بنجار در حرکت است  
 عاده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین کستان است و همه کوهها و صحراها  
 انگور و درخت میوه و باغچهای گلکاری و خیابان و بانک مسافت شهر و قصبه است نام میر

(۱۰۰) میکند و از تاشا سیر غیشود و تکلیک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی  
 سلطنته با کمال تشکی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل  
 بهشت بعضی آثار قطعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکههای  
 سنجار و عمارات و سبزه با دکلهای طبیعی و مصنوعی آدم را و اله میگرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود  
 با اول رودخانه کیلان و رودخانه سفید رود بعضی اوقات راه کالسکه با از روی پشت  
 بام خانهها و کوههای دهاست میگذشت علاوه بر تعریف منی آید بعد از طی مسافت بسیار دره  
 و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم از رودخانه دور شده بود  
 طرف ویسا در فته ما رسیدیم شهر جمعیت زیادی از بهر تبیل بود چون شهر آب گرم معدنی  
 دارد و از غربا هم زیاد اطراف میآید ما صدر اعظم و جنرال تعوی کالسکه نشسته اندیم تا رسیدیم  
 بمنزل نارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل اند پنجاه  
 باره و با چه میدان کاهیت که یکت کلیسای بسیار رفیعی دارد و سر کلیسا که ساعت باشد  
 بیاید تیر و طبلند است چهار بنای هم تیر دیگر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب انوزیکان  
 روزند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریکی و بنگال روشن کردند با نظره  
 از بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند محبت و از رنگت هشتینهار نکت خوش  
 آید در غوره بهم رسید امر و نظر آقا ایلیچ ایران بهقیم پاریس با میرزا احمد میر میرزا محمد رئیس که از  
 پاریس آمدند بودند **روز شنبه و پنجم ربیع الثانی** اینجا دیدیم ۱۰۰ شنبه  
 صبح از خواب برخاسته نه از خورده سوار کالسکه شده فیتیم بقصبه شیبسن که نزدیک رود  
 رست اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شامپین است از شامپین خارج شده را به نیم از جنابا  
 به خارج کلیساعت راه بود راه را کالسکه کرد ساخته اند در کمال خوبی هوا ابرو مرد بود از کوه  
 و در عقبه که شلیم جمعیتی داشته اند و خارج شده و اینجا جمله باینه قدیم از کنار رودخانه درانیم  
 از جابان خوب که شنبه باغ خوبی بنظر آمد و دیدار کرد و در آینهی داشت بسند بود اینجا از کوه

پائین آمدیم با بجان راصد کرده آمد در راباز کرد چند نفر صاحب منصب پروسی همراه او (۱۲) و آنجا  
 آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با حیواناتی خوب و جابای پاکیزه همین کل سرخ و خنجره  
 رودخانه در اطراف آن دره نظر مثل هشت عمارت عالی قشنگ گرفته اند که چنانکه بسیار  
 خوب چمنهای آنکو همه مشبک در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند نوی باغ یک لانه از یوب بر  
 زنبور عمل ساخته بودند خیلی تازکی داشت حوض و نوارهای خوب منع نوارها را بک برج بلند  
 از شبک ساخته بودند مثل کوه طبعی که از آنجا آب از لوله ها و غیره داخل نوارها میشود کیلا سه  
 بسیار خوب تاول است در اطرافها بسته بود و آنرا پشت شیشه مرتبه زبر پیدا بود و همه جا غنچه  
 میزآینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال کنفرانس معتبرست که همش بلوند برع است  
*Blund berg* اما خودش در نظر و زینت در میرزا بود و حصیر نداشتند بسیار سیلاب  
 خوبست سی و پنجاه تومان خریداری است یک میمون خوبی هم که روی دماغش ابی رنگ بود  
 قوی باغ در قفس بود چند نفر کنیز بهم بودند چای نان شیرینی و غیره آوردند خیلی آنجا کشته  
 بعد من سواراسب صبح الحیر شدم سایرین هم کالسکه نشسته رانند یک برای قضیه میرش که  
 خیلی معتبر است در کنار رود درن عمارت و باغ معجزی که از دوک و ناسو که چند سال پیش  
 والی بالاستقلال ابولایت بوده دیده شد حالا آن والی دروین است برادرش در باغ او  
 سواره بازی و برادرش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نکلا *Prince Nicolas*  
 است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زلفش از اجل و سینه بود لباس سایه پوشیده  
 سواراسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسپ دو انده بعد سوار کالسکه شده برادر و  
 بازی و برادرش تا میساعت با ما اسب دو انده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قضیه مزبور  
 شدیم بسیار آداب و دکالین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد داره و از آنجا گذشته بخیا بان بسیار خوبی  
 رسیده رانندیم بطرف شهر و نیز با دخیا بان تته معبره است وسط برای کالسکه بسیار عرضی طرفین  
 یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قضیه و باغ اول به بریش میخواستیم برویم در راه از دور پل



۶۶ (المان) و شهر پریش پیدا بود که جای معتبرست و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم

امشب تومی شهر در باغی حقه بازمی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسب نبود

بماشا رفتم و جبهه افتد میرز رفته بود تعریف زیادی از حقه بازمی کرد صدر عظم و شاه زادها

ما و غیره همه اینجا بوده اند خلاصه شب را بگردش زفته خوابیدم

### روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدر عظم و عیظه در اینجا ماندند ما رفتم سر

راه آهن کالسکه بخار نشسته را دیدیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومین یعنی کنار رودخانه

من *Main* است شاهزادها و عیظه بخار اعتضاد السلطه و نصره الدوله و ایلمانی همه

بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از نظر است الی کرج در یک ساعت کمتر رفتم همه جا

آباری بود از کنار شهر ماینس *Mayence* که ششمین بستر آبادی شهر آن طرف رودخانه

رن بود خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد

از کوچهای شهر که ششمین جمعیت زیاد بود شهرهای فرانکستان همه مثل شهدیکر است یک شهر که دید

شد وضع و حالات و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده

آبادی آنرا و افسان شهر رسیدیم اینجا با کلتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای تومی شهر

دیده شد طرف شهر هم باغ و چنایان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور باغ خرما

که پالیز میگویند سه سال است این باغ را از پول متهولین شهر برای عیش و تفریح عامه ایجاد

کرده اند جمعیت زیادی از مردوزن اینجا بودند سر با نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده

شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن

بسیار زیاده جمعیت ریختن باغ آمده لطفی کرد از میان زن و مرد گذشته اند پلهها بالا رفته بجمارت سرپوشه

ه که نماز باغ رسیده از اینجا باغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتم طاق زده و از سببش پوستاند

ا که زهره مستان از سر محفوظ باشند در ختهای خرماهای بلند خیلی مقبول داشت آنها هرگز نمیدیدند

بعضی نباتات یکی دینامی گاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میرسخت (۱۰)   
 بر روی سنگها که مثل کوه طبعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب یا بودند رفیق مرتبه بالا   
 تا آن نباتات این عمارت را محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک تم   
 میزند چشم انداز خوبی بشهر و باغ فرماداشت قدری آسجانشته آیدیم پایین سوار کالسکه شده   
 باغ حیوانات رفیق باغ وحش اینجا اگر چه مثل کون بود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت   
 سفید و سیاه و بعضی را غایلهها و کیلنوع میش و قوچ جزیره سیسل با ساردن ایتالیا بود شبیه میش و   
 مملکت ایران تا قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ تومی قفسها بدرختها آویخته بودند کیلنوع   
 طوطی خوشگل کوچک بود شیربالی در بزرگ سیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت   
 جعبه سازه بزرگی آوردند چ کویک جعبه را فیل با خرطوم به سرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود   
 فیل هوای ساژ قاصی میکرد و بعد یک سازی که اطفال عزیزه بادبان میزنند فیل بان نزدیک فیل   
 آورد و فوز با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و در قفسیدن بسیار غریب بود بعد رفیق سوار کالسکه   
 سنجار شده برگشتم بویز با و بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفیق مگردش از شهر خارج   
 شده بنجیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تکتک عمارت خوب و باغهای پر   
 گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیاد می در جیابانها میکشند زخیلی کشته بعد رفیق سربالا که   
 درخت و تپه زیاد و مشرف بهتر است اما همه جا جیابان و راه کالسکه است مقبره برادر   
 زاده نیگلا امپراطور روس که زن دوکت و ناسو بوده آسجار وی کوهی است در نوزده سالگی   
 مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنکت مردم کمال خوبی ساخته   
 کنبدهای مطلقا در شکل همان نر زایم که با حالت نرغ خوابیده است از مردم بسیار خوب ججا   
 کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میل برادر نیگلا بوده است شوهرش که والی سابق   
 اینجا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزباد   
 و حالا بهم مال بر پس است شهر فرنگفورتم هم که امروز رفیق سابقا از او بوده بعد از جنگ

(۱۸) ما طریش پروس بعلبه گرفته و جریمه زیادی هم از نیشتر اخذ کرده است خلاصه از اینجا بر  
 گشته آیدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتم بجمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدا  
 و با عیبه و درخت دارد فواره آبی از وسط میخدا طرف هم همه دکان است اینجا آتشبازی چیده و  
 در ایوان عمارت صدلی گذاشته بودند نشستم صدر اعظم و شانهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی  
 هم از زن و مرد قومی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارها  
 عمارت رفتیم عمارت بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب الحال مال دولت است در  
 بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل  
 دنیا را آنجا می آوردند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتم باغ پیرون قدری لب حوض  
 نشستم دختر ملک ایلچی انگلیس که بحضور خان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فریبی است دختری هم  
 دارد و بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر خیرالیه  
 همانا در رامسرفی کردند بعد آیدیم منزل میرزا مالک خان که بجهت خرید تفنگت در برلین مانده بود  
 امشب آید حکیم طولوزان فردا میرود پیش کرویپ برای خریدن توپ صحرانمای دباتی میوه  
 و سبزی و غیره با عواده میآوردند جلو عمارت ما دور کلیسار بازار سبزی فروشی میکنند و بعد  
 ساعتی که بفروش رفت میرزند اینجا خسواری بسیار محمولست مخصوص زنها گرایه کرده سوار

### روز پانزدهم ربیع الثانی

میشوند  
 بایدان شاء الله برویم بشهر بادن بادیک مشب اینجا همان دوکت هستیم که دختر امیر اطوار المان زوج  
 اوست آزادی دستمال هم دارد صاحب سکه و خطبه است همش فردریک است *Frederic*  
 اسم زوجانش لویزه خلاصه صبح برخاسته بنهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده را ندیم صدر اعظم  
 و شانهزادگان و سایر مرتبین سه روزند بجز ایلخانی که بعضی دیگر در شهر ویز بادمانند از شهر میانس  
 که نشستم قلعه سختی دارد همین جبال همانا در حاکم اینجا است با معنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم  
 مالیاتی و غیره از جانب دولت دارمستاد *Darmstadt* است این شهر مال این دوکت است

پرو سها برزور در قلعه آن ساخلو گذشته اند از اینجا گذشته بفرانگفورت و از اینجا بشهر امسترا (امسترا) رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد استرا  
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین می آیند بروند بآب گرم اس *Amst* عظم  
را فرستاد م احوال پس می گنجد خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و والد برنق و غیره آمدند امپراطور  
و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پایین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد  
بعد برادر امپراطور روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی بیروسی  
ندارد باز و جاش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر پانزدهمین والی است که چندی قبل  
پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزا دار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه و دایع کرده  
بکالسکه نشسته را دیدیم بشهر میدلبرگ *Heidelberg* که اول خاک کردند که با د است  
رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس با آمدند بکنیز از معلمین بظنی بزبان فارسی گردیدند  
را دیدیم بشهر کارلسروه که پای تخت کردند و ک با د است رسیدیم خود کردند و ک با جمیع بزرگان  
حکمت از وزیران و سرداران و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف سببی بجهل آمدن موزیک  
یکدسته سر بازی زدند و ک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفکات نگاه و همه چیز  
قشون با د شبیه است بپروس اما کلا بستان نشان دولت با د دارد و در جنگ فرانسه قشون با د خیلی  
رشادت کرده است بیست هزار نفر قشون با د در جنگ بوده اما الحال قشون بیست هزار نفر  
پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت با د شهر خوب آباد است سبب بهت هزار جمعیت  
دارد و کوچهای است طولانی دارد کل حاصل اینجا ما دیدیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شد  
را دیدیم سایرین هم آمدند و متصل اربابست زن و مرد زیاد می خرین راه کوچه ریاده بودند بسیار  
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم بخوبی مؤدب و خوبست ریش زرد بلند بونوی دارد و ک  
سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیه قوی مدتی بزبان فرانسه هم حرف زدیم ما رسیدیم میدان جلوه عمارت  
میدان خوبی بود با باغچه سدی گلکاری عرض فواره سواره نظام جلوه ما میرفت این عمارت قدیم ۶۷

ع (۱۰) قدیم اجدادی دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست و اویم زن برادر  
 دوک که از نشان براده خانمهای معتبر روس و همش ماری *Marie* و برادرزاده یا دختر عموی ملرطو  
 روس است اوهم بود جوهرهای اعلی بر سر زده بود با اوهم دست داده رفتم با لامارتت خوبیت پر  
 زینت و اسباب دوک مار بر د باطاق مخصوصی که بجهت ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباسها  
 داده رفتم باطاق شام همه بودند دست راست دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خوب  
 خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتم با عجمه پادشاه عمارت تکلمای خوب داشت همه اینجا بودند قدر  
 گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتم بر راه آهن سوار کالسکه شده اندیم  
 برای شهر بادن با دوک نهمین برگشت که صبح بیاید از دارمستان که گذر شدیم همه جا دست چپ کو  
 و چکل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند و کم چکل است  
 رفته رفته که نزدیک باد میشو و جگانش بیشتر و قدری بلند تر میشو زمین کوه اینجا چمن بو این بسیار  
 و بیلاق است خلاصه بعد از غروب شهر بادن با در رسیدیم شهر سیت در میان دره اطرافش همه کوه  
 به سبز و چکل و چمن بعینها کوههای کلاردشت ما ز نذران هوای ابر و مه بسیار سرد و کاهی هم  
 باران سندی میآید خیلی شبیه هوای اشرف و صفی آباد ما ز نذران است متمولین و فرنگستان در  
 اینجا ملک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان اینجا جمع میشوند هوای مثل  
 بهشت و در خانه مثل رودخانه شهر سیت از دره میآید از وسط شهر میگذرد و الحی شهری نیست که  
 آدم از تماشا آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهار  
 خوب خانمهای خوشگل متصل در حینا با آنها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در  
 حقیقه شهر پراست کلیسای محترمی از کاتولیکی بدیهان دارد از پرستانی هم هستند تمام شهر  
 با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا  
 بچ و خم راه کالسکه و حینا بان است که کالسکه همه جا میرود پرسن مخکیوف که در روسیه همانند  
 ما بود اینجا خانه خوب زن و اوضاع زندگی دارد خود اوهم بود آمد صحبت شدن پرسن هم خوب بود

آمد خلاصه در همانخانه بسیار خوبی منزل باو و پیاده شده رفیقیم بالان و مرد زیاد می تاشاچی (المان) ۶۹  
 بودند شب را بعد از شام پائین آمده که روش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در زیر دیکه  
 دکانهای بسیار شک و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه همین و درخت کل بود رفیقیم تومی دکانهای بعضی  
 اسبابهای خوب خریدیم همه جازن و مرد تاشاچی زیاد بود و خلاصه خرید ما خیلی طول کشید بریم بکار  
 آشنایی کردند رفیقیم بالا روز شانزدهم ربیع الثانی قدری نشسته خوابیدیم  
 صبح برخاسته خت پوشیدیم پرس کرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش و ریز با نجا آمد  
 است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستم خیلی صحبت شد و رفت منم رفیقیم تمام تمام خوبی بود با نجا  
 و غیره گرم کرده بودند خانه کوچک مرمری داشت رفیقیم تومی آب آدم بدون خت پوشید و رفیقیم منزل  
 قدریکه گذشت دوکت آمد با هم سوار کالسکه و بازی شده رفیقیم تومی خبرال هم با ما بود و هوا بسیار  
 سرد بود دکا هم باران میآمد من خرقه از اجام در آمده و بالا پوشی پوشیده بودم درین برهه خیلی سرد  
 شد گردش میکردیم سر بالا سرازیر از جا های با صفا می گذشتیم تا رسیدیم بالای بلندی کلیسایی بود پیاده  
 شده داخل کلیسای شدیم این کلیسای حکمران سابق افلاق بغداد که پرسن رومانی لقب ارد ساخته است  
 بیا و کار پسر جوانی که از او مرده بود و خود پرسن و زنی الان درین شهر قامت دارند محبتهمه پسرش را  
 از مرده خوب ساخته بودند مقبره اش هم در کیضلع کلیسا است روی مقبره محبتهمای مرمر ساخته اند و  
 آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در اینجا دفن کنند محبتهمه خود و زوجه اش روی مقبره  
 که خودش با دست اشاره بقبر سپیکند کلیسای از سنگهای مرمر الوان ساخته اند نمای عالی است کنگره  
 هم بنظر مطلقا آید از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکیلا امپراطور روس است که در ویزا دیده شد  
 از اینجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوکت و خبرال رفیقیم از پست و بلند میجا و جابای بسیار خوب  
 که نشتم باران شدیدی می آمد دیدیم پائین از دم خانه پرسن مخچکوف گذشت از حیابان بسیار خوبی عبور شد  
 لب و دخانه فواره خوبی بود که دورش از سنگت مثل سنگت یکو صل طبعی ساخته اند آب از فواره مثل  
 سنار فوی عوض میخیت دوکت عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانس و پادشاه پروس و غیره در

(۱۰) در ایام آنجا منزل میگروه اند بمانند و در این راه که باران گرفت من دوک تنهایی در  
 کالسکه سر پوشیده نشستم خلاصه باز رفتم منزل قدری ایستاده باز با دوک کالسکه نشسته رفتم عمارت  
 و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند خشم اند  
 بسیار خوبی دارد با طرف و شهر و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده  
 بالار رفتم در مرتبه دوم عمارت نماز حاضر کرده بود مذاکراتی عالی با رعیت از چهل چراغ و سایر اسباب  
 و پروهای اشکال خوب دارد مخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند  
 قدری کشته بعد رفتم سر نیز صدر اعظم و شاهزادگانی ما و غیره بودند بواسطه باران بسیار سرد  
 و لطیف است بعد از نماز بر خاسته قدری از پنجره های عمارت بصره او کوه و شهر نگاه کردیم بسیار  
 خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش ازین جنک در جزو دولت  
 فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات  
 فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را برد بمرتبه بالای عمارت  
 اشکال شکار با و انواع مرغها و درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده  
 نشان داد از جمله مرغیست که گوگرد و با *Coq de bois* یعنی خر و س جنگلی میگویند  
 در همین جنگلها پیدا میشود و سرور کیشش بقر قاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند است  
 مثل مرغ چتر است بسیار حیوان خوب است هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مال  
 دشوکار و خوک و ازین مرغها و غیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتم کار قدر  
 معطل شدیم پرسش کردیم که چکوف ز پر روستیه و پرسش منچکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتم  
 کالسکه سوار نشستم دوک هم با صدر اعظم پیش من بود زیرا که ما پین با دن باد و کارلسون  
 شهر و قلعه است مشهور بر استاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد  
 در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج فرخ ارتفاع داشت و فرخ متجاوز عرض  
 یکصفت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت بود که شهر ما نام است ساخته اند خلاصه را ندیدیم پسیم

بشهر کارس روه که پای تخت دو کست با هم وداع کرده اورفت و ما از زمان اهی که آمده (المان) بودیم رانده خوبی بویز با در سیدیم از بادن با و تا ویر باد قریب سی و پنجر شک مسافتست که باراً آهن در پنجا عت طی میشود دو کت از دختر امپراطور المان سه سپه دار در سپه بزرگش که هفده سجدیه ساله است و لیعهد است خود دو کت بنظر چهل سال بیشتر دشت

### روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپاکه اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته خنت پوشیده با صدر عظم و جزال هماندار سوار کالسکه شده از جنابانی که بر بریش *Bibrick* میرفت دقتیم تا با سکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتم کشتی ضدنی کوزهای کل و غیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستم بسیار سرد بود همراهان ما با بارها همه تومی این کشتی بودند لطفاً قنای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها و سایرین بود اطاق زیر آرز برای ما معین کرده بودند تا ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بیاینا میرفتم بنگام سوار شدن کشتی امین السلطان و علاءالحسین خان عجب مانده همراه نبودند تا کشتی را راه اندازیم آنها با سکه رسیده هر قدر اشاره کرده گلازه برداشته گمان داده بودند کسی لطفت نشده بود خلاصه یکی آموزش شد که از راه آهن آنها را بشه کولون بیاورد و ما رندیم رودخانه رن مثل بهشت و طرفین آن همه جاقص و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن متصل کالسکه در تردد است گشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و بار و مال التجاره بود عمق رودخانه ماده زرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تاشای اطراف رودخانه سیر میشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان مهمون برای طلاق آمدن و عیش کردن ساخته اند الخ برای تفریح جانی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارت را در بالای بلندیها و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغها و باغات کلنگاری خوب حدیث نموده اند که



۷۲ (بلجیک) که از حد تعریف خارج است خلاصه مضیبات و دومات و کارخانجات زیاد دیده شد که  
 مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کو بلانز (Goblenz) گشتی از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه  
 چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد و هر دو طرف قطعه بسیار سختی ساخته اند تا آبادی عمده  
 شهر در دست چپ است از قطعه دست راست که روی سنگت کوه و تمام آن از سنگت است تو  
 انداختند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب ماند  
 بودند و در شهر کو بلنسن همه قطعات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر یون گشتی  
 اینجا دم اسکله ایستاد و هم را بان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن باز عقب رفتیم جمعیت زیادی  
 از مردوزن بود رسیدیم براه آهن و اکنون ماحوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم  
 بشهر کولن از اینجا رو بسره جلیک کرده راندیم همه صحرا سبز و چین و آبادیست از یک سو راج کوه  
 گذشتیم که تقریباً نصف ذرع راه بود اینجا با اغلب طرفین راه بته و راه کالسکه از دره تنگیست  
 اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سو راج گذشتیم  
 شش سو راج طولانی از دو بیست الی سیصد و چهار صد ذرع سایر از پنجاه الی هشتاد ذرع  
 بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن (Duren) که از شهرهای پر دوس است از اینجا گذشته بشهر کسلا  
 شاپل که بازار شهرهای المان است رسیدیم اینجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صفت رفتیم  
 باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در بکت استاسیون که نزدیک سر حد بلجیک است کالسکه ایستاد  
 جنرال یون هماندار بحضور آمده و دایع کرده با ابناج خود مراجعت کرد که پل تبرجم با یک نفر روسی دیگر  
 که تا سجاج همراه ما بودند از اینجا مرض شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم بروخانه کوچکی رسیدیم  
 پل کوچکی هم داشت سر حد بلجیک المان کو یا همین دو خانه است اما خداوند عالم قادر و طوایف  
 و محالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذمب وضع  
 خاک آب کوه رنن تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت که همها قدری بلندتر و پر سبیل هوا سرد  
 زبان همه فرانسسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالبره تغییر کرد و جمیع اهل بلجیک زبان فرانسسه

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذہبشان اغلب کاتولیکست اهل این مملکت از ادو (بطیک) ۳  
از المان هستند اسم پادشاه بنام له اوپلد Leopold دوم بای تخت بروکسل است از وزیر  
باد ما اسپا با کشتی و راه آبن در بهشت ساعت بیشتر آمدیم خلاصه از دره پته جنگل و غیره رانده ما  
رسیدیم با سپا اگر چه رسما دارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان اینجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از  
تماشاچی و غیره آمده سواره بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد و جواب داد مردمان خوبی هستند  
اسم حاکم هانسی بلر است سواره کالسکه شده راندم شهر کوچک تشکیلی است قوی دره و کوه واقع است  
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به همان خانه از آن منزل کردیم ما در طبقه زیر  
منزل کرده بودیم سایر همراہان و مردم در اطرافهای بالا و پایین بعد از شام با صد عظیم و سایر  
رفیقم کوچی برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما گرفته همه جا همراه بودند کوچی را چرخ  
کرده بودند اسم کوچی ساعت بهفت است کوچی خوبی بود قوی دکانهارفته بعضی اسبابها از قبیل  
وسکلی و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانه آئینه منگلی کیا چیه است که تمام اسبابها  
از پشت آئینه پیدا است رفیقم تا آخر کوچی و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند و  
با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالا خانه از خوب ساخته چراغان کرده بودند اینجا نویجا  
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتم منزل امین سلطنته و علاء حسین  
خان آمدند بعد از ناکشتی تجاری نشسته بشهر کلون رفته و از اینجا با کالسکه سجا رانده بودند بر سر  
در اینجا یک شخص منسه از اهل با نوور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بجا رانها خورده است حلال  
در المان زنها خیلی مشغول کار و تجارت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها  
کار میکنند کوش اسبهای کالسکه و غیره را در المان با ماهوت فرمز و غیره میپوشانند که از کلسن  
باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک که باره سر بازی بدوش بسته توی کوچهها میدوند و  
شیلپو میزنند چه قدر خوب است که از طفولیت آنها را عادت بشکری میدهند شک فرش کوچکا  
بسیار خوب میکنند شکمارا مربع کوچک بریده کار میکردند خیلی خوب بهم وصل میکنند اجزای فرنگستان

۷۴ (بلکن) مثل اجرهای ایران مرغ و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طراست اسپاسهر کوچکی است  
یکت کوچه معتبره بشیه ندارد  
باقی همه پس کوچه است

### روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورد و سوار کالسکه شده رفتم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته  
از جلومیرفت و بلدیت میکرد از کوچی رفتم سر بالا بخامی رسیدیم گفتند حمام بپطر کپیر است وقتی بپطر  
ناخوش بوده آنجا آب معدنی رفته است بعد را دیدیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیا  
وراه کالسکه رسیدیم ابریم خان هم با حلو دار دیگر اسبهای مارا همراهی آوردند رسیدیم بجایکه همان  
خانه بود و حوص آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاد  
اسبکها داشت که بدم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغری مستند به خصوص زنها  
بجاریته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از اسپرهما سخانه غذا گرفته میخوردند از  
عربا مخصوص از انگلیس سیاحت انجامی آیند قدری از آبش خوردم بسیار بد مزه بود در سپروان چشمه  
از پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جایی بای سنت مرگ است که یکی از مقدسین کتبها  
بر زمینیکه دامنه میشود آنجا آمده پای خود را میکند و قومی این اثر مطالعه میشود خیلی عجیب است در آن  
هم این اتفاقاوات زیاد است خلاصه از آنجا سوار شده از خیابان دیگر برای هما سخانه و آب معدنی  
دیگر رفتم چند نفر مرد وزن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار صبح باج شده قدری  
توی جنگل و خیابان اسپ دو اینده ما رسیدیم بمهما سخانه و آب چشمه دیگر که از آن بد مزه تر بود  
از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دو انده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسسه صحبت کردم  
مردی بود نجیب از بل انگلیس که اغلب در اله آباد هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگ آمده است  
است ز نش کتاب نقل میخواند کتب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باز  
رفتم که بقدر یکت سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ما را از راه دیگر برده بودند  
باران هم می آمد بعد درهما سخانه دیگر کالسکه رسیده نشسته رفتم منزل احوالم بهم خورد و از همان

همان تمام بادن باد که عرق در بادوک کشته و سر ما خورده بودم حال ابرو زگر و یک ساعت (الجبلیت) ۷۵

لر زیدم سرم در گرفت و یکسوز آمد طولوزان بهم که پیش میوگروپ فته بود اما شب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمد لله

### روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابراست و باران میآید آفتاب اینجا با هیچ دیده نمیشود امروز روز عید می از فرنگیا نست جمعی اردخزان و در نهان از کوچمه مقابل بوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچا همه چراغ گذاشته بودند و در خرتهای متعدد که توی کوزها بود آورده زمین کوچمه را از علف سبزی فرس کرده کیش بزگر با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دو بیست نفر همه بالاسهای سفید خوب طور سفیدی سبر کشیده همه با دسته کلن باز دسته دیگر از آنها کو حکته دو بیست سیصد نفر سرچوبها کل بسته در دست گرفته بودند بجهای کوچک از دخترها و پسرهای خوشکلن بالاسهای خوب دستشان چوب سرچوبها شمع علمهای زرین و مجمل صورت حضرت مریم گرامی برده و با نیکو سخن میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهارچوبی از نیت کرده صورت عیسی و مریم بالامی آویخته چهارچوب خالی بود کیش آینه نه پیاوه راه میرفت و این چهارچوب را مثل چهارچوبی گرفته با لام سه کیش میزد خلاصه شب را رفتم تماشاخانه بسیار تجارت مانردیک بود پیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچکتر اما بسیار شگفت و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کار روشن کرده بودند برده بالا رفت قدری مرد و در زبان فرانسوی گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی و غیره در آورند بعد حقه بازی عیسی آمد در میان کوماه قدرن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه بازی کازنو *Kaznow* حقه بازی را در فرانسه *Prestidigitation* میگویند بازیهای غیب در آورده آدم حیرت مستحیرانه ساعتی مردم را بختشان در میآورد بدون اینکه ابد دوستی کوکوش برنده باشی در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میگرد و نیمه در ساعتی چهار از شب رفته بود و دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و فصل نموده داد بختها ملکات که در حجره نزدیک

۷۴ (بلجیک) بود محمد الملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را قوی چوبی کرده دوسه سزا داد دست مردم بعد محمد الملک گفت تا چند میخواهی بشمام قفل باز شود محمد الملک گفت دوازده حقه باز میکنی شهم دوم دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد کج حقه باز بیا می غریب میکرد محمد الملک یک چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده چینی محکم آورد داد دست محمد الملک بزور پاکت را باز کرد از قوی آن پاکت بسته دیگر در آمد هم چنین انی بیست پاکت همه بسته و محکم در قوی پاکت آخری نوشته که محمد الملک بخط خود نوشته بود در آور چهار تدر پول بزرگ در حقه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میری گذاشته روی میز کلدان علی بود اشاره میکرد از اینجا یکی یکی این پولها ازین قوطی جزکت صد کرده میرفت قوی آن کلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت کلدان را از اینجا آورد پولها همه قوی کلدان بود اول هم که کلدان را اینجا گذاشت خالی بود همه دیدند چینی کار با کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زرش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوش شکل و خوش لباسی بود او را دست مالیدن میخواست با نپس از خوابیدن زرش غیب میگفت از جمله محمد الملک نوشت که شب شب خوب حقه باز از زرش پرسید که نوشته است بعضیها آنچه نوشته بود بطور بسیار فشک گفت

### روز بیستم ربیع الثانی

انشاء الله بسلامتی امروز بروکسل پای تخت بلجیک باید رفت هاینکوف روس را در اسپا دیدم به حضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیته دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله احوال خوب بود سوار کالسکه شده با صدر عظم رفتم بکار کالسکههای پادشاه بلجیک آورده بودند بسیار خوب کالسکههایی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بودند زن حقه باز و شبی هم دیده شد صدر عظم حکیم طولوزان هم در کالسکه مانده بود و در اندیم کالسکه سنجار بلجیک بسیار راحت و خوب است کم تکان میدهد و بسیار تند میرود و بعد از ساعتی شهر لیز *Liege* رسیدیم که کار خانها

تفکات سارنی و کالسکه شکار سارنی معتبر و از اسپا تا لیره همه راه دره و تپه و جنگل است (بلجیک) ۶  
از سه چهار سو راج هم که ششم که یکی از آنها صد فرخ میشد اما از لیره تا ظرف جلگه است در لیره ستادیم  
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام بالبا سهاجا  
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند از دو حام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مرد  
پس کرده رفیقیم تو می کالسکه را ندیم شهر لیره بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست  
بندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد راههای کالسکه رویه  
بلجیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است در این راهها  
الی لیره کل زرد بسیار قشنگی که بکن با قلابشیه است بسیار بود و خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت  
که را ندیم بشهر برو کسل رسیدیم که پامی تحت مملکت بلجیک است در کار علیحضرت پادشاه لیو پول  
دوم بار اورشان که کونت دفلا ندر است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند  
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوا  
کالسکه شده من و پادشاه با هم صحبت گمان رفیقیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من  
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم بودا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعارضت  
دولتی که در وسط شهر است رفیقیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود  
رفتند بپشتان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خود را برای پادشاه فرستادند  
بعد رفیقیم تبار و دیدایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستم بعد از دقیقه برخاسته آدم منزل پادشاه  
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغریش زرد بلندی دارد ندر زمان و بعد  
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده فوه دختر می لوی فلیب پادشاه سابق  
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلستان ستر دختر دارد و پسر ندارد و برادرش کونت دفلا ند  
عجالت و لیعهد است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاه زاده خانها  
پروس زوجه پادشاه از شاه زاده خانهای نهمه و هشت از اهل حجاز است مملکت بلجیک بسیار آباد

۸ (المجلیک) ورتوق فوق امورات با مجلس بالنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس بالنت  
 عمارتی عالی و در سهاست حال هم باز بود و کلا جمع بودند و زمانه نویسان این ولایت بسیار زیاد  
 به چه بنویسند از آنچسکس باکت نماند جمعیت بروکسل قریب یک صد و پنجاه و دو هزار نفر است  
 جدیدت کل با شکیه ده که و کسر سیت مالیات قریب سی هفت کرد و قشون در وقت جنگت  
 صد هزار نفر سابقا تمام بن حاکمت تابع بولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس و  
 فرانسه و غیره جمع شده از ان دولت موضوع کرده به لیو پول اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داد  
 ابر پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برای  
 بهمانین آمدند و در اندیجا به تشورا آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود  
 علاقه های زیاده است بعد از نماز قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه های کل لومی عمارت  
 ساخته در سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای کاز و فواره و عوض کوچک بسیار فشرنگی داشت  
 آب شل آب را وارد بر حجت نوع و اقسام کلهما داشت آنجا کاشتم جلوه عمارت میداگاه و انظر  
 میدان باغ بسیار خوبیت برای گردش عامه ساخته اند اما من رفتم کیباغ هم مخصوص همین عمارت  
 شهر بروکسل بسیار شکسته که چهار است و عرض تا شهر در پست و بلند می است کوچا و خانها اغلب  
 بسته و بلند واقع شده از زره و پسته دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کتدر کلیسای کلون  
 خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه کالسکه نشسته رفتم تماشای خانه رسمی خیلی راه بود مردم هم  
 از حمام غمی کرده بودند سیام تماشای خانه بالارفته در لار مخصوص ششیم صدر اعظم و زوجه برادر  
 پادشاه هم در همین لار نشسته تماشای پادشاه و همراهمان ما همه بالباس رسمی در لارهای دیگر با همه سفر بودند  
 بعد رسته هزار نفر در وزن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگ است همه با کاز روشن بود از تماشاخانه  
 بزرگ پطر که کتدر بود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند و موسیقی خوب هم میردند خیلی  
 خوش آیند میخواندند بعد از خواندن در قضیدن زیاد و باله دادند زنها رقصیدند خیلی طول دادند  
 بلاخره پرده که پائین من برستم پادشاه با زوجه ایشان با لباس کالسکه نشسته رفتم منزل دواج

کرده آنها رفتند منم خوابیدم اغلب پیش می‌تتا در همان خانه منزل دارند این عمارت که نامش (بلجیک) ۴۹  
 وایم خیلی خوب عمارتیت با زینت پردوهای اشکال خوب دارد اگر چه کوچک است اما بسیار خوب  
 کشیده اند چهل چو انهای متعدد و بزرگ خوب سار اسباب زینت طاق از نیز و صندلی و غیره همه  
 خوب و مهیاست چراغ روز بیت یکم ربيع الثاني شهر باکازروان بسیار  
 درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول انجا ایلچی بست و زرای  
 بلجیک هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده در عتیم کبر و دوش کوچهای شهر  
 کشیم بمیدان گاهی رسیدیم که حتمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند  
 انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاه زادوهای خود ما را انجا دیدم بسیار بسیار زیاده و زیاده که  
 را اندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده قومی کلیسا رفتم بسیار بنای عالی است پانصد سال  
 ساخته اند کشیش آمده مارا با طرف کلیسا برده تماشا داد و معجزه در پادشاه سابق انگلیس و همچنین  
 قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیسا است بنا و عمله منسوب ان منیر بود و تدبیری بنای عالی یعنی  
 منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب بنت کاری بسیار خوب بعد از گردش انجا بیرون آمده  
 برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاه داشته موزه کرده اند  
 از اسباب و اسلحه طل حتی قه و حجر و کار و ایرانی هم خیلی در انجا بود خیلی بسلطه حیده بودند است  
 اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت بهمان اسب  
 ساخته انجا پیاد شده اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سرتا پا که پیو انهایی قدیم فرنگ  
 و غیره می پوشیده اند انجا بود قدری کشته آیدیم با من را دیدم برای حق لاکن *Laker*  
 که عمارت سیلاق پادشاه و ملکه است از یک حیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست  
 چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بند را نورد که از فلاح معجزه فرکسان و معنی  
 بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر گذرد انجا بنیست آبی نخلج  
 برحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بخارناراه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر



در باغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و حینا با نهایی تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است  
 کسی اینجا راه ندارد و جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده  
 چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسه که رفتم تا رسیدیم بعمارت ملکه اینجا بود استقبال کردنشان  
 آفتاب را با حمال آن مبلکه دادیم بخود نصب کرد در تالار کنسرت در می نشینیم چشم انداز خوبی سنه  
 و باغ داشت جنبین تالار اطرافها بود و موزیکان میرند شاه زادها و غیره آمدند در اطرافها کشیم  
 فرشتهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بر و کسل میافند بدیوار با نصب کرده  
 بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه بهتر است  
 کرده باغ حیوانات رفتم اما چون وقت بود در دست نکشتم میان فتنی انواع سگهای عجیب دیدم  
 کوچکی بزرگ رنگه رنگ ما اینجا که کوچکی هم داشت اینجا هم تماشا کرده رفتم منزل قبل از آنکه به  
 لاکن برویم به هتل دویل *Hotel de ville* یعنی نهمین حاکم و کارگذاران ولایتی رفتم  
 بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش  
 نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسر بنزل را که صور میدن نقاشی طور می کشیده است که  
 آدم هر طرف میرود چشم انصورت با دست عمل این نقاشی بسیار عجیب و معروف دینی است به یواز  
 عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلوه هتل میدان نیست بزرگ جمعیت زیادی اینجا بود و کوه  
 چنان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولوبه چنان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها  
 و خانهای شهر را خراب کرده از نو بسیار زدند و آنخانه عدلیه میساختند بسیار عالی خلاصه عصری  
 مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت موعود پادشاه هستیم همه بالباس رسمی رفتم نظرای  
 خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد بر کشتم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندراوسنا  
 با تخمین برویم از این جهت زود خوابیدم

### روز مست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بخوابی شب بر خاسته بچهل رخت پوشیدم بسیار سرد بود ابل شهر هم هنوز خواب

بودند کفوج با موزیکان آند پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آندند کالسکه (گلین)  
نشسته از کوچه و خیابانها گذشته رسیدیم بکار بهمان کالسکههای پر پر و زمی حاضر بود فوج سر با موزیکان  
و غیره بودند با پادشاه و در آن کرده کالسکه نشسته را ندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد  
سبز و چمن باغ و گل است اینجا باربان فلنکی که هو لاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر و رشت  
تجار گاه معتبرست کشتیههای زیاد بود شهر آباد است از بر و کسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه  
تجار امر و زنجی تند میرفت مانورین بلژیکت مرضی شده حاکم و کار گذاران اوستان حضور آند نظن  
زیاد می کردند بعد پیاده سنده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان شدیم که موسوم بود پرتیا  
*Vigiland* است لارنون صاحب و انگلیسها اینکه هم راه بودند معرفی در اینها  
میکردند امیرالمتبر کشتیههای انگلیس که موسوم بباک کلتوک *Mac-Clontar* است  
و سیاحت جزایر قطب شمالی جدیدین دفعه رفته و مرد معروفست استقبال آند در کشتی بود صاحبان  
دیگر بحری هم زیاد بودند در فیتیم با طاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندر و خوبست صدر عظم  
با عله خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و شاه زادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند  
خیلی نظر شدیم تا بار بار آوردند و همراهمان جا بجا شدند من بواسطه کسالت با طاق باین رفته  
قدری تفریح کرده بعد آندم بالاروی نیز مایوهای خوب بود بلوی بسیار اعلی انکور سفید و  
سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه بار آنگاه  
در کرخانه عمل میناوردند و قیمت آنها بسیار گرانست مثلاً یکجوشه انکور رابد و نیزار میدهند و قس علیها  
خلاصه را ندیم نهاری خوردیم همراهمان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستان زالی دور که اول  
خاک انگلیسست چن ساعت راه است و این دریای مانش بطوفان و فوج زیاد معروفست اما الحمد لله تعالی  
دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احمدی بر هم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از آب  
سرماسته کشتی بر ویف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست چپ  
برای احترام می آندند کابهی توپ می انداختند قدریکه رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برج دو

دو توپ داشت بر جرابه طرف که میخواستند میگردانند این کشتی هم آهن پوش است گفتند  
 زور پنجه از اسپ دارد و یواره کشتی هم چندان از زور یا بلند تر نبود می گفتند کلوئه توپهای این کشتی  
 کشتیهای دیگر را خرد میکنند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صد میگرد و کشتیهای تجاری را خرد  
 بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بمواحل انگلیس که بهای کناره را پیدا شد کشتی جنگی زیادی  
 با استقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا اند کشتی و قایق و کشتیهای تجار بزرگ که بزرگان سجا  
 انگلیس در آنها نشسته بهمانا آمده بودند پر بود که بهای ساحل چندان بلند نیست و شکست سفید نک  
 مثل معدن کچیت خلاصه کشتی رسید به بندر دور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و  
 طوفان محفوظ باشد چینی تومی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانها و بچها و افواج و سوار  
 بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای علیحضرت پادشاه گلستان با وزیر و دول خارجه لورد کراونیل و  
 اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر و سطحی پادشاه و دوک بونچ و پسر بی پرین ارنود و کشتی  
 ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی  
 است آمدند تومی کشتی رفتیم تومی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بار بار از کشتی بردند پسر و ن پسر و دغا  
 ملکه جوان بسیار خوش روی با بنیه ایست چهره های زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست  
 سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش بار بگردد  
 جده اش کمتر است ایشیک آقاسی باشی همش لورد سیدنی *Lord Sydney* مردی  
 قوی بنیه ایست خلاصه بختها از اسکله بالا رفتیم از دحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه تجار شدیم من و  
 پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشدیم بسیار  
 کالسکههای خوبی بود هیچ چینی را که نماندیده نشده بود آهسته چندقدمی رفتیم بجاریکه غذا حاضر کرد  
 بودند بسیار شدیم من رفتم با طاق کوچکی حکم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم  
 شهر دور و در قطعی حاضر کرده است باید سجا اند رفتیم تا لاری بالای پله بلندی بتاوه همه شاه زاد با و اعیان  
 انگلیس شاه زاد با و سایر نوکرهای با بودند حاکم نطق بر مفصلا خواند بسیار تعریف و تجیاد را ما بودیم

جو بادیم لارنون با انگلیسی سپان کرد مردم دست میزدند بعد بر کشته رفیق همسرها را هم (فرستاد) ۸۳  
بودند غذای گرم پنجه و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد بر جا آست با بنا بهمان اشخاص و رکال سکة نجاب  
نشسته راندم همه جا از بغل کوه و دره میرفتم از توکنهای مستعد گذشتم که دو تایی از آنها بقدر ربع  
فرسنگ و بسیار تاریکت و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسیار زمینها ندارد جنگل زیاد دارد  
درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد هم مال انگلیسها معروف و دیاست ضرور بپوشتن  
نیست از نزدیکت قبضه و آبادی شیشه موزست گذشتم که مفر تا پلین سوم بوده و هم اینجا فوت  
سده است قبرش هم اینجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جان را  
بر بیند از بس تند میرفت از عراد با آتش در آمده یکت کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد  
کالسکه مارا نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند در دست شد دوباره برآه افتادیم تا رسیدیم باو  
شهر لندن و دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاضمال کالسکه از هر طرف  
عبور و مرور میکنند و از دو کارخانه و غیره غنیوان شرح داد ما از روی پشت با هم میرویم خلاصه  
رسیدیم کارلیتا دیدیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه ذوات لیجند  
انگلیس معروف به پرینس دو کال *Prince de Galles* همه در او اعیان و اشراف حاضر  
بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی *Lord Morley* هم انداز کالسکه  
رو بازی نشسته راندم طرفین راه و با هم با تا لا خانها معلو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشنحایی  
میکردند سورا میکشیدند و ستال کتان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سرد  
دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی آنها نداشت جمعیت این شهر استجا و از پشت  
کردن نفس میکویند زنها هم بسیار خوشگل دارد و نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد  
میریزد معلومست که ملت بزرگ است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقول و جوش  
و تربیت با آنها داده است اینست که حکمتی مثل هندوستان را مخر کرده و تنگی و بناه را با  
بای عالم هم مصرفات معجزه دارند سر بازهای بسیار قوی و شکل خوش لباس سواره های زرد پوشند

بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس سهبهای قوی خوب  
 عدوش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین بقتیل نصف را بر که آیدیم باران شدید  
 آمدند در اسرا با ترک و منم خیلی تر شدیم اما سر کاسکه را گفتیم پوشیدند صدر اعظم و لورد مونی سرشان باز  
 بود با لکه تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنگام Buckingham که منزل مست پادیه شدیم  
 این عمارت منزل شهباده است عمارت بسیار عالی و بزرگ و لیعهد و سایر شهبادهگان همراهی  
 کرده ما را بردند بعمارت همه هم با بان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صغای در  
 جلو عمارت چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب در و کرمی دارد مثل عاده که آب  
 میکشد و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عواده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی  
 و قایق برای تفریح دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای خیلی بسیار قوی  
 و کلهای بسیار خوب طادس زیاد می آید و آبجایک در نا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و  
 خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر و نیز در سهند که شش فرسنگ الی شهر مسافت  
 دارد اما باراه آهن در نیم ساعت میروند در روی پلهها و توی عمارت سر بازان پیر خلیسن لباس  
 چهار صد سال قبل ازین از عهد الیزابت Elizabeth ملکه خلیسن ستاده بودند لباس عتیق

### روز بیست و سوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب و لیعهد رفتم تراش چندان دور بود خانه خوبی دارند هفت  
 طفل بسیار شیرین دارند زوجه و لیعهد دختر پادشاه و انمارک و خواهر زن و لیعهد روس است  
 و لیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم خواهند  
 ماند خلاصه قدری نشستم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق و غیره اشکال شکار و  
 ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتم دیدن پریش الفرد که ملقب بدوکت و مبورغ است خانه او هم بسیار  
 خوب است سرمالها و شکارها و سفر فلی که در و ماغ و فرقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و  
 خشک کرده پشت شیشها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود پریش از تو بود رفته بود شوق افواج

از انجا که خانۀ دوک و کامبریدج پسر عموی پادشاه رفیق خانۀ خوبی داشت سپهسالار کل قشون <sup>(کلین)</sup> انگلیس است خصوصاً توپخانۀ و جبه خانۀ مرد پیریت اما با بنیۀ و قوی هیچکس سرخ و سفید بسیار خوش منظر است مرد مبتدیست تدریسی صحبت شهر رفیق خانۀ خواهر همین دوک کامبریدج که زوجه دوک وک است که یکی از شاه زادگان و نجبای المان و جوان بسیار خوبست سپیل کمی دارد و خوشگل است خانۀ باغ خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود زود بر خانه آمدیم منزل رخت پوشیده رفیق بتالار بالای عمارت همه شاه زاد های ما و صدر اعظم و غیره بودند اشیک آتاسی باشی پادشاه با همه سفر آندۀ ایستادن یکان یکان احوال پرسیدیم کردیم چای کپردوس بارون برف مردی پیرو حال سی سال است در لندن ایلی است میسوروس پاشا ایلی کپس عثمانی از اهل یونان و مرد معرست میسوست ایلی او ستر یا مرد پیر عاقی و بزرگ است سابقاً صدر اعظم منسه بود از اهل المان است سیفر فرانسه کنت دار کور از نجبای فرانسه است سایرین هم بودند سیفر دولت ژاپون هم اینجا بود و نواب راجه دو لپ سنک پسر رنج سنک معروف هم بود بیست سال است در لندن است مواجب زیاد می دولت باو میدهند چون خوش چشم و ابرو و زبان انگلیسی حرف میزند جو ابرو و روید زیاد و بخود زده بود شاه زاده هند است بعد از رفتن آنها کل وزرائی انگلیس که حالا از دستۀ ویک هستند لرد کراونیل و زیر خارجه لرد کلا دستون صدر اعظم دوک دارکیل و زیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی لرد کلا دستون و وزیر خانۀ انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارت بالارا هم کشیم عجب عمارت است اشکال او پردها بسیار خوب دارد شب بجهت شام نجانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از اینجا هم نجانه دوک و دو ترزند که از نجبای انگلیس و سالی بکیت کرده داخل دار برویم که مجلس رقص است رفیق خانۀ ولیعهد شام خوردیم شاهزاد های ما صدر اعظم و غیره وزرای انگلیس ولیعهد روس زنهای مهر و ولیعهد بودند بعد از شام رفیق خانۀ دوک و دو ترزند زن نجیب معقوله دار و خانۀ اش خوبست جمعیت زیاد می بود و تالار طولانی روی صندلی نشینیم زنهای شاهزاد های انگلیس و شاهزاده هندی نواب پنجم بکال هم

۸۶ (تخلص) باپرش بودند و سال است برای امری بلند آمده همین جا مانده اند نوّه یقیناً صاحب معرفت خلاصه رقص تمام شد  
بنزل آمده خوابیدم \*

### روز نهم چهارم ربيع الثاني

باید برویج به قصر و نیند زور که مقرر علیحضرت و یکتور یا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخاریکیاعت مسافعت خلاصه جنت پوشیده با صدر عظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتم جمعیت نایب از حد سر راه و طرفین اه ایستاده بودند افتد کالسکه بود که حساب نداشت از جانبان باید پارک در شهر گذشته - سیدیم کجای سوار کالسکه بخاری شدیم کالسکه های بسیار علی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور و از پهای آباد و صحر اوچین گذشتیم تا قصر و نیند زور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر می آمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملترین با هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم علیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان گرفته باز داده رفتم بالا از اطرافها و دالانهای قشنگ که پردوهای اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاه زاد با و صدر عظم و غیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند *Lord Chamberland* که وزیر دربار پادشاه است نشان ژنرال *Jarretiere* مکمل بالماس را که بزبانند معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدین نشان باز زدند و حمایتش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند و اسنان این نشان از قرار است که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم به ژنرال که او را در سیوم پاد انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه میبوی در قصر و نیند زور اختراع نمود و عقیده است یکی آنکه بیاد کاخ فتح کرسی که طیب چهارم پادشاه فرانسه را سگت داد این نشان اختراع کرد دیگر آنیکه در یکی از مجالس بان جوراب بند کتس دو سال بسوری محسوقه او را در افتاده اسباب خنده حضاً شده بود پادشاه از آن غیرت و علاقه که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

او اگر مقتضی باد کسیکه خیال بد بکند *He is a man who will do you wrong*

که همین عبارت الحال رسمه نشان زانو بند نقش است و گفت همین بند جو را ب ر ا بقدری محترم خواهد بود که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که از انسان اول دولت قرار داد و سواهی پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاه زادگان انگلیس و سلاطین خارجه با حدی این نشان داده میشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاد است و شش نفر نباید باشد

خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشسته منم نشان و حمال آفتاب مکل بالماس را با نشان تصویر خودم بپادشاه انگلیس اوم ایشا نم با کمال احترام قبول کرده بخو زدند بعد بر خاسته سر میر فریم سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش استیجان جانی نمیزد و او همش لبو پواید است نشسته بود این پسر امر زالی کار استقبالی آده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس کوسی پوشیده بود و وضع لباس کوسی این است که زانو ها الی ران کشوفت یکدختر شانزده ساله پادشاه بهم عیسه در خانه ایستاست هنوز شوهر ندارد و دختر دیگر شان شوهر دارند شاه زادگان و صدر عظیم و لر در کرا نویل و غیره بودند بهار خوبی خورده شده میوبای خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست مارا گرفته با طاق راحگاه برده خودشان رفتند قدری اینجا نشسته سواره نظام زره پوش خاصه با کیفوج در میدان کویچک جلو قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگر چه کم است اما بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان و یار خوب میزدند خلاصه خیابان عرضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگست و طرفین آن دور دین درخت جنگلی که مرغی سبزی بسیار بلند است زمین بهمین است و کل سبزه آیدیم پائین سواره کالسکه شده با صدر عظیم و لر در هماندار از خیابان را دیدیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب مایا ند زن و مرد زیاد و در آنها خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود دیدند زور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می جنبی تماشا داشت تا قدریکه رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل کله کوسفند قریب نبارا بود چمنها و خیابانها و ل کرده اند و سینه میچریدند و از آدم چندان وحشت نه اشنگد کسی هم نمیتواند آنها



ادیت کند فی تحقیقه آهونیت بلکه ما بین مال و آهوی و شوکا جیو اینست بسیار خوب خلاصه خیابان  
 و درخت و چمن انتماندار و دو فرسنگ رفتم از خیابانی دیگر که ششم مثل هشت طرفین خیابان درختها  
 ابوه بلند همه کلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود و جنس خزده انقدر با صفا بود که وقت  
 آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر با وی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته  
 بجاتی کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال او شایسته انجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه  
 زاد با و غیره همه آمده رفتند سر راه این با سوار قایق شده رفتم آن طرف آب جمعیتی از زن و مرد  
 بودند قدری قوی آب ایستاده رفتم نمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بسیت و چهار توپ  
 بقدر نو بک داشت قوی از آنها ساخته کرده آمده بیرون با قایق باز رفتم بجات سوار کالسکه  
 شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود و رفتم به ویند زور و از انجا کالسکه  
 بخار نشسته را ندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم  
 بنهرل عمارت ویند زور بسیار قدیم است و از خارج چندان زمینت ندارد شبیه بانه قدیمه  
 که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند تا  
 میان عمارت بسیار با زمینت و قشنگ و پر اسباب اطرافها تا لارها و الا نهایی بسیار خوب موز  
 اسلحه دارد و سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله بنمایند بسیار بشاش و خوش صورت هستند  
 امشب را در خانه لورد *Lord Haure* حاکم شهر قدیم لندن همان شب نشینی و سوپه بستیم  
 شب را سوار کالسکه شده را ندیم از عمارت ما تا منزل لورد مکفرسنگ تمام بود همه طرفین راه  
 کوچک انقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منم متصل با همه تعارف میکردیم همه  
 کوچکها از چراغ کار روشن است علاوه بر آن از باجهها و پنجره خانهها روشنی الکتریته کوچک را مثل روز  
 روشن کرده بود بعضی چراغهای گاز بگلگهای مختلف بالای خانهها و کوچه و غیره درست کرده بودند  
 و کوچک را این بسته بودند از عمارت عالی و دکاکین زیاد و مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه  
 سیده شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد حاکم همین سیده است دیگر اختیار بسیار شهر و محلات دارد یعنی





سایر شجر حاکم نذر و بر محله مشورخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد که بکلیس باطنی نگذرد مگر بشی آن **کلیس**  
 محله است رجوع میشود و او هم بوزیر داخله رجوع میکند بکلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانها  
 خوب بالباس معین ایلی شهر زیاد از بلبس حساب میزنند هر کس بر پولیس بی احترامی کند قتلش واجب است  
 خلاصه وار در خانه لور و مرشد از یله بالار فنییم بالاری بود و لیعهد انگلیس روسان زنها ایشان و همه  
 سفرای خارجه و شاهزاد بای ما و غیره و شاه زادگان و شاه زاده خانها و خانهای معتبره و بزرگان  
 و وزرای انگلیس بودند با هر دو و لیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است  
 که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت کیدل بال *Child Hall* است عالی مرتبت است  
 باخواب اهل شهر باید عوض شود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ  
 خرقه و کلاههای زیر سمور و غیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست میکردی پیر  
 و قداره بسکت قدیم جلو مارا به رفتند خلاصه در همان طاق ایستادیم لور در لطفی کرد جوابی دادیم  
 بعد با این تشریفات بنا لار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کار داشت رفیقیم باز وجه لیعهد  
 انگلیس باز داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لور  
 مرتبه که در این شیش جنی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفیقیم صدر مجلس بدیه میخورد با  
 رفته روی صندلی نشیمن زنها میزدند و لیعهد طرفین مانشته سایرین همه سیاده بودند لور و مرتبه  
 انگلیسی خطبه از روی نوشته در تینت و رود ما و دوستی و اتحاد و ولایت انگلیس و ایران خوانده هماره  
 بزبان فارسی چاپ زده و رقی از آزاد دست فارسی دانها دادند بعد از تمام تقریر لور و مر  
 صدر عظیم بمان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بان انگلیسی  
 ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلقه داد داشت باور قی که در آن  
 اسم نوشته بودند دادند که هر کس میل دارد بر تصدیق بنویسد حجه طلایی هم چسبند کردند  
 بعد مجلس فضا شد من و جهان جانسته تماشا میکردم هر دو و لیعهد باز نما و غیره همه میرفتند  
 بعد از تمام رقص باز داده بود وجه و لیعهد انگلیس رفیقیم بر بی مویر که نما و بجز از صندلی نشین  
 ۴

۹۰ (اندک) از آثار بای بزرگ و بلها و راهروهای زیاد که همه مملو از مردوزنه‌های خوشگل بود و انواع کلها و درختها که در کوه کاشته در بلها و اطراف کاشته بودند گذشته رفیقیم بنا لار بزرگی که میر سوپه چیده بودند قریب چهار صد نفر سفره بودند شخصی از اهل سینه که نایب ارد مر بود عقب سر من ایستاده بود هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توس نمودن باهمیختی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان عزاب میخورد همه باید بر خیزند و بخورند اول لور در بسلامتی ما خورد و بعد و بعد انگلیس توس کرد و بعد بار لور و مردس کرد و هر دفعه شخص اهل مجلس را قل از وقت خبر میکرد و خلاصه بعد از تمام سوویه برخاسته رفیقیم بنبر لهای خود خوابیدیم و در بر کشن هم که نصف شب بود و بار نهان طوم جمعیت بود و انشب در کالسکه با من شیک افانسی باشی و صدر عظم بودند پادشاه انگلیس کتانی دارند که بر کس در قصر و بند زور بدیدن ایشان رفته اتم زرد در آن تبت که ده نرسن من امروز نوشتم

### روز نیست و حجم زبیرع الثانی

احروز رفیقیم بکار خاجات ولوچ *Volovitch* که جبه خانه و توپخانه و آبسکوخانه دولت انگلیس است از عمارات ماتا با سما با کالسکه بسی دو ساعت راه است که همه را از قوی شهر آبادی میرود و لوچ که هم که شهرت در حقیقت محله از لندن و مصل آبادی شهر است صبح سواره شده رفیقیم شاه زادگان و غیره هم با پیشخدمتانشان کشیک بودند از جمله های آبادی شهر و از پل رود تا میر گذرشته بازار کوچه های آخر شهر که اغلب مضامین بود و کسبه و عمه که همه از دودغال و پسته سیاه شده بودند گذشته تا رسیدیم بقصه و شهر و لوچ که جای بسیار معتبر است و سر بازارها سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجا است کنار رودخانه تا میر واقع است دوک دکا بهریدج و پرنس لورد و پرنس ار توریجرال و دادامیر توپخانه و حاکم نظامی و لوچ و سایر کردهای توپخانه و پیاده و غیره همه با سبقت آمده و جلوما افتادند با کالسکه را ندیم برای تماشا می کار خاجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیاد می بود طرفین راه بود

میکشید منم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانهایا شده توی کار خابجات رفتم  
 حالارسم است تو بهار ابا قالب نمبر زید آبن تخمه را با اسبابی که دارند لوله میکند بهر اندازه  
 که تو بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چکش سنجار گذارده فشار داده میگویند و چون  
 میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش مثل پیر است یکیکت کارخانها را دیدم جانی توپ  
 خانها میکشند جانی دیگر میسوزند جانی سوراخ میکنند جانی چکش نمیزنند توپهای زیادی مصرف  
 قدیم در جلو کارخانها گذاشته و کلوله و اسباب زیادی چیده بودند حتمه خانه همه انگلیس این جا  
 بعد از گردش باور فتن زد یکت کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده را ندیم بعادت  
 اقول که از پلوش گذر شده بودیم بنهار اینجا حاضر کرده بودند تا لاریست که صاحب منصبان  
 بری و بگری و توپخانه اینجا سوزند جای خوبی بودند نهار خودیم بعد از نهار سوار اسب صباح  
 انجمن شده با سپه برای پادشاه و ددک و کامبریدج و سایر صاحب منصبان رفتم بصحرای که  
 چمن بود برای شق توپخانه چندان هم دسج نبود اینجا و زان بهیست هزار زن و مرد و در صحرا چون  
 برای تماشا ایستاده بودند هفتاد و هجده توپ بزرگ و کوچک بود و از قراریکه گفتند این  
 توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچها و صاحب منصبان خوش  
 لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از همین با همه بر می توپ و مثل توپ کروپ از حقیقت  
 بر می شود و توپخانه سواره یارده از حضور گذر شده بعد و باره یورقه آمده گذشته بعد یورانه آمده  
 بعد دو ان دو ان آمده بعد شق نیلیک کردند یکی از توپهای نه چون در اتم به چشکش کردند  
 بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتم نمبر شب را با دید تماشا خانه برویم چمن  
 پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است و لوروشا مبرلان بکالسکه نشسته را ندیم جمعیت  
 زیادی بود در راه با همه تعارف کردیم رسیدیم تماشا خانه ولی بعد انگلیس روس و زوجه هر دو  
 رتاه زاوه خانها و بزرگان همه بودند تماشا خانه بسیار بزرگ استش مزبده خوبست پردبا  
 خوب نشان دادند جمعیت زیاد هم بود پاتی *Patti* را که از خواننده های معروف

لذکن (۹۲) فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خوانند بسیار زن خوشکلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام *Albania* از ابا کانا دای نیکی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره بر خاسته رفیق منزل روز بیست و هشتم

مردن بعد از چهار روز رفیق باغ وحش حمام السلطه و نصره الدوله با من در کالسکه نشسته پیش خدمت‌ها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود که چها خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها گردش رفتند بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه مارا که میدیدند از اطراف دویده می آمدند و مرا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوجها و میدانها و غیره عبور کرده مار سهیم باغ وحش سپاده شدیم کالسکه زیاد می در باغ و کوج بود معلوم شد جمعیت زیاد می بواسطه روز یکشنبه باغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی بیرون کوشش هم سنگین بود آمد زری هم فرانسه بدانت صحبت کرد من و مروزیادی بود ما از میان کوج تکت مرد روزان عبور میکردیم و متصل بود مرا میکشیدند اضا فانیست که قبا با ما میل دارند و زیاده از حد احترام و ادب حرکت میکنند غنا صده و خوش اینجار اقصن بعضن علیجه از هم جدا ساختند از حیث حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولاً *Hippopotamo* بیوپتام است که اسب دریاست چرخری است سه عدد بود یعنی یکت جهت زو ماده و یکت بچه هم با بخارا آمده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در پیرون آب ایساده و بزرگها توی آب بودند غده بدیش می انداختند و پیش مثل میکت دروازه باز میکردند و اندانهای بسیار در داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم که کردن دریاست تا نیا میمونی بود بسیار بزرگ که الی المظفر یعنی انسان مخصوص دست و پایش خیلی شبیه با انسان است صاحبش میر فغاند پا در زمین میر و میا را تا حرف میزد انگلیسی بلد بود و بعد جلو جلو ما رفت اما میل داشت دستهایش را گرفته را بر نهد بعضن همونها انداختند نسبت و غیره چری داشت بند بازی میکرد تا نشانی

و روباہ بحریت کہ ہر دو توی حوض آبی بودند و چون معجب بود شخصی بزبان فرانسیسی انہا  
 حرف میزد بسیار تیرنوش بودند جتہ شہر خیلی بزرگت ست شش ششم مانگی دارد دست و پایش  
 بال باہی و پر شب پرہ بنیہ است اتا باہانہا بسیار تذرہ میرفت در کنار و وسط حوض  
 سکونی بود صندلی گذاشتہ بودند روی صندلی میرفتند می نشست رو باہش ہم بنیہ پیش بود  
 انا کو چکہ میرفتند زیر آب مستحفظ صورت میزد بہمان آن ان آب پر دن میآمدند روی سکوی  
 حوض نشستہ مستحفظ را ماچ میگردید میگفت یکت ماچ دو ماچ ہر چہ میخواست اور ماچ میگردد  
 بسیار تماشا داشت را با عایمونہای جنینی کو چکات بقدر روشن سلطانیہ دیدہ شد بسیار غریب فعل و  
 کر کردن و شیر بال دار پلنگ سیاہ بر و غیرہ مرغ و طوطیہای الوان بودند غیر ازین ہم بسیار جاہا  
 بود خستہ بودم تو انستم بگردم جمعیت زیاد ہم بود معاودت بنہل

روز پست و ہفتم

امروز برای سان لیتھیای خکی بادی برویم بہ بندر پورتموت *Portsmouth* کہ  
 یکی از بنا در مجتہہ جنگی انگلیس است صبح زود برخاستہ کہ الت سچوانی دہشتم رخت پوشیدہ سوا  
 کالسکہ شدہ با صند عظم و شاہ زاد و با و غیرہ رفتم سر راہ آہرن پورتموت جمعیت زیادی بود  
 رفتم توی کالسکہ قدری معطل شدیم تا ولیجہد انگلیس و ولیجہد روس بازنہا بیستان و غیرہ آمدند  
 انہا ہم در کالسکہ دیگر بعضی در رویف کالسکہ مانستہ را ندیم ہمہ راہ آباد و سبزو نرم و چکنج  
 بودستہ ساعت کمتر اچھی شد ما رسیدیم بہ پورتموت شہری مجتہد و بندر جنگی عظیمی است طلاع  
 و باستیا نہای سخت دارد در اسکله سیاہہ شدیم حاکم شہر با اجزای خودش آمدہ لطفی کردند شمار  
 رسمی بعمل آمدہ توپ زیاد و از خشکی دور یا انداختند داخل کشتی و بیکتوریا البرت کہ کشتی مخصوصا  
 بادشاہ و تذر و بزرگ و خوبست شدیم با بہرہ و ولیجہد و شاہ زاد و ما و سرداران بجز  
 و غیرہ کپتان این کشتی ہمیش پرش لیر است نہاری حاضر کردہ بودند ما و سایرین رفتہ در اطراف  
 کشتی سر نہار نشستیم بعد ولیجہد انگلیس گفت بر خیر بروم بالای کشتی باید کشتیہا سلام بدہند



برخواستند رفیقیم بالا همه آمدند و سپهر کوچک و لیجه انگلیس هم بالباس ملاحتی آمده بودند  
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوه در دریا از دو طرف ایستاده لشکر انداخته بودند  
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلهها داد میزدند و میگویند سایر متناجیان هم  
که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بنجار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند  
روی دریا از متناجی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیهوشی نشان ایراز در همه کشتیها  
زده بود نزدیک هنگامه بود رفیقیم تا نزدیک جزیره دیت *Wight* که در همین دریا  
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم بر اید که خانهها  
بسیار قشنگ مرتبه بر تپه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که باشوهرشان ساخته اند  
موسوم به *سبورن Osborne* از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه  
واقع و دورش جنگل و چمن بود از اینجا گذشته از میان کوه کشتیهای جنگی عبور شد همه توب  
نداختند سلام دادند بعد از آن نام کردش سوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول کشتی از کوه  
رفیقیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم  
بر *فرینس موروی* با صاحب منصب زیاد اینجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بشیر بود روزی از رده  
مراسپ بنجار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالاد کمر در تپه یا  
بود رفیقیم پائین همه جاحنی شمشیرخانه و جای خوراک ملاحان و غیره را دیدیم شلوپ کشته نماند که خانه  
جنگ نشوند در بگرد قیفه کل ملاحان این طبقه بالا پائین آمده سجا یکی تمام مشق جنگ کردند و پهای  
بان عظمت را با اسبابیکه داشت میگرداندند بسیار محجب داشت بقدری عریض بود توپهای بسیار  
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی تا قایق رفیقیم کشتی دیگر موسوم بسطان این کشتی  
هم بسیار بزرگ و از بهر دور و زره پوش هم ناخدایش و زیارت توپهای این کشتی کمر با بسیار  
بررکت تر بود بعد از ملاحظه پائین توپی قایق نشسته رفیقیم و کشتی خودمان در قایق ما و لیجه  
رومن و انگلیس و زنهائیشان و محمد الملک و دوک دکا مبریدج و غیره بودند یک کشتی بنجار

کویلی قایق مارا سیکشید بمنکه باپی بله کشتی ما رسید از اینجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی (۹۵) انگلیس  
همان آن چرخ بخار هم بجرکت آمد کم مانده بود دره جرح بخورد بقایق ما اگر خدا کرده بیکت پرده بخورد  
همه عرق میشدیم احمد بقدر جرح ایستاده ما بخاطر گذشته آمدیم بالای کشتی بر کشتیم بنده رپورتموت  
انجا در طاقی باز نهما حاضر کرده بورند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتم کار خانجانی را  
که اسباب کشتی بخار و از هر قیل میساختند کشتیم بسیار تماشا داشت از اینجا پله را گرفته بالا  
رفتم کشتی بسیار بزرگت جنگلی میساختند تو می کشتی رفتم عملیات کا و بیکر دهند سهم کشتی را ناصر ال  
شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده را ندیم برای شهر عزونی رسیدیم شب را  
بر مجلس کنسرل یعنی ساز و آواز که در عمارت البر بال است *Albert Hall* باید  
برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر اعظم و غیره رفتم از بایت پابکت گذشته  
داخل عمارت شدیم ولی بعد انگلیس و روس با همه صاحبان انگلیس و غیره بودند اول دخل  
والانی شایم که عرضش تجاوزه از شش هفت فوج و سرتن باشیسته پوشیده بود و کویا آهن هم بود  
طرفین والان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سبک سازی و توتون  
سازی رشته آرد و رها که فرنگیان ما کارونی *Macaroni* میگویند شربت  
اب لیمو سازی او و سلس سازی که بظر بارادران واحد پر نموده سرش را محکم میکردند و قوطی جلی  
سازی ابریشم کشتی پارچه بافی چاپ روزنامه و بکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بوی  
نمی آید در حال اسانی این اسبابها و کار بارادرس میگردند خیلی مفصل بود ریاست این کسب و  
بازرگان انگلیس مثل لورد کراوویل و زیر دول خارجه و غیره است آنها هم پتیا پیش راه بنهفتند  
ولی بعد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفتم رسیدیم تبالار با  
مسعد که همه با پردهای اسکال دور نما و غیره بود پردهای روحنی اسکال بسیار جمانه که در هیچ  
جا رده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرد باریش الفرد سپر یا د شاه انگلیس است که پیش  
بجریست و این پرد بار صاحبان و اجزای بحر به برکت بجنال خود نقاشی کرده با پنجا

فرستاده اند خلاصه این مال از کجا گذشته باز با الانها افتادیم که امتعه که در کار خانها  
 زیر میازند اینجا آورده برای فروش می چینند زنها و دخترهای خوب چه در کار خانهای پائین شریف  
 کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از اینجا گذشته رسیدیم بجائی مثل شست همه این الانها  
 و عمارات و کار خانها از چراغ کار بطور بامی مختلف عجیب روشن بود اصل کوشن در محوطه  
 ایست بسیار بزرگ که تنفش بطور کسب بسیار وسیع بلند است دور این کسب هفت مرتبه  
 دارد که همه جای نشستن مردم است همه حملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاده همه از بجا  
 و بزرگان سطح زمین هم از مردوزن پر بود چراغهای زیاد از کار روشن بود ما هم رفیق پائین  
 قومی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس روس و بزرگان ایران و وزیر او اعما  
 انگلیس همه به متب رومی صندلیها نشینیم جلوما از خون بسیار بزرگی که بقدر یکت عمارت است  
 و سونهای آهنی و لولها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چنان متصل یک صلح دیو  
 عمارت بود در چپ و راست از خون همه صد نفر دختر وزن بسیار خوشگل چهار صد اینطرف و چهار  
 صد نفر آنطرف برات نشسته بودند همه سفید پوش چهار صد نفر حایل آبی داشتند چهار صد نفر  
 حایل قرمز بالای سر این زنهای پسر با بالاس نای خوب آنها هم شصت نفر میشدند همه اینها به  
 آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و از خون میخواندند از خون را یک نفر میزد صدایش خیلی  
 میرفت بسیار خوب زود آما یادش با بخار میدهند و الا یک نفر چه طور میتواند با بابا با دوست  
 با بد به موزیکچی زیاد می هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است  
 دوازده هزار نفر بودند از احدی صد او در نمی آید همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند  
 خلاصه کیساعت بیشتر نوال کشید بعد از اتمام رقم بمنزل خوابیدم

### روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و بنید زور برای قشونیکه پادشاه میخواستند سنان  
 هیچ از خواب برخاستم و زبر بند و وزیر و دو لحارج و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی





محبت شد کیساعت و نیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفیقیم سرسنا را صد کلیس ۱۷۷  
 اعظم آمده عرض کرد که وزیر بند معطل است میخواهد اجزای خود را معترقی کند و ابالی شهرهای کلیس  
 ادرس یعنی عریضه تنیست و رود آورده میخواهند بخوانند رفیقیم قوی تالار اند شهرهای بزرگ  
 انگلیس و کلا آمده بودند تنیست و رود عرض کرد و اجزای سفارت ایران معترقی شدند یهودیها  
 لندن مجوسها را امنه پنجره و غیره همه ادرس و لطف داشتند عرض کردند بعد وزیر بند اجزای  
 خود را معترقی کرد و زیاد بود و در جمله کوله است که بسره سیستان و بلوچستان رفته بود استیست  
 و تکرانچهای طهران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفیقیم براه آهن و لیعهد کلیس روس و  
 زنها ایشان و غیره و لطفین ما اکثری بودند سوار شده رفیقیم به ویندز و رتصر ویندز و در حقیقه  
 قطع سختی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است و مپله قصر پاده شدیم پاد  
 شاه باز تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفیقیم بالا همه آمدند قدری  
 ایستادیم بعد من با هر دو و لیعهد و سایرین باین آمده سوار اسپ شدیم من سوار اسپ  
 همین الدوله شدم جبرلهما و صاحبمنصبان انگلیس با یکدسته سواره نظام همه جلو افتادند از  
 خیابان طویل جلو عمارت را دیدیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت کاه میدان مشق است کفر سنگ  
 درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل بود را  
 می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای هم را بان روم میکردند و دیوانگی نمیدادند اما اسب  
 من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود بهیچوجه روم نمیکرد و آرام بود خلاصه  
 بهمان طور رفیقیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنها می بردند  
 و لیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند بر سندانها که نزدیک شدند ما هم را دیدیم  
 پادشاه عقب ما بودند رفیقیم میدان مشق چمن وسیعی بود و درش درخت و جنگل در یک طرف بطور  
 نیم دایره زن و مرد تماشاچی افتد ایستاده بودند که حساب نداشت و ده بانزده اطاق  
 چوبی و غیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مرد با و زنها ای اعظم و اشرف بر دیف طبقه

بر طبقه نشسته بودند پرفمای شیر و خورشید و پیرق انگلیس ای همه جا جلوی این نصف دایره  
 زده بودند و پیرق بزرگ هم یکی علامت ایران و دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند  
 که با این با سقیم خلاصه رسیدیم بزیر پیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی کاسکه  
 تعارف بعمل آمد بعد از دو لیعهد با و دوک کامبریدج و غیره رفتم از جلو صفوف قشون گذ  
 باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران  
 نیامد صفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که بالباسهای بسیار خوب و کلاههای شیم بسیار  
 بزرگ از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه معینی بود این افواج بسیار خوب بودند و دو  
 فوج بالباس آکوس بودند کیفوج دیگر هم با هم و لیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت  
 برابر نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدارند دور کردند بعد دور رفته شش شلیک  
 کردند ششم مرتبه بدست خودم بدوکن دکامبریدج سپهسالار انگلیس دوام با پادشاه بسیار  
 صحبت شد خلاصه همه از اتمام مشق که نزدیکت بغروب بود من با هر دو لیعهد و دوکن کامبر  
 یدرج و غیره تا قصر و نیند زور که کفر سنگ راه بود همه را از توی جمعیت دو انده تا رسیدیم بقصر  
 پیاده شده رفتم و در اطاق خلوتی راحت شدم بعد از نیم ساعت باز رفتم پیش پادشاه و دا  
 کرده رفتم بر آهبن امشب در خانه کرد که انویل وزیر دولتی خارج بشام و بال موعودیم چون وی  
 انگلیس و زنهایشان خسته بودند از نیند زور تلگراف کرده بودند که امشب همانی موقوف باشد  
 بواسطه این تلگراف شامرا منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب سنتی بال فتم  
 خانه وزیر خارجه آتا بال در دوکن افس *Foreign Office* یعنی در وزارت خارجه  
 دولتی بود و لیعهد با و غیره بودند رفتم اینجا عمارت عالی بسیار خوبست زن وزیر خارجه آمد  
 جلوس است با و داده از پلهها بالا رفتم کل و درخت زیادی در پلهها و راهرو با چیده بودند همه  
 بخجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه بازنهایشان موعود بودند رفتم در اطاقی نشستم  
 بود و درش منهدلی بعد بر حاسته دست زد و وزیر خارجه را گرفته دور اطاقها و پلهها راه رفتم

## بعد با همه تعارف کرده روز بیت و هشتم

امروز بکرینوچ باید برویم بمصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تا میرود واقع است و در حقیقت آنجا  
 دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر عظم بود با همه الملک و لر و همان  
 در کالسکه نشسته رانندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم ار که چه معروف  
 به رزبان استریت *Regent Street* که همه دکا کین موعوب بود که شغیم همه خرید و فرو  
 اینجا بشود که چه بسیار مشهور است آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و سهوت  
 میشد بازار کوچها جو رنوده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جبر الیست با همه اعیان شهر  
 سیتی آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنک و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا نصب  
 میخواستم امروز نماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تا میرد کیفوج سرباز موزیکان و غیره  
 ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده پرت  
 زده بودند صاحبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بود  
 ولی بعد انگلیس و لیجند روس باز نمایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند که رسیدیم  
 همه هم با بان و شاه زادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند در فحیم کشتی هوا بسیار سرد بود باد  
 بدی می آمد و دو کشتیها و کارخانها را نونی کشتی می آورد این رودخانه جزو رود و در صبح المی خنجر  
 آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یکدفعه و دروغ تفاوت میکند از انگلیسها و کینون  
 طامسون لارینسون و غیره بودند کشتیها جلو کشتی و لیجند با عقب افتاده رانندیم آنقدر نماشا  
 روی کشتیهای بخاری و شرعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و  
 همه همراه می آمدند از وسط لندن که شغیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست  
 داخل دوک *Dock* شدیم دوک بمعنی جوضها نیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای  
 تجاری و غیره را در اینجا تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجاری می نمایند یا از متاع  
 میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است از باب جراثمی دارند



انگلیس) بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی بزرگی یا از کشتی بکشتی باسانی حمل میکنند و برای  
 این دو کمادری از آهن ساخته اند بروخانه که وقت عبور و مرور کشتی باسانی باز و بسته میشود و خوش  
 گسست کشتی بزرگ بر صعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد  
 که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تیز و زندهای خوشگل زیاد بودند خلاصه بار از دوک خارج شد  
 بروخانه تا میر افتاده را ندیم همین طول جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه  
 ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی را زده وارد کرکویچ شدیم اینجا  
 مدرسه بحری انگلیس است و عمارت عالیه دارد از کشتی در آمده رفیقیم بجات وزیر بحری که بسیار  
 عمارت بزرگ کنه است دوست سال است ساخته شده است و لیعهد با زینها ایشان  
 و غیره بودند در این تالار اسکال سرداران قدیم و بعضی جنکهای بحریست شاه نشینی داشت پله  
 مجوز رفیقیم بالا میر نهاری اینجا برای ما چیده بودند با شاه زادگان و غیره نشیمن میر نهاری  
 چینی طولانی حجت زنادی از مردوزن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خوبی لور و نلسن را  
 Lord Nelson که در جعبه بود بهمان نشان دادند کلوئه به پولیت او خورده باشد  
 اش فرورفته بود جلیده سفید او که خوبی بود دیده شد این جنک معروف به تر آفال کار است  
 که کشتیهای انگلیس فرانسه و اسپانول جنک کردند و با وجودیکه لور و نلسن کشته شدند با فتح را  
 انگلیسها کردند خلاصه بعد رفیقیم و لیعهد با زینها ایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصد  
 خانه بروم رفیقیم بمیدان مدرسه بحری کشتی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال  
 بحری که در اینجا مشق عمل دریایی کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادم  
 قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفیقیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند  
 پلهای سنگی دارد و در پین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میکند  
 و بهر طرف که بخواهند دور بین حرکت میکند پنجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون به آفریقا  
 چشم انداز بسیار خوبی شهر لندن و اطراف رودخانه تا میر داشت بعد رفیقیم با پین سوار شده رفیقیم

باسکه سوار همان کشتی شده را ندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزو مد کم می شود این <sup>(خلیج)</sup>  
 دفعه چون از دو کما برنگشته از راه راست رودخانه رفتم از زیر چندین پل معظم اهلی و سنگی گذریم  
 جمعی نایه از خاکیستاده بود تا رسیدیم بجای الهیت عجب نبای عالیست بروج بلند دار و گفته دو از  
 که در خارج نبائی اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف  
 چپ مریخانه سنت توماس *Saint Thomas* که بسیار عالی است از کشتی در آمد  
 سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس مال است  
 شب رفتم بالا همه بودند دست زوجه و لیعهد را گرفته رفتم نشستیم همه رقصیدند رقصی مریخانه  
 بال بعد مردا کوسی بالباس اوس آمده فی انبان زد مثل سور نامی ایران صد امید پرنس الفرو  
 پرنس ارتور و دیگران رقص اوس کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس بهم خورد و رفتم اطاق دیگر  
 برای سوپه غذا میوه و غیره سر میز چیده بودند همه خوردند شانه زاده هندی هم بود بعد این  
 آمده خوابیدیم فردا باید برویم شهر لیورپول و محضرت و قصر تمام که مال دوکت دو سوئز است

### روز پنجم سه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده را ندیم محمد الملک ولرد مورلی توتی نایبیکه  
 نشستند صدر اعظم و شاه زاد با و اغلبی در لندن ماندند خلاصه از کوه چرزان استریت گذریم  
 که دکا کین بسیار خوب پراسباب دارد از همه چیز دنیا همه سخانه بسیار عالی هم که اغلب نیکی  
 دنیا تنها اینجا منزل میکنند در همین کوه دیده شد آسمش هما سخانه امریکائیست رفتم تا بجا  
 رسیدیم سوار کالسکه بخار شده را ندیم از لندن تا لیورپول جنباعت راه است و پنجاه  
 فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار جینی از سور اجهای کوه گذشت زمین سپت و بلند داشت  
 همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سواره بود گذریم  
 شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سواره بود چینی انگلیس را اینجا میسازند  
 نزدیک شهر لیورپول از سورخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

بلافاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروزه وسط راه اربل  
 بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بروی رودخانه مرسی *Mersey* ساخته اند که همین رودخانه  
 از وسط شهر لیورپول گذشته و داخل دریا میشود و طول رودخانه زیاد نیست اما عرض و عظیم است  
 خاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحب منصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند  
 حاکم سوار کالسکه شده جلوانما ماهم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول  
 شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با نیکی دنیا مراده دارد از نیکی دنیا تجارت  
 کندم و پنبه زیاد میکند کندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از  
 انگلیس و المان و غیره ازین بندر به نیکی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دو سیت هزار  
 نفر مهاجر ازین بندر به نیکی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نیکی دنیا خاک فرنگستان بیکت کپاس  
 معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد و دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلوشهر لنگر  
 انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض نمانشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت  
 اسم یکی از آن دو کشتی اوسپانی و چینی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه نقد جمعیت در  
 طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را نمانک کرده بودند کالسکه نغیوا نمانست عبور کنند از بالا  
 پنجره با ما کوهما انقدر بهور میکشیدند که گوش آدم گرم میشد کینفریره زن با طفل در شهر نبود که تنها  
 نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد بالسنه با بالی لندن اینجا باقی  
 بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصحبت امر معاش میگردانند میدان کاهی رسیده  
 پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ *Saint-Gorges* شدیم تالار و ایوان بزرگ  
 بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم حظه  
 خواند نطق از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارینسون ترجمه کرد و طسون  
 و دیکسون هم بودند بعد خواسته باز سوار شده را ندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود  
 در اطاق صدمی معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهارد گذاشته بودند

نشستم میوه و غیره خوردیم حاکم بسلامتی تا اوس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیاد می درمیدند <sup>(کلینس)</sup>  
 و نحوه عمارت جمع شده بودند رفتم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتم باز با طاق خلوت  
 قدری ایستاده رفتم پائین سوار کالسکه شده را اندیم برای لب رودخانه نشستم کشتی سایرین هم  
 همه آمدند آلی دهنه در بارفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است  
 هوای شهر سرد بود بعد بر نشسته کالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتم کنار سوار کالسکه شده  
 از راهی که آمده بودیم برگشته بغاصله سه ساعت بقصر ترن نام که ملک دوکت دوستر لاند است  
 رفتم کالسکه بخاروم در باغ ایستاده دوکت و ابنا عیش حاضر بودند سوار کالسکه شده را اندیم چمن  
 خیابان کل و سگار بایکدی درویند زور دیده شد اینجا هم بود تومی چمن میچریدند خانه های تک تک  
 دوکت برای باغبانها و سردیدار باو غیره ساخته است همانا خانه هم ساخته مسجد کوچکی دارند  
 رسیدیم در قصر پیاده شده و ارده اطاقتا شدیم رفتم بگرخانه مخصوص که تومی عمارت بود تمام  
 کلها و درختهای خرم و غیره در اینجا دیده شد که کمتر جانی بود حوضی در وسط بود که چکت مدو  
 زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر  
 کلها در اینجا پیچیده بود بخصوص عطر کنبوغ زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم زاپونی که زیاده از حد  
 خوشگل و معطر بود اینجا قدری نشسته غلبانی کشیدیم بعد رفتم بجلو خان عمارت که باغ بزرگیت  
 اتا درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبلیه بنا برنج که تومی چدیک کاشته در باغها گذاشته و سرد  
 کرد کرده بودند باغهای بسیار وسیع قشک پر کل با فروع اقسام باقی زمین و حیابان چمن مثل محفل  
 فواره های زیاد در حرکت جلوه این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و گنج و متوجج که تومی آن چند  
 جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و حیابان که با فروع اینجا میرفتند در این دریاچه سرد  
 همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغها همه حیابان های سر پوشیده از درخت کل و تاک چفتها  
 مور از آبن ساخته اند آن طرف چفتها و حیابانها که خانه های دوکت که بسیار تمیز و انواع کلها  
 و برکهای رنگارنگ نیکی دنیا و غیره دارد میوه با سن که چیزها کول خ نیست مثل کدوی کوچک تازه

انگلیس) آثار نکت پوشش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خربزه میدهد نرمست همین طوری انگشت  
میتوان خورد قدری فقیل است بزبان بندی موز میگویند و در بلوچستان مصرنی ایران و کران  
بسیار هست شیل بلوانکو سفید و سیاه انجیر آکو چیا لکت خیار و غیره دارد و جمیع این میوه با زراعت  
و نمرس و رسیده در کرخانته برات یافت میشود با اسباب و سچی که بعبیه کرده اند باغبان می  
چایند پھر با باز و سفنهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آیدیم با طاق عمارت اطفا کما  
عالی پر اسباب بار و پر دهای اسکا ل خوب دارد و قوسون جزال انگریز که در مصر بود تازه اینجا  
آمده است که و مشربی آسانن که از بنجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد  
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش گت  
Cook ریش بلند بزرگی دارد اینجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در  
اسیری ما را بسیار ذیت کردند بعضی از بنجای انگلیس آنجا بودند که سالها از زلفا و مصاحبهای  
دوکت بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوکت هم بودند اسم پسر دوکت مرکی دو سافر  
اسم برادر بزرگ دوکت لرد الگر کا و اد برادر کو چکت لرد و لکه خلاصه شب غذای خوبی خورده شد  
چراغان خوبی هم کرده بودند کروش کروم یک جالی برای کولرله بازی ساخته اند در وسط تخته دراز  
میانش عالی دو مرتبه کولرله خوبی بزرگ و کوچک زیاد بی تومی آنها گذاشته اند طرفین این خط در  
زین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نه نیست کولرله را باید بقوت  
انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد و هر کولرله که نشانه خورد میبرد و هر کولرله  
نخورد بان نه را می افند اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی این طرف خط خوبی قسمی این طرف  
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند کولرله را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص  
بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفیم آنجا درین پن دوکت  
و سایرین آمدند به دوکت گفت خود مان بازی کشید یکبار دوکت و سایر انگلیسها تخت شده کلا  
اند سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوکت که چند روز قبل در صحرا

تیممکی از دست آومش پاسته پایش خورده بودی لیکید همش راست بود *Khude* (گلشن)

روز جمعه غره جمادی الاولی  
بهار را منزل خورده سوار کالسکه بجار شده  
مقیم برای شهر منجیبه کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیشی زمتها و غیره در منزل نماند امر و تم  
از بعضی سوراخهای تاربان کالسکه عبور نمود از شهر باوجاهای آباد گذشته اول بخار خانه کرد و فتم از  
راه آبن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از دی کارخانه میرفت بسیار خنجر  
خشک تازه بود اما زود باد شده تماشای کارخانه رفتیم در آنجا با اسباب حج و آتات کوک  
هویتو و کالسکه بخار بسیار تند بطوری آسان آهنگهای بسیار بزرگ تیرم را گرم کرده و خارج دوا  
یعنی دزد و زبردنکننده برده زرم و تخته میگردید که مایه تعجب بود و همچنین آهنگانی که بر آنه نیز خیر ساختن  
در زودبار یک میگردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برد و برای رکب آو. دن تنهایی  
آهن را کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که ماهی کلانند آهنگار و ... بهنگام  
شده اند امیلویدند خلاصه بعد از آنجا پروت بخار خانه ای دیگر از آنکه می آید  
سگروند رفته نهادیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده پنجشنبه در غنیمت دو ساعت و نیم از قصر  
ترسام تا منجیبه راه است رسیدیم کار جمعیت ایجاد و تماشای منیة از ایور پول بود ستر منجیبه  
بواسطه کارخانجات زیاد و در ویورس مثل ذغال سیاه است تنگت رو و لباس آدمها هم همه  
سباه است و جمیع خانهای اینجا اغلب اوقات رخت سیاه می پوشند بجهت اینکه نارخت میصد  
مارنگت دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و رکان و نجبا و پسته حکام اطراف در کار حاکم  
بودند سوار کالسکه شده رندیم تا بدار حکومت رسیدیم تالار در آن روز روی پادشاهی گذریم  
بودند ستم حاکم لطفی کرد من هم جواب مفصی دادیم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشنوی و رضایت  
از آنکه از اول رود بخاک انگلستان از دولت و ملت حال خیرم به شده است این  
صاحب بزبان انگلیسی جمله کرد همه بخشن کردند بعد رفتم باطاق دگر نه ریجده بودند قدری  
خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای همسایگی کارخانه نینه رسی کویچه بسیار طولانی طی شد

(کلین) طرفین راه بطوری از دوام بود و هورا میکشیدند که گوشه نازیک بود که شود بسیار ظاهراً  
 میل ملاقات ما میکردند رسیدیم بکار خانچه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب  
 زنها مشغول کار بودند در میان و غیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میبافند که این  
 پارچه را بجای دیگر برده نقش حیثیت زده تمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت  
 بقدریک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار درشگاه بافندگی داشت در هر دوستگاه چهار نفر  
 زن کار میکردند همه را کشتیم یکبار کارخانه از صد افتاد دخترها و زنهای مرد با او از خوبی خواندند  
 بعد از تمام خواندن پروان آمده سوار کالسکه شده رفتم براه آهن سوار کالسکه بخار شده را دیدیم  
 برای قصر تمام کیساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک و غیره همه بودند پیاده رفتم بکار  
 باغ را تا اشا که ده بعد رفتم توی قایق نشستم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتم در جزایر  
 بیازدوش کاشت شب را بعد از شام باز کلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد  
 روز شنبه دوم باید برویم لندن و عصر را در شتریک *Cherikee*  
 برای گردش و صحبت و عصرانه همان ولیمد انگلیس سیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک  
 وداع کرده را دیدیم سه ساعت بشیر راه بود از بعضی شهرها و تو نلهای متعددی که نشستم دو سوراخ  
 چینی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دوره تنگ و طولانی هم عبور شد از تقاع دره هم  
 زیاد بنود و اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود  
 که بچه زحمت و چه قدر خراج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم  
 صحبت زیادی بود رسیدیم منزل بعد از یکساعت رفتم به چیزیکت این عمارت و باغ مال دوک و دو  
*Duc de Devonshire* است که از مهمتولین انگلیس و با دوک دو سوراخ از خویش است  
 و او امانت بولیمد انگلیس داده است که بیلاق او باشد جمعیت زیاد از حدی در کوچه و بچه با او  
 بودند عصر را هم کردیم و در کوچه با دوک کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل  
 موجودین بود به چیزیکت میرفت داخل حیاط باغ شده را دیدیم تا رسیدیم دم باغ مخصوصه پایز شده

داخل باغ شدیم شاه زادگان و غیره بودند چند چادر تومی چین باغ زد. بودند عمارت محقری (کلین) داشت رفیقیم به چادر ویلجهد روس انگلیس زینبایشان با خانمهای زیاد و سفرهای خارجی و در زراعی انگلیس و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفیقیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ویلجهد انگلیس رفیقیم بگردش باغ گلکاری خوبی که خانه هم داشت همه مرد باور نهامی کشتند در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سر با ایستاده هر کسی چیزی بخورد بعد در باغ چادر کاجی با پایلی حاضر کردند که من نباید کار خود بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان کنیج احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته و دایع کرده ایشان فتنه بدو نیند زور و با هم قدری معطل شده بعد از نمان راهی که آمده بودیم رفیقیم بمنزل شب افراخت بود خود ایستادیم بر در زینب و ویلجهد روس انگلیس که سپهر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود و جو انیست این چهار سال در بحرین منصب اردشیر *Valdemir* با او هم تعارف کردیم بدین حد امرها آمده دور زد یکبار می رود **روز یکشنبه سوم** امروز هوا بر شدید و مرست و باران شدید می آمد بعد از نهار با معتمد الملکات دمرلی بجای که کشته قدری در بایت پارک کشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم شدت می آید بار مرد وزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چرنیک که در روز رفیقیم از چرنیک گذشته براه ریمون *Richemond* افتاده از پهلوی باغ نباتات که کشتیم مردم زیاد می اینجا میگردند باغ بسیار بزرگ است اما میانش رفیقیم آتارج باریک بلندی تبرکب چین میان باغ ساخته اند چندین مرتبه دارد بسیار جای قشکی است از دور دیدم خلاصه رفیقیم بر ریمون در بالای تپه واقع است ریمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است گیاهانها و حشمت انداز بسیار خوبی با طرف دارد خصوصاً رودخانه تمبر از نوع سگار بامی و نیند زور در چین باغ اینجا بسیار بود چون باران می آید نشکرش بگنجه گفته خانه لرور و سگ که از دور راهی رفیقیم میبرد انگلیس است با اینجا زد یکت بسمل کردم بدیدنش بروم رفیقیم سپاده شده داخل شدم زور بزرگ با



انگلیس <sup>۱۰۸</sup> انتقال کردند. در بدایت قریب بیستاد سال در او قدش کوتاه است با وجود پیری باز  
 بوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویکت *W. Pitt* است لازم شد تقصیل ویکت نوشته شود کل دزد  
 دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویکت هستند که رئیس آنها لرد کلاوین  
 صدر است حالیه و لرد کراونیل وزیر دولتی و سایر وزراء هستند فرقه دیگر که بر ضد جنایات  
 این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسراالی *Disraeli* و لرد دربی و غیره است  
 هر دو قوت و نفوذ اولی بزرگتر است و دزدان غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه در می  
 دو برت میفرستند یا در سایر مردمان پولیتیک آبجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم  
 بهمناخانه میشون که بسیار همانجا خوبست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند  
 انداز خوبی دارد اما سه و ابرامغ از دیدن بود باران متصل بسیار بد قدری ابجا نشسته چای میپوه  
 حوزه رفین منزل روز دوشنبه چهارم صبح برخاستم امروز بعد از نماز کل  
 وزرای توری بحضور آمدند ناظم بکاله و پسرش هم بودند لرد روس و قبل از آنکه جنک سواستاپول قطع مراد و دولت  
 نمود که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنک سواستاپول قطع مراد و دولت  
 روس کند وزیر مختار پطر بود دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد ماینربری که هر یک سابقا وزیر  
 امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیر  
 آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارمنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از  
 ایل خجابت هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را  
 دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است می گفت چند سال در رتبه  
 بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و حمامه افغانی را بمندل لباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمد  
 بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد را و کلیف معروف بحضور آمد نشست یاد صحبت  
 کردیم این شخص از ویلوماهای بزرگ فرنگستان است بیست سال پیش در اسلامبول وزیر مختار  
 انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آبجا حرکت می کرده است در جنک سواستاپول مندرجیا لای انگلیس

نورضدروسها بوده است و از ایام ناپلیون اول که قواد خان پلچی فرانس را میرانوسین انگلیس را  
رفته و انگلیسها را حاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است اما نه در برابر  
و سخواطرداشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال در و حالایم با کمال عقل و شوق و محبت میکرد  
ناخوشی نهمین دارد اگر این ناخوشی انداشت با عفا و من حالایم آن عقل و دوش و بنده را در و که  
دولت انگلیس نامور تیهامی بزرگت با و بد بد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردم مشهور ماه به است  
بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آشنایی و همانست مرد و قبل از دیدن در و او حیره تیره  
چنان انگلیس آمده در باغ جلوه عمارت مرئی کرده زرد با آنها گذاشته بر خیال نیکه عمارت مرئیه بالا  
گرفته است سجا یکی و جلدی تمام از زربان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم سبجی در و شنا  
کشیده پاتین آوردند یعنی دیگر اطباء بگوشان بسته برین فرود آورده بر این است که در این  
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یک طرف این نوع اختراعات و آثار را بر مردم سزا  
انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در خانهها و بنه خانهها و در این  
انگلیس و اروپا اما این اختراعات از در قوت و تفکات و کله که در جزه برای زود زود نشین  
جنس انسان میکنند و بر کس خراش بهتر و در و در انسان را تلف میکند و افتخار و عیبها و دستها میگرد  
خلاصه درین پن خید نظر بهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن به دیگر است که خیلی  
او ستادی و چاکلی همچو اید اما و سنگش بزرگی که میانش از ششم و ینبه بود در دست داشتند اگر این  
و سنگش نبود به دیگر را می کشند بسیار مضحک و با نماشا بود عصری سوار کالسکه شده را ندیم برای عمار  
بلور که اول اسپوزیون فرنگستان در سجده نوزده سال قبل درین عمارت واقع شده بنوزدهم این  
عمارت بر پاست کی ساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باره شده بهی مباد که بسیار عا  
مردم را تلخ کرده بود و با وجود این با جمعیت زیادی از زن و مرد و سوار سوارا بناده تمشیت کفشد  
رسیدیم دم عمارت پیاده شایم صدر اعظم و شاه زاد های ما و نامر که بودند و تارفت  
چادری زده بر نفس الف و و شما فوارده خانها و شما آنجا فقط و میوه و سبزی رعمیزه حاضر کرده بودند

(کلین) دقیقه آنجا کت شد  
 زن و لیعهد کلین گرفته و  
 زنهای خوشگل با زینت و مرد  
 آرنبا بگذریم عمارت از آهن و بلات  
 باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که کنسبد بزرگ مرتفعی دارد وسط کنسبد  
 حوضی است که بطور سنک طبعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت  
 طرف دست چپ ایوانی بود پلک داشت در بالا شاه نشینی داشت چند لی ریادی گذاشته بود  
 من و ولیعهد با وزنها ایشان و شاه زاده خانها و شاه زاده ها همه آنجا نشستیم دوک کامبریدج  
 بنود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است رو بروی مارک بزرگی بود مثل ارکت البرت بال مؤرخگان  
 چمی زیاد با خوانند با بودند میردند میخوانند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پایین و جوانب  
 و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان حیره میشد دور بین و چشمی آوردند تا شا  
 کردیم از پشت شیشههای پشت سر ما فواره های آب بسیار خوب بحیثیت زوجه دوک سوئزلند  
 با دخترش عقب سر مانسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی شینتیک  
*Lymnastique* کردند بسیار کارهای عجیب از حبت و غیره معلق شدن روی طناب  
 و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرازا آورده میل بازی کردند بعد دسته  
 از ابالی حاکمیت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مردوزن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیها  
 عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پایشان میکردند میخواندند یک صندوق بزرگ  
 چوبی را مثل یک کاه بر طوری میخوانستند میخواندند و بهو امی انداختند باز بروی پامی افتاد شخصی بام  
 بسته میخواند زبان بسیار بلند بر روی پامی خود راست نگاه میداشت بچرده ساله میرفت  
 روی زردبان بازیها در می آورد کلولهای عجیب بهو امی انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست  
 داشت که کلولها بردفحه توی سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خواندیده روی پام  
 ۱۱۱

یحجر خانه بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف گنبد که تا زمین چهل ذراع میشد (کلیس ۱۱۱)  
 او بخت نداشت نقر انگلیسی که کارشان بند بازیست بسیل خودشان بازی میکردند طناب گرفته بچگی  
 نازدیکت گنبد رفته بعد اینجا بیک پایستاده که میشد نیککی از آنها از بالا سرازیر با کله پائین آمد  
 خیلی عزیز بود بعد از اطراف طاق طنابها او بخته نوسی زیرا آنها بسته شخص انگلیسی بند بازی کرد  
 که الی امروز ندیده نشینده بودیم همین قدر میوسیم که بند بازی بود سحر میکرد و پرواز می نمود مثلاً ذراع  
 بشیر ازین بند به بند دیگر که در هوا معلق بود بحسب در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی نو  
 افتاد بازی تمام شد مجلس بهم خورد در فحیم بالای عمارت شام را در سر میزی که همه اعیان آنجا  
 بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوار بای متعددی  
 که هر یک متجاوز از بعیت ذراع بحسب توی باغ بود منبع این فوار با برج بلندی است که دم  
 در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی خنجر بر سر گرفته با وجود باران شدید توی باغ  
 مای عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آفتابازی شد آفتابهای قشنگ و  
 چهار باینکه ستاره بای رنگارنگ از میان آنها پروان میآمد زیاد دور کردند بعد از اتمام شام  
 بازی آیدیم پائین از البکرتی سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همین که من دست بان زدیم  
 قشنگهای آفتابازی زیاد از توی باغ بهوارفت تماشا داشت باز در مراجعت دست

زوجه ولیعهد را گرفته رفیم بمنزل  
 کداهای فرنگستان عوض کدائی ساز میزند  
 کما چه میکشید هیچ سوال نمکنند اگر کسی پول داد میکشند و الا متصل ساز میزند در باغ جلوه عمارت  
 ما قراول زو ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر  
 باز با هوا میکشند خصوصاً در خاک بترشک خیلی دیدم اطفال کوچکت شیر خواره و غیره را در کا  
 لسکه بای کوچکت می نشاندند و روزها در حیاطها باغ و چمنها با دست میکشند و اند بوضع بسیار  
 قشنگ و اطفال در کا لسکه بخواب میروند چهار عدد از شکار باینکه در چمن بچریدند و از جنس ار  
 قالی بودند اما بشیبه برال زد و کن دو سوتر لاند گرفته با بر اینهم سپردیم که نشاند بطهران ببریم تا



پنجاب درمی آید و عقربک از خطی خطی میرفت و این برای آنست که عهد و کاغذهای بانک کسی <sup>انگلیس</sup> <sup>۱۱۳</sup>  
 نتواند زد و می کند تا نیا اسبابی بود بجهت میزان کردن و بجهت وزن پولها که پول زیادی از طلا ازجا  
 مثل ندادن پائین میرسخت و طرفین آن جعبه مانند جانی بود که هر پولی که وزن آن سبک بود و بواسطه  
 اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگین تمام بود بجهت دیگر تا اسبابی بود که پولهای سبک ریختی  
 میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار  
 کالسکه شده رفتیم خانه کلا دستون صدر عظیم زن مستی داشت برود استقبال کردند دست زدند  
 اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالا خانه با فوارهای  
 آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بسیار لذت و شهرت بیچی که منسه و عثمانی و المان و از  
 اعظم انگلیس که او فیول و برامور و جورد و کت سورت لاند و غیره بودند قدری نشسته رفتیم به پارک  
 از تعریف این عمارت و تعداد اطاقها و بالاخانه ها و دالها شخص عاجز است بگویند مبلغ کرایه  
 برورایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل ازین است اما ده سال  
 قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس اردو با که مرد پیری بود سمش گلینفورد جلوما افتاده اطاق  
 با طاق کرد و شکر دیدم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است و واقعا پارلمان انگلیس را چنین عمارت  
 عظیمی شایسته و لایق است از مالار بزرگی که نشستم که تالار و از لو Waterloo بنامه دو  
 پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در چنین تالار نصب است یکی جنک معروف تر فالکاست  
 که تفصیل آن در سابق نوشته شد و دیگر پرده ملاقات و لنگون با مر شایلو که *Waterloo*  
 سردار سپاه پروس که شریک جنک و اردو بود بعد از شکست ناپلین و صحرای و اثر اردو  
 اسپ به دیگر دست داده نینت میگویند خلاصه رفتیم با طاق اردو همه بودند مرد و در دست  
 این مجلس از فردا می رسد و است در می نشسته بر فاس از اطراف و از آنجا که آمده است  
 کوهی است و هم مد اینها میسر و بنجاده نفر سیزده لور و کلا دستون و سیر ایلی و سایر روز  
 و توری بودند بطوریکه یکت بودند حرف دیگر توری مادر بالا که راه با یکی بود و حرف  
 ۱۱۳

(۱۱۴) روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد  
 که اکثریت *Majorite* میگویند و طرف اقل *Minorite* کل و کار نقد پر  
 که در پروتوکل بنامند مجلس عالی شد بخیر رئیس کسی ننماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکها بودند که  
 حال وزارت دارند بعد از گذارده ستون صدر اعظم آمد پیش با قدری صحبت شد برخاسته رفیقیم کلیسای  
 دست منته که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوشطرح خوبست بنایش قدیم و همه از  
 سنگست سقف مرتفع طولانی دارد و بازمی تفریح پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی  
 کلیسای بزرگ است مثل شاهنشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوار باشد است مقبر  
 خود بازمی هم در آنجاست در وسط محرابی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف  
 و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد با یضد وسی پائی انگلیس است ارتفاع ۳۲۵  
 پارسه سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند در لوکون نور بازمی یوم بازمی حجیم بازمی مقیم الیزا  
 بتوا تمام بنام خانواده سلاطین سوار و خانواده بانور از وزیر اپیت فکس روبرت پیل لورد  
 پالمستون از سرداران اوترام لورد کلاید تخت بسیار گنده اینجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا  
 روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است  
 سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از صخره بلکستان افتاده بعضی دوست  
 بدست گشته سلاطین انگلیس سیده است خلاصه کشیم منزل در عمارت بارلمنت کتابخانه بسیار  
 معتبرست که گشتگو باقی قدیم وجدید بارلمنت قوانین انگلیس و غیره در آنجا نوشته شده است  
 با پنجمی دیگر روز چهارشنبه ششم باید بوند زور بجهت دواج با پادشاه بودیم  
 بنا را منزل خوردیم و بعد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرودیم و خود ایشان هم فرود  
 میخوابند به بندری از بنا در انگلیس روند یعنی فرمایش کشی سواری بجهت خود داده حال تمام شده بخوابند  
 باب بوند از بعد از رفتن ایشان روانه و بند زور شدیم همه شاه زاد با و صدر اعظم و غیره در کتا  
 بودند رسیدیم به و بند زور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفیقیم بالا مارا بردند

در جمیع اطاقهای عمارت گرداند اطاقها و تالارهای بسیار عالی چشم انداز بسیار خوب مطرف ۱۱۵  
 شد لندن و صحرا و ارباب کفاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتا بنجانه معتبری داشت  
 بعضی کتا بها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ مند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصو  
 بنقاشی بنبد بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان  
 و غیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی  
 و زین اسب مرصع قیو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم  
 اروپا و از بدایای سلاطین و چهرهای دیگر در اطاقها زیاد بود کلدان بسیار بزرگی از سنگ  
 طحیت بود که نیگا امپراطور روس فرستاده بود کلوله تغلی که در جنگ ترانکار کرد و طون  
 کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاه داشته اند و کل همان کشتی که طسون در آن بوده که  
 کلوله توپ سوخس کرده است با چند عدد از کولهای آن توپها در اطاق بود و در شمشیر  
 بود بعضی کولهای توپهای روس هم که در جنگ سو استا پول گرفته اند با دو قبضه تفنگ تکلی  
 سر بازی از سالات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه طسون را هم از  
 سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی کلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که رنجیت سنگ  
 بهدی فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد پلویون اول را  
 که سنت الیانس *Sainte Alliance* میگویند کشیده بودند خیلی کشته بعد از هم در اطاقی  
 سر نیز نشینم بود و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تادم کار است تمام  
 آمده بود باز لبس اگوسی پوشیده بود و شاه زاده بسیار خوبست بعد از آنکه قدری میوه خوردیم  
 بر خاتم پادشاه تادم اطالی که برای ما معین کرده بودند آمد ز غنچه عکس خود را پادشاه  
 و آدم بیاد کار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند التحیح حال مهربانی و دوستی پادشاه  
 و زاول درود بنجاک انگلیس امروز نسبت به ما بعل آورده اند بعد از دیدیم پادشاه است پادشاه  
 را گرفته رفیقیم تادم کالسکه و دایع کرده نومی کالسکه نشینم پادشاه خواهش کردند که عکس خود  
 ۱۱۶



(۱۱۶) ایشان تومی کلسکه عکس را بنیاد و عکاس چند شیئه عکس را انداخت بعد بر آه افتاده  
 قدری که از خیابان فیتیم راه را چک کرده فیتیم بجانه پرسش بلندا دختر پادشاه زوجه پرسش گریستیان  
*Princess Ghoushiyan* که از شاه زاده های هولستین المان است که دولت پرورس حالا  
 و الاقربان منصرفت و شاه زاده بنوزار زای این ولایت را در دکه یوفتی بلکه صاحب شود و خلاصه  
 دار و خانه بنیاد شده قدری نشیتم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرفه سیوه بر  
 خاسته با کلسکه فیتیم بعبقره پرسش البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلومی عبقره و شوش دو  
 مادر پادشاه ندشنه تا رسیدیم بعبقره البرت پیاده شده فیتیم سمرقنده بسیار عالی و باروح است  
 از شکمهای تکلیف ساخته اند صندوق عبقره از سنگ است محبت خود البرت را خواسته با حالت  
 موتی زمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته کلی که در دست داشتیم بالای قبر گذاشتیم  
 بسیار آفروده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کلسکه شده فیتیم همه جای پرسش لئوپولد همراه بود  
 اینجاها که مخانه های کل و سیوه جات و سبزی کاری و باغات و جای کا و ها و گرفتن شیر و کره بر  
 پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی باید کار کا شتم سوار شده فیتیم سر راه این با  
 شاه زاده لئوپولد و داغ کرده فیتیم بشه وار و منزل شده قدری نشیتم بعد سوار شده تا باشا خان  
 مردم توسته فیتیم دم توسته زنی بوده و حال میت سال است مرده میره عبقره و در دهبانی ساخته  
 که محبت سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از نوم ساخته اند و حجت  
 بهمان شخص و همان عهد را بعینه چو مرد چو زن حتی از جو ابراهام مصنوعی مثل تاج کردن بنیاد کشته و  
 غیره با وها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطرافها و تالارها ایستاده و نشسته  
 قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدد که این آدم یا مومست خلاصه سپه  
 دم توسته ناخوش بود فوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس تومی رخت خود  
 با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی زنها می جاندار میسازند  
 آنها نشسته بودند بر قدر خودم فرق بدیم که آرام حقیقی که آرام و آدم مومی گذاشتیم تا اینکه

رهنابر خواسته راه رفتند و خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جا دار هستند نکال ایستاد (جلسه اول)  
 حالیه انگلیس و اولادشان و وزیر همه بود و همچنین تصویر لوی فلیپ دو لیعهد فرانسه و دانش انلی حلی  
 صورت بود علاءه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی شناسان و آثار و تصنیف که در شیطنت و نقاشی  
 از معارف دینی بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارینگی که میخواست پلویون سوم را بکشد و مرنی  
 ایتالیائی یکداریکه آدم را بان آویخته بقتل میرسانند از فرانسه مخرج برده بودند آنجا بود که طرز آدم  
 کشتن ایشان میداد میکنند باین چوپه دار قریب است مزار آنکه اند علاوه بر اینها از یاد  
 کارهای قدیم در اطای بسیار بود اغلب اسباب ناپلویون و از درخت بود مثل کالسکه یا یکدیگر و جنگ و اطوار  
 بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلویون سو... بنه و باره شده نقسه که ناپلویون  
 خودش طرح جنگ کشیده بود و فنجی کالسکه چی روز و اطوار و شمشیر و بخت و پهلوی دیده شده و همچنین  
 بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسباب با بعد از دیده بیرون زیر اینجا بازار  
 وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند هم در یکی است بعضی موراکات و غیره خریدم  
 از اینجا بمنزل رگشته خواهیم روز پنجشنبه منضم شهر تجاری ایامی امروزه بازار  
 منزل خورده عمارت بلور رفیتم سوار شده رفیتم بکار و یکتور یا سوار شده در رسته در اندیم ماه  
 مشرف بیام خانها بودند یک خانه دو جا متصل کالسکه یا از بازار خانها یا از سوراخ کوه میگذشت  
 بیت دقیقه کشید که رسیدیم بکار عمارت بلور پیاده شده از پلهها بالا رفته زن و مرد زیاد از حد  
 بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشدگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود  
 تفصیل این عمارت از این قرار است بیت سال قبل ازین که دولت انگلیس بازار اسپوریون  
 در بایت پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از تمام بعضی از اجزای آنرا آورده  
 در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته اسپوریون دایمی قرار داده معمان  
 خانها ساختند جای تعیش برای ابالی لندن بنا کردند و از باحوضها باغها و هر جور چیزیکه آدم را  
 مشغول کند اینجا کرده اند الحال بهترین تماشاگاهها در لندن است همه روز بر سیل اسرار  
 ۱۱۸

(کلیس) هشت هزار نفر برای گردش و تماشا اینجا میروند و آن اشخاصی که اینجا ساخته اند بسیار منفعت  
 میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه ویدم از ابله خایر  
 ژامایک *Jamaique* که بسیار خوشگل بودند شوهر بهم داشتند باوجه چربای سیاه که  
 در میان زنهایی سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز آن فلاحی که داشتند بسیار باجلوه بودند کشتن  
 برکت قوه پنجه بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجایی رسیدیم که یک شیر بال دار و قوی  
 بایک پیر بندوستان که باهم جنگ میکردند و مرالی مرده زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوان را  
 که اصل بدن همان جانور با بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و بیزنده و مرالی  
 مرده نمیشد فرق داد و چنانکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن  
 پاره شده و خون میریزد و آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر  
 نمیشود و بعد رفیقیم عمارتی را که از روی قصر الحمر که اعراب کتفام تسلط خودشان در اندلس و تولد در  
 اسپانیا بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار خشک و خوبست که بری و کاشی کاری خوب کرده  
 این عمارت چند سال قبل آتش گرفته بود و دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است  
 کچ بری و غیره میگردند اما کچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه کچ بریها بر خیمت تمام با  
 دست میشود اینجا قالیها از سرشیم ساخته اند که انواع نقشها دارد و به نقشی که میخواهند همان قالیها  
 بر روی تخمه کچ گذارده فوراً نقش میشود فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوار با کار میکند  
 جوهر و فوار و خوب بوضع اعراب داشتند بعد از اینجا رفیقیم اینجا چند پله میچورد زیر زمین  
 در لان طولانی مسقفی بود هوای خشک خوبی داشتند تمام حیوانات و نباتات بحری در اینجا  
 بود مثل لنگر اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزایی دیگر شیراز اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم  
 گذشته از پلههاییکه شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفیقیم بالا باغ و فوارها را تماشا کرده بعد باز رفیقیم  
 از قوی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم هوا برود خیلی راه پیاده رفیقیم زن مرده  
 و عمه احتساب زیاد میهم بود اما رسیدیم باغ و دو بالون بسیار بزرگ از اینجا پر کرده مستعد

بالافتن بود بطوری که هیچ مجال میدادند پارچه بر شیمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل شمع <sup>(تکلیس ۱۱)</sup>  
چیزی میکیند که مستحکم تر شود و چند قطب بر هم بافته مثل تور ماهیگیری بر روی بالون است در زیر  
بالون سببی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبب بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول که  
هوافت اسمیت *Smithe* نام با کتف دیگر او *Evenau* نام در بالون نشسته بود از  
د بالون از چشم کشند بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پس اسمیت که جوانی بود و می گفت تا بحال صد  
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت به او افزود اجزا آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن  
دو می در یک فرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری از دو جام  
کرده بودند که مانع از تماشا بودن تا ما با هم هر طور بودیم حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه  
حاضر کرده بودند کالسکه نشستیم یا اینکه راه سر بالا بود و خیلی تندیم میرفتیم باز خانها و دخترها و پسرها  
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک کاس  
هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت  
بال رفتیم کارخانه آسجا کالینگر و بعد رفتیم تالار باینکه اسام چوپنها و انواع علیها بنا و ظروف بخاری  
برلتنی را با اسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را از آسجا با چیده اند  
تماشا کردیم و از آسجا بالار رفتیم تماشای پردهای صورتی که مردم در سه ماهی که اسپوزیسیون باز است  
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آسجا آورده میاورند همه را تماشا کردیم اما اناغلی از پردها  
بسیار خوب را با ارزش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدری پانزده پرده خوب بخت کردیم اسمیت  
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت حریر دیده شد پریر و همیشه چن دست رئیس اسپوزیسیون که  
مرد فر به ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره تکلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان است  
گفتم قیمت خرزنده فته پنج لیره است اینکه شکل خراست چرا باید باین کرانی باشد رئیس گفت چون  
خرزگی ندارد و جو کا نهجوز دگفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت  
تنگ شده بسیار خسته بودیم رفتم منزل البرت بال باغ مخصوص سیاجولی هم دارد روز جمعه ششم

۱۲) امروز بعد از نماز دیدن ولیعهد انگلیس فتم زنه‌های ولیعهد روس و انگلیس و پرنس فردی هم بودند  
قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده فتم بر بیضانه سلنت نوامس که در مقابل اینست  
واقع است این مریضخانه زاملت ساخته است از زمان او در چهارم نباشده و حال دوشسته است  
نما کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله میل خود چون جمع کرده شهبه  
مصروف مریضخانه میدهند که دو او غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیت همیشه  
بغیر چهار صد یا صد مریضانه در آن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت  
رییس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمین *Simon* است با سایر اطباء و جراحان معروف  
لندن آنجا بودند اطفال کوچکی که بر یک تخت خواب و بر خواب علیجده و رخت تمیز داشتند  
سجده مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای تشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران آن بسیار  
بودند فتم با طاعتی دیگر که مردمان بودند با وجود ناخوشی هوای بلندی کشیدند در مراتب  
اسبانی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بر تبه بالامی کشیدند بدون اینکه خود مرض  
حرکت کند اول سنک نیای مریضی نه را پادشاه گذاشته اند بعد فتم خانه لرودار کسل و زینده  
خانه اش دور بود از بایت یرک و عجزه گذشته رسیدیم زوجه وزیر بند که خواهر دوک سوزلانند  
وزن متسنه ایست با دختر پادشاه که زن سپرو زین بند است جلو آمدند دست داده قدری  
در باغ گردش کرده رفیم باطنی سمر نیز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوزلانند هم بود بعد رفیم  
پایین نومی باغچه چادری زده بودند نشستم شخص اوسنی لباس اوس آمده قدری تی و سمر نماز شخص  
دیگر با لباس اوس رض اوسنی کردی و میوه تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رض دو شمشیر با  
کرد شخص معروفی که همش و قبسن است اخراج تلگرافی کرده است که مثلاً اند لندن بطهران که بواسطه این  
متراف مکالمه میکنند همان جبار را روی کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده بشود و قومی باغ  
گرفته بر ندر ستمت کردیم بعد بر ستمت در بایت یرک پیاده شده به بنای که پادشاه بساد  
کار برب ستمت ساخته اند رفته نماشا دیدیم همه از سنک است و جبار بهای بسیار خوب دارد

که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم غیره را از سنک در آورده اند بنا سبت اینکه خود است **(انگلیس ۱۱)**  
 از اهل علم و صنعت بوده است اما از دو حامی مافع از تماشا بود و بر کشیدیم کالسکه نشسته رفتم منزل شب تماشا  
 در روز لام رفتم جمعیت زیادی تومی کوچ بود در رسیدیم تماشا خانه ولی بعد انگلیس هم اینجا بود استقبال کرد  
 دست داده رفتم بالا در حجره نزدیک سن نشستم پرسن الفرد هم آمد او پیر او باله برود بود خوب خواندند و  
 رقصیدند رقصان خوشکل خوش لباس بودند تماشا خانچرخ مرتبه است قدری کوچک اما خوب  
 زن جوان خواننده معروفیست *Nelson* نام از اهل سود ولی بعد آوردن باله قدری صحبت کرد  
 بسیار حرف زد زرنکست همه ساله تماشا خانهای بطوریکه میاید غیره فته مدخل زیاد میکند حالا این شخص کوچ  
 نام فراموشی نموده است بعد از تمام در مراجعت از عمارت سن شام کشیدیم این عمارت از قدیم  
 ساخته شده است حالا هم با ولیامی دولت انگلیس اولیای سن شام می نویسند پادشاه سابقا اینجا  
 سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر این عمارت زرقه اند حالا کویا مادر دوک دکامبریدج اینجا  
 می نشیند آید منزل صبح الدوله دیر برای تعیین منازل و غیره بیارین رفته است خلاصه که احوالات  
 شهر لندن با کلیه انگلیس میخواستم کجا بود حقه نویسیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس نویسیم در مدته توقف  
 هجده روزه لندن میخواستم تحقیقش این بنشیند نوشت اضافه وضع انگلیس همه چیزش جنبی بقاعده و نظم  
 و خوبت از آبادی و مول مردم و تجارت و صنعت کار کردن بی کار رفیق مردم سر آمد ملل است  
 روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شربو رخ فرانسه صبح زود از خواب برخاستیم  
 این هجده روز توقف لندن همه روز بار بود خرید زیاد می هم در لندن شد خلاصه ولی بعد این  
 رد کرد انویل وزیر خارجه لرد سمرنی پرسن الفرد پرسن ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده اندیم  
 برای کار جمعیت زیاد می با مجال ساف حاضر بودند معلوم بود که اهل انگلیس همه از رفتن ما قیامول  
 متاسف بودند رسیدیم کاسو و کیتور با ولی بعد و داغ کرده زرقه تا پرسن الفرد و ارتور با صدر <sup>عظمت</sup>  
 رگاسکد بنشیند سپر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند از اندیم برای بندر پورستهورت  
 ساعت کمراه بود اما وقت آمدن این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر بلخ بر راه اولی میشود از آن  
 ۲۲

(۱۲۲) و شهرهای معتبری که در ششمین مقام اوسوم دورکنک هور شام اردنل شیشتر بود و اردن  
 ششم جمعیت زیادی بود از طبعات کشتیها توپ انداختند امیران بزرگ مقیم آنجا و شام همور پذیرا  
 کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی همش اکل و از ناپلئون سوم بوده است که برای سواری  
 ساخته بوده است حال که جمهوری شده سپس را عوض کرده امید گذاشته اند کشتی بسیار خوبست بناخورد  
 میونیکهای نبرجم فرانسه با بیهستن ترجم و میونیکه وزیر حشار فرانسه که تازه مانور با قامت در نظر  
 است میونیکل شارژ و فرسابق فرانسه که در نظران بود با میونیکلی کپتان کشتی و سایر صاحبان  
 حضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب زدیک بندر و در آنجلیس است بکانه  
 فرانسه که از رویا کی ساعت و نیم راهست اما از این راه پورتموت بشر بوخ هشت ساعت راه دریاست  
 خلاصه کشتی دیگر هم عقب بود که سایر نوکرهای ما و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طریق  
 کشتی با سببه احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بجزکت آمد بوا هم ابرو مد بود بطوری احوال  
 همه را متقلب کرد که هیچکس را قدرت راه رفتن نشستن نبود همه افتاد زمین هم بسیار بد احوال شد  
 رفتم خوابیدم تا زدیک بندر شروبع رسیدیم تا بنده راه هشت فرزند کشتی جنگی فرانسه با استقبال آمد  
 توپهای ما و می انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسها سپرده مراجعت کردند  
 خوب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخته آسوده شده شام خوردیم صاحبان فرانسه از استقرار  
 آمدند کشتی و پس امیران بنوا حاکم بحری شروبع و پس امیرالینو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو مولن  
 سردار قشون فرانسه در شروبع میونیکه حاکم کل ایالت مانس میونیکه حاکم شهر شروبع  
 با سایر صاحبان و اجدانهای بری و بحری بحضور آمدند و گفتند در کشتیهای جنگی آتشباری چراغانی کردند  
 روزیک شبانه دهم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق  
 شده رانیم برای ساحل بسیار بود رسیدیم با سگله پله بسیار خوب طاق نصرت خیالی شگفت  
 ممتاز از کل بوده و دستهای کل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه و فیل طاسچه و تفنگ و سایر  
 ساخته بودند و مدعی صنعت کرده بودند و فریتم بالا جمعیت زیادی از صاحبان نظامی بری و بحری و

و حکومتی و در باب قلم و غیره صف کشیده بود و تا حکم مانس همه را معرفی نمود و منم احوال برسی  
 میکردم تا رسیدیم بکالسکه های راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم جنبه  
 و لاغراذام هستند مثل ابالی و سوانمان و کلین نشینند شباهتشان با ابالی مشرق زمین شیرست قلعه  
 شربو بخ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیا نهایی حکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عرضیه  
 دارد که همیشه بر آبست گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست بمجا ذراته  
 سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد و بندر کاه خوبست ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اولست و در زمان  
 ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکه ها براه افتاد و امروز از محکمت نورد  
 ماندی عبور شد بسیار محکمت خوب پر حاصلی است چپنه های بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد  
 کاهو باهی خوب مادیان کوسفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرغ زیاددی که دارند بونه و درخت گزبان  
 دیده شد مثل ایران است اغلب کلهما و درختهای ایرازا امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و بقریزه  
 و کز و غیره زمینهای اینجا همه بیست و بلند است پته زیاد دارد و سبب این محکمت بخوبی مشهور است  
 درخت سیب یاد دیده شد خلاصه بسترکان رسیدیم پامی تحت نوند ماندی است سیم ساعت اینجا  
 ماندیم نماز خورده شد شهر بسیار خوبست بعد ازین شهر از چند سوراخ کوه که کشیم که یکی از آنها بقله  
 یکفر سنک میشد طلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشو و از شربو بخ تا پاریس راه آهن شست ساعت  
 راه و نو و فرسنک مسافتت کیساعت بعروب مانده بجوالی پاریس رسیدیم از پل دو خانه سن که در خارج  
 شرواق است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خطر راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بدور شهر  
 میکرد و رفته بجلی رسیدیم موسوم بپاریسی *Passage* که همه رجال و عیال عالیه دولت فرانسه  
 و سایر مردم تماشاچی در اینجا حاضر بودند صیغ الدوله و مرشال ماکماجون که رئیس دولت است با دو ک  
 و در و کلی که مانده وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزیر او غیره دم کار حاضر بودند آمدیم بپار  
 با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد چنان ابالی بود که فرش کراه و زینت زیاد می داده بودند مسافتی با  
 پیاده رفیق مرشال امر او صاحب منصبان عسکر بر و غیره را معرفی میکرد و ما رسیدیم بکالسکه ای من و صده



و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکه های دیگر سوار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند اکی کرلز سیلا تیف که منزل ما را معین کرده بودند خلافت عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیاد می ایستاده بودند از بوا و بولن عبور شد که خارج قلعه است دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیع که موسوم است باوودولا که از راه عبور کرده بارک دو ترلیوف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از تنگ ساخته اند صورت جنگهای ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن مجاری کرده اند بسیار زیبای عالی است اما درین جنگها آخر بار پس از کولونه توپ زیاد خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرس کرده صندلی چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده اینجا قدری نشستیم تا که شهر که در می فرود و ننهند و همش میو دو ان *Me Duval* است با کلا تر آده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم ما موری چند آده نطقی کردند جواب دادیم بعد بر خاسته سوار کالسکه شده داخل خیابان شانزلیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این جیا با بنا که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته اند و خانه های قشنگ باشکوه ساخته ما رسیدیم به پلاس دو لا کوکر که میل بلند می از مصر آورده اینجا نصب کرده اند میدان باروچی است و حوض نافواره داشت اما فوار آب همیشه نمی جبهه هر وقت که بخوانند جاری میکنند از بل و در خانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهت ما معین کرده بودند شدیم دم پایه عمارت میو بود که حالار میس در شورای ملی است با بعضی نکلا نطقی یعنی بر تعینت ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب اردتخت خوابی که بجهت ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عوسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسها دیدم اول آن حالت غزای بعد از جنگ المانها هنوز دارند و عمو ما را کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند زخوت زنها و خانها و مردم همه رحمت خواست کم زینت بسیار ساده و کاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه پرا

میگردند از یکی دیگر می شنیدم در کردش شب با او از بلنا می گفت سلطنت و قواعد و محکم و باقی باد (فرانسه) ۱۲۵  
 ازینها همه معلوم میشود که فرق زیادوی حال اورانسه میباشد که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم ستم  
 فرقه هستند فرقه اولاد اپلیون با سواهند فرقه اولاد لوی فلیپ فرقه هارنی پنجم را میخواهند که از  
 ما فواد بر زبان دریاوردی بیچیه آری که با این ستم با این از این جمعه بی طالبان بود  
 زیادوی از اینها هم نیست عقیده میکنند بعضی جمهوری روش *Rouge* یعنی جمهوری سرخ را  
 سرخ میدانند که صاحب جمهوریت بعضی جمهوری سطر اطالند که هم قواعد سلطنت در آن باشد  
 هم یادگارند مثل بعضی دیگر تصور می کرد بطالند در میان این فرق مختلفه حال حکمرانی کردن بسیار  
 که مشکل است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با  
 پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه  
 کس باید از او حساب ببرد اما این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز  
 ایستاده بودند فریب بسیت بزار فریخته ندان عمارتیکه منزل است سابقا دارالشوری یعنی  
 مجلس اجتماع و کلاهی ملنی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت  
 فرانسه و کلا و اولیای دولت همه بوسایل رفته شهر پاریس را بلمره از او رات دولتی خالی گذاشتند  
 شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است بطور سواهند حرکت کنند دولت  
 چندان قدرت حمایت ندارد عمارت توپیزی که بهترین عمارت دنیا بوده است بلمره خراب شده  
 کونهار آتش زده اند از عمارت همان دیوار با باقی مانده جنلی تا سف خوردم آبا بجا الله عمارت  
 لوور که متصل عمارت توپلیست محفوظ مانده و خراب نشده است بوتل و دوویل را که از عمارت  
 خوب دینی بوده است و عمارت نشان لرثون دیور را بلمره آتش زده اند شماره و مذوم  
 که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع  
 جنگها اینکه کرده بود در آن نقش بوده کونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی  
 پایه شماره پاریس شهرت بسیار شک و خوش هوا غنا آفتاب بسیار شبنم است هوا

فرشته ۱۲۶) ایران شب اسوار کالسکه شده با متمدن الملکت و جنرال ارتور General Arture

در شهر گردش کردیم از کوچه ریوی و از خیابان سباستول که از کوچه‌های معروفست و از میدان انیم  
و عمارت توپلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از کاواست بسیار روشن  
و خوب شهر با صفائیت مردم زیادی در کالسکه نشسته میکشند و در قهوه خانها و غیره مشغول میشن  
بودند و در خانه من مثل رودخانه تیز نیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی  
عمارت با باغ کوچک خوبست حوضی دارد با فواره سنک سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند  
از آنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاه زادگان ان منزل داده اند عمارت بسیار عالی است  
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی مجدد مرتبه تونفا  
عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد و هر طور شخص بخواهد ممکن است  
روز دو شنبه یازدهم بعد از نهار اسوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پاک  
موسوکو که بسیار خوب کوچی است و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک ژمویف رسیده رفتیم  
رو به بوادبولون اول رفتیم به ژاردن و کلی ماسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی کلمات داد  
و جانی از سنک ساخته بودند که بعینه کوه طبعی بود از اینجا آمده رفتیم باغات و حوش و طیور دور  
اطفاقار با هم شکه کرده و تومی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند انیسام  
مرغما و طیوهای نیکی دنیا و افرین و بند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است  
بکان کور که در استرالیاس پیدا میشود خیلی شبیه است به موش دو پاچه عجبی است تنی چند راه نمیتواند  
برود و ستمایش کوتاه است پا بلند متصل بید مجید بقدر شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم  
کیسه دارد که بعد از زاییدن بچایش اتومی آن کیسه گذاشته میجد و میدود بسیار پرد و میشو و قرقا  
ولهای بسیار عجیب خوش رنگ با انواع اقسام دیده شد و در فعل هم بود که سخت برومی آنها گذاشته  
زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک در شکر را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شتر مرغ بزرگی  
بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

با اینجا مثل باجخانه های سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و بناآت در ولایت  
 دولیس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دوله خارجه بوده خودش حاضر بود نایبش که همش فرودستیلر  
 حاضر بود معرفی بناآت و غیره را میکرد و بعد سوار کالسکه شده رفیقیم کبروش بود و بولون جزیره میان  
 آب بود سوار قایقی شده رفیقیم آنجا یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگت تعریف  
 میکرد و کولهای توپ و تفنگی که بدر خنما خورده بودند نشان میداد اغلب در خنما و باغ و نشان کلوله  
 داشت معلوم شد که در آنجا با جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کومنها در آخر جزیره  
 کلاه فرنگی کوچکی بود موسوم به پاپلیون *Papillon de l'empereur* دلمپراطرس  
 یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوپ ساخته اند بسیار تشنگ و کوچک قدری تماشا کرده حجت  
 باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده کردش کنان رفیقیم رو بمنزل شب را هم رفیقیم کبروش باز اسر  
 پوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریدیم منزل و زمانه پاریس را روز بروز به  
 تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای کردش که بهای خوب در شب و روز مجال و زمانه نوشتن  
 میدهد ولی آنچه لازمت نوشته میشود بطور مختصار سفرای خارجه بگردن همه مجبور آمدند از هر  
 دولتی اینجا الچی کبیر و وزیر مختار و شارژد فرست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هاییتی الچیان کبیر  
 شیرینی فوش پاپ یعنی فرستاده پاپ لر ولین الچی کبیر انگلیس الوزاکا الچی کبیر اسپانول پرنس  
 ارلوف الچی کبیر روس که چشم چش در جنگت کریمه در محاصره قلعه سیلستر ی کلوله خورده معیوب شده  
 بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سپاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود  
 اپولی الچی کبیر پطرس سرور پاشا الچی کبیر عثمانی میسونیکر اوزیر مختار ایتالیا میسو و اشبرن وزیر مختار  
 دولت نیکی دنیا نا او بن سام شیما وزیر مختار ژاپون پرنس منچکوف همانا روس میزاجد الچیم خان  
 ساعد المملکت وزیر مختار رفیقیم پطرس هم اینجا دیده شدند میسونیون میسونیک یک میوسر تیر وزیر مختار  
 سابق فرانسه در طهران و میومومونی شارژد فر فرانسه که معتم طهران بود همه دیده شد همه فر  
 ترو جان تر بودند بگردن بعد از نماز رفیقیم تجارت و باغ و رسایل هوا بسیار گرم و سماز رفیقیم حجت

(۱۲۸) زیادوی در طریقین راه بودند از شمار المیزه و ارک تریومف و بواد بولون و رودخانه سن گنیم  
 حاکم و مأمورین سن و او از که آن طرف رودخانه و ایالتی است علیحدہ ہمہ بحضور آمدہ لطفی کردند جوابی  
 دادیم از قبضہ سور کہ معروفست بکارخانہ چینی سازی و دہ شادیل و دہ ویداوری گذشتہ داخل و در  
 سایل شیم از دو طرف قنون موارہ و پیادہ صف کشیدہ ایستادہ بودند جمعیت زیادوی فقیم بچار تیکہ منزل  
 میسبو فہ رئیس و کلای ملت و از عمارات لوی چار دہم است یعنی کل ورسایل از عمارت و باغ  
 او ساخته است پر دہا و اشکال خوب در این چند اطاق دیدم ہمہ عمارت از سنک و بسیار حکم  
 و در ججاری و نقاشی و علم معماری او انسانی فرنگست میسبو فہ دم کال سکہ استقبال کرد و کلای دیگر  
 دولت ہم بودند رفیم بالا در اطاق روی صندلی نشستم زن میسبو فہ آمد حضور بعد برخاستہ از  
 همان را ہیگہ آمدہ بودیم رفتہ تا نیمہ راه بچارتیکہ مارشال ما کجا ہون منزل از ندر رسیدیم پیادہ شدہ  
 مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفیم بالا در اطاق نشستم انجام عمارت عالی خوب بسیار  
 زیبائی است جزو عمارات ورسایل است زو جہ مارشال بحضور آمد بسیار زن چینی است مارشال یک  
 پسر بزرگ کہ بنظر مہذبہ سجدہ سالہ آمد و دو دختر دار ندادند قومی اطاق وزیر خار جہ دوکت برو  
 ہم انجام بود بعد رفیم بائین ما و مارشال کال سکہ نشستہ رفیم باغ ورسایل کردش کردیم حوضا نوار  
 زیادوارہ کہ منبعش مثل فوارہای عمارت بلور لندن اچرخ سجاست مہنما را باز کردہ آب نوار  
 انداختہ بودند دریا چ طولانی بائین حوض و فوارہ داشت چنا باہنای وسیع بسیار خوب درختانی کجا  
 ہمہ سرہای درختہا را ہم بستہ مثل سقف کردہ اند و کاہ کاہ یک میدان مد زری از درخت  
 و سبہ پیدا میشود کہ در میان آن حوض عظیم و فوارہ مرتفعی مسجد بسیار با صفا جا بست محلی مثل کو  
 ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمہ بزرگ مردم در زیر آبشار گذاشتہ اند کہ با آن مجسمہا ہنوم  
 بہ اپولون *Apollone* کہ رب النوع حسن مردانہ و روشنی و شعرا است آیش میکند بسیار  
 دور او آئینہ و کل و اسباب آیش کجا داشتہ اند کہ خوب ججاری شدہ است کہ بصور در نوار آید  
 حواتم بروم بالا نزد یک آن مجسمہا ز آبشار مارشال و جزال ارتون گفتند رفین با سجا بسیار اشکال آن





بجته آنکه راهش همه پرگاه و سنک و سر بالاست من کفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتم بالا (۱۲۹)  
 اگر چه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در سکارگاه های ایران فته و دیده بودم هیچ  
 اسکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجتهدها جنرال ارتون آمد ما زمین خورده همه رختهاش کلی و شمشیرش  
 کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد ما خیلی نجست و با ادا چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال  
 جنرال فرانسه با نجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجتهدها بسیار خوب بودند  
 حرکت شده و تا رخنکوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین جایی دیگر بود که مدور ساخته بودند میان  
 حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنک و دو قطار مابین ستونها عرض بلند سنگی پدیداری ساخته اند که  
 از میان آن فواره بلند می بچید قریب مینشاند و حوض داشت که از میان هر یک فواره میجت این ستونها  
 و فواره با سطح زمین و جزه همه از سنکت و همچنین در سایر جاها بی باغ فواره و مجتهد مرمر و غیره بسیار است  
 حیابان زیاد و وسیع با صفا تعریف آنها کما هو حقه نوشتن ممکن نشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن  
 و مرد تماشاچی از دحام غنچی کرده فریاد میزدند و بهور امیکشیدند بر کشته رفتم بالای عمارت قدری  
 در اطرافها گردش کردم مارشال کان رو بر و پالیکا هو *Palikao* که سردار قشون ما مورچین بوده است  
 بحضور آمد صحبت شد پالی کا هو حالا بیکار است می گفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هم کار و در هم  
 حالا شغلی ندارد اما بسیار سر کرده قابلی است با هوش و رشید در جنگ سواستایول سردار بوده و در حجاز  
 قلعه تیز در سخت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه بالمانا او هم جزء اسیران شده است  
 و حال افسوس راد است که چو در سخت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی ظنیب را  
 دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری سنجاک فرانسه  
 اندو نفرشان را که یکی دو کت دمال و دیگری ریپش روان ویل شد امروز دیدم شاهزاده دمال بسیار  
 آدم قابلی است روان ویل هم شاهزاده خوبست فذری کوشش سنگین است کونت دپاری که  
 نوه لوی ظنیب است و حالا سلطنت طایفه اورلیان با و میرسد آنجا بود یعنی رفته بود سجانکه که در بیلا  
 حوالی پاریس دارد و شاهزاده با صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری و کالت



(۱۳۱) و از آن چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالاً هم در روزهای رسمی حجت  
 نظامی می‌پوشند و اخیراً سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اساسی و ترتیب شاهزادگان  
 فرانس است پسر بزرگ لوی فلیپ دوک و موراست بعد از آن ژوان ویل بعد از آن دوکت مال  
 بعد از آن دوکت دو مون پانیه که حالاً در اسپانیا است او عاقبت سلطنت اسپانیا را دارد  
 کونت دو پاری فوه لوی فلیپ است و پسر دوکت و پسر دوکت در له ان که پسر لوی فلیپ و لیجید  
 بود بعد از آنکه از کلسکه آمده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی بارشال آکامهون  
 آمدند رفیق باطانی که تخت خواب لوی چهارم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمد  
 شام نشستم نیز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سر کردگان و صاحبان نظامی و وکلا و غیره بودند  
 دست راست مایو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود دست چپ وزیر دولخارجر و بر و مارشال  
 دست راست ایشان صدر عظم همین طور شاهزادگان ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بود صدیغ  
 الدوله عقب صندلی با ایتاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب  
 است چنانچه اغنای متعدد دارد بعد از شام پانین آمده من در مسال در کلسکه نشسته چنانچه عمارت بنا  
 تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک شعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره  
 رفیق بطرف دیگری از بناخ که دریاچه بود و آن طرف دریاچه مرتبه داشت که از مراتب آب میخیزد  
 مثل آبشار و از عرض فوارها میخیزد اغلب بزکان و سرداران و سفرای خارجی و نجبا و اعیان  
 و دکای ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستم همه نشستند آتشباری بسیار خوبی  
 شد هتای بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از آن تمام آتشباری سوار کلسکه شده از راه  
 کوه *Saint Cloud* که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته  
 اما نجبا بان و باغش برجا مانده است رفیق بود بولون و از آنجا بشهر و منزل رفیق درین راه با  
 جنرال ارتون همه جا منزل صحبت کردیم روزی رفیق با فواید که مقبره ناپلیون اول و سایر  
 سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهارم و غیره در آنجا است منزل ما که در  
 ۱۳۱

دله الشوری قدیم است یعنی بعمارت پالک دوبرین در جلوانوالید میدان وسیعی است حیاباها (بوسه)

پرورخت هم دارد و وارد شدیم سر بازان سپر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی جدید است. برخی کور بودند  
صف کشیده احترامات نظامی جعل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای ترک  
قدیم و چنباره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود همش نارین پره با وجود  
با و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در انجزایر حکومت داشت در چنک کریمه  
و ایتالیا ریش اتا ناژور با بوده است رفیق تومی کلیسا محراب بسیار خوبی است و طلا کار  
دارد لومی فلیب پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب تو  
کنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد او را از جزیره سنت بلن لومی فلیب آورده ایجاد دفن  
کرده است سنک وی قبر که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنک  
بسیار خوب است و رنگ نایل سبرخی دارد امپراطور سیکامی روس فرستاده است بنای این  
کلیسای انوالید کلیه از لومی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لومی فلیب ساخته تومی  
کنبد راهم او کو کرده است که سنک مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راه بود که مرد  
آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست کنبدش راهم ناپلیون متلا کرده است چند نفر  
از سربازهای قدیم که در جنگهای وائرو و فریدلند و اینا بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال غنیه  
بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپتان دو شان شاک  
برانش از طرف مقبره جانی بود در پشت آئینه گلا ناپلیون اول که در جنگها سر میگذشته آنجا  
بود گلا را برداشته بسیار نگاه کردم گلا پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم  
از گلا معلوم بود که ناپلیون همیشه این گلا در سرش بوده است گلا ساده بود شمشیر ناپلیون  
که در جنگ استرلیتس کسش بوده اینجا بود و برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و تنبیه  
اش طلا بود اما شمشیر از رنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای  
گذاشته پودن آمده رفیق موزنه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق وزره زیاد آردم و اسب همه را با نره و اسب صاحب  
 آنها را بنا چیده بودند بعضی جاها می دیگر هم تحمل اسلحه و غیره بود چون قدری خسته بودیم تماشا می آنها را  
 بروز دیگر گذاشته آیدیم منزل آنجا الان در انوالید از صاهم منصب و سر باز موجود است ما پسند  
 و تو نظر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهد و بعد بنامی عمار تر از عهد مسیحی  
 بحسب حکم لوی چهاردهم لو و او زیر جنک کرده است سی و دو عماره توپ در انوالید است  
 هر وقت کار برزکی مثل فتوحات عظیمه و غیره رو بد بد توپهای انوالید را شلیک میکنند در روز  
 هفتم پاریس از انوالید شلیک توپ کردند پرتما نیکه در عهد ناپلیون اول بعد از آن از دولتها  
 دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند همچنین پرتما نیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته  
 آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش سرتی است که خودش در جنگها گرفته است  
 کلیسا دوست و چهل و پنج سرتی است که از عهد قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران  
 فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از انجمله تون و دو بان و لانس و کلبه که از سرداران  
 و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره  
 ناپلیون قبر شرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانس  
 در راه آهن شربو فرخ دورترن بخار بهم خورد و جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند میگویم *Carmouche*  
 که یکی از کلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سویم بوده و مناطق غریبی است  
 بحضور آمد مردیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد  
 روساست و چیلده معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت  
 یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود با  
 کفتم شنیده ام شما برادر با هزار کرو و پول دارید من بهتر آن میدانم که چنجاه کرو و بیست دولت  
 برزکی یا کو چلی داده ملکیتی را خریدید و یهودیهای تمام دینی را در آنجا جمع کنید و خودتان برین  
 بشوید و همه را آسوده راه برید که این طور متفرق و پرمیشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوانی ند

و باو حالی کردم که من از جمیع ملل خارج که در ایران هستند حمایت میکنم میسوسیس معروف که در یما  
سیندر با بجز احمد وصل کرده است یعنی کیانی زیادی جمع شده با تمام این شخص راه را باز کرده اند و با  
واسط راه بجات بند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک ترشه  
با پیشش که جو نیست بحضور آمد خیال تازه حالادر سردار که راه آهنی از شهر اورامونج رو تیب  
الی شهر قند تا پیشاور خاک بند و ستان انگلیس اما این خیالی است بسیار دور و دراز نادار  
که عکاس قابل پاریس است بحضور آمد عکس را از ذاحت سابقا با بالون زیاد بهوارفته است اما  
حالا این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص با نزه باغبیه ایست میو مار و دیو که رئیس مجلس حفظ الصحة  
پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و سپر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلو که  
عقوبی کلو که که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب لغنیمه عوض شراب زرار  
خورده مرد میو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول جا بای دیگر در ایام  
ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله  
زیاد دی از پر و سه ما بهمین عمارت پالک بوربون خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتم  
بر نشان *Longchamps* برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بود  
از ارتک ریومف و شاز ایزره و بواد بولون که نشتم وسط بواد بولون مرشال کاخا بون با بجزرهما  
و صاحبان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بودند و دو منور سپر  
بزرگ لوی غلیب را هم که ندیده بودم سواره اینجا بود با او صحبت شد منم از کالسکه در آمده سوار  
اصیباح الحیرتدم تر نال لاد میر و که سردار کل قشون پاریس است با اما مار و یعنی اجودانش  
بودند خلاصه همین طور رفتم بصفوف سوارهای زره پوش کوریا سیه و سوارهای سبک بوسار  
رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتم بجزر اوچین  
لوشان که چین وسیع است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد  
جزء بواد بولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و تو سچانه که ششم این قشون اطراف بعیده پاپس  
است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان دادن آمده بودند صد عراده توپ هم  
بود که با سهما بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده پیرقمارا برای تعظیم و احترام میخواندند تا هم  
جواب میدادیم دو در چنما تومی جنگل بالایی درختها کلاً آدم بود بعد از نماشای صفوف رفتم با طاقها  
چون که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سنانها و اسب دو اینها ساخته اند بالا رفته  
نشستم مارشال رفند تومی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی و ابستان نظامی عثمانی و اطرش  
و روس و یروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالا خانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه میبو بود وزیر  
دارالتوری مرشال کان و بر و غیره بودند کان و بر چون حال داخل قشون نیست ابو اجمعی نژاد  
سوار نشسته بود و خلاصه افواج و تو سچانه آمده که نشند بعد سوار با که نشند کل کلاهی ملت فرانسه  
که پانصد نفر بودند نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند  
زوجه مارشال اما کما هون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف مانسته بودند بهر فوجی  
که از جلو میکشند و کلاهی ملت دست میزدند بهر میکشیدند مارشال اما کما هون هم برای هر فوج  
کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و تو سچانه که نشند  
بر سر هم متجاوز از پشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی از  
امید انطور اجتماع و نظم قشون بود لباسهای خوب داشتند تفکک افواج همان شناسپو قدیم است  
توپها همه همان توپها نیست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از آن تمام سان که  
نزدیک بغروب بود بر کشتیم بنزل روزی هم بهر لوفشان برای اسب دو انی رفتم  
مرشال بمارت آمده سوار کالسکه شده رفتم سارین هم بودند از همان راه که آرزویش قشون رفته  
بودیم الا بود بولون رفته از اینجا از دم ایشان گذشته رفتم همان بالا خانه که روز سان قشون  
نشسته بودیم وزیر خارجه میبو بود زوجه مرشال سرداران و غیره و ایلیچی عثمانی و ایلیچی اطرش بودند  
زن و مرد زیاد می هم دور اسب دو انی بودند چهار دفعه اسب دو اندند اسم هر دور یکی از

ولایات ایران گذاشته بودید مثل اصفهان شیراز و غیره و در اول نصف ایره که یک میدان بسیار  
 باشد و مانند چابک سواریکه لمسش منبر بود برنگ حمایل ایران سب او پیش آمد بعد و دور و دور و دور  
 تمام دو اند تا چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلاً یک  
 سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشای دارد  
 هر دور دایره اسب دوانی ایران نمیفرسنگت شش دور که سه فرسنگ باشد که هفت دور بیک  
 میدواند هر اسبی که پیش میاید میسر کرده است اینجا نتهای اسب دوانی یکدور است که نمیفرسنگت  
 باشد هر اسب خوب معلوم میشود و در آخر چند سندان نخسته بار تفاع یک دور که روی آنها خار و  
 کون صحرانی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سر تا خت میچیند این طور بسیار تماشا  
 داشت اسب دوانی یک ساعت بیشتر طول کشید بعد رفتم منزل مرشال رفتند که شب برای اسبها  
 و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تر یومف پیاده شدیم جمعی از طرفین بودند رفتم بالای  
 ارک تر یومف دو لیست و هشتاد و پنج پله بخورد بسیار مرتفع است پلههای تنگ هیچ چیزی دارد  
 بسیار مشکل است بالا رفتن سن بیک نفس رفتم اما سایرین بسته آمدند از بالا کامل شربا پس و  
 اطراف و طبقات همه پیداست مرد میکه از لونی نشان و اسب دوانی بر میکشند همه پیدا بود  
 از بود بولونی آخر شانز لیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوه چاک کالسکه زیاد بنظر آمد  
 خیلی تماشا داشت قدری اینجا ایستاده آمدیم پایین سوار کالسکه شده رفتم از بس کالسکه جمعیت  
 بود امکان عبور نداشت بجزمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار شده رفتم از  
 شانز لیزه و غیره که ششم از دم عمارت ما الی محل آتشباری از دو طرف آدم بود امشب البته یک  
 کرد و جمعیت از زن و مرد و دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف  
 میکردند و میفکند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوهها لایههای پلور  
 مثل کوی کرد و آویخته بود باد قدری چراغان را از نیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجاییکه رودخانه  
 سن در میان بود و آن طرف رودخانه آتشباری حاضر کرده بودند آن دست رودخانه مقابل ما

میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه مانشته بودیم همش تروکا در و  
*Procedero* بود این طرف رودخانه هم همه چراغان بود بر ایمی ما از چوب اطاقهای عالی  
 ساخته چهل چراغ زیادی او پنجه بود ندردهای زیاد که تازه از حریر و مخمل و تاقه بافته بودند آوینان  
 بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغان چون از کاز بود کمر خاموش شد  
 آتش بازی بسیار خوبی کردند همه سرگردان فرانسو و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمد لله بسیار  
 خوش گذشت آدمیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند درین آتش بازی سواره زره سوار  
 کوراسیه که سه نفر در نظر میشدند از لب رودخانه مشغول بدست موزیکان زمان میگذشتند شکوهی داشت  
 شبی رفیقم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جامعیت اما بهتر عمارت مدور می باشد  
 اند دورش از چوب مراتب دارد و پنجه نشستن مردم سقف هم دارد و چهل چراغ زیادی او پنجه اند  
 این عمارت را مثل کوزورخانه خاک ریخته اند و سعی دارد دست هزار نفر آدم میگذرد خصوصاً شبیکه  
 ما اینجا رفیقم خیلی آدم بود و صدلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زرنهای بسیار خوشگل بودند  
 صدر عظم و شاهزاده با و غیره همه حضور داشتند آنجا سینه در در یکی در طولیله اسبهای سیرک است  
 که نزدیک محل بازیست که از همان در آمدند میکنند بهتر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند  
 برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان  
 و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که یک اشاره هر  
 حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانشند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت  
 تند بروید میدویدند میگفت سرباپلند روید فوراً بلند میشدند میگفت کج بروید میدوید خلاصه هر چه  
 میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآورد اسبها بودند متصل حرکت میداد  
 مثل فنک صدمیکردنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدویدند و اند زرو می است صحبت میدادند  
 متعلق نیز دند پشتک میزدند باز روی زمین می افتادند بدون اینکه صدمه بخوردند چند نفر در اطراف  
 دایره قطیفها نگاه داشته بودند همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدادند







دو اندن در حالتی که اسب سر تاخت بود به قطیفه که میرسد از روی اسب بلند شده در روی (فرشته)
 هوامعلق وارونه زده آن طرف قطیفه دوباره با پاروی اسب پائین می آید و دفعه متعلق زده دست
 روی اسب پائین آید دفعه سوم زمین خورد تا عیب نکرود دوباره جست روی اسب تسمه متعلق دیگر
 زد حلقه های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سر تاخت اسب نزدیک حلقه
 که میرسد بهو اجسته از تومی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پاروی اسب میاید بعضی حلقه ها را
 مثل دایره پوست کشیده بودند از اسبها در سر تاخت بقوت پوست را پاره کرده از تومی حلقه رو
 میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جست آن طرف روی اسب میافتا و زینها و سپرهای سوار
 کارها میگردند که تعریف و نوشتن بنیاید مثلاً در یک نفس یک دفعه بالای اسب پائین متعلق
 وارونه میرزند که از قوه شتر خارج است اطفال کوچک طوری محطها میزند که بقوه زنی آید
 بازی بسیار خوبی کردند که بجز هممون و غلبوت کاریج ذی یعنی نسبت خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
 تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت کو و در جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مروی بسیار
 فربه و بلند و سمش با تپی است آنجا بود رفتیم بر تپه پائین عمارت که محتمهای مرموزیم و جدید آنجا بود
 سواره زره پوش مشغلهما در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
 راه میرفت بعد از گردش زیاد دیدیم منزل محتمهای بسیار خوب دیده شد یک محتمه بزرگی بود از مرم
 بسیار عظیم الجثه و قوی بکل کتیه بکوه داده نشسته پایش دراز و ظریفی در دستش بود که آب از آن میرخیزت
 این آب آب همان زودخانه تی بر است که در شهر م پای تحت ایتالیا است و محتمهای مرموز و
 که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند تا بهر دو دستش از بازو شکسته بود صورت های
 دیگر هم بسیار بود که در جا های دیگر مثل اینها کم دیده شد روزی رفتیم سجایی که پانورا ما میگویند
 یعنی دور نما این یکت علم و صنعتی بسیار عجیب و متحج آن یکی دنیائی است نزدیکت بعمارت ما بود صد
 عظیم و دیگر آن همه بودند رسیدیم بجایکه عمارت مدور می بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
 رسیدیم بدور نمائی که کوچه از کوچای پاریس اینماید در بینکامیکه پر و سهما شهر را محاصره کرده و کلو لواناز

مثل تکرک از هوا بیار و فصل زمستان هم هست مردم از خانه بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته فرار میکنند بر قدر شخص نظر وقت بیشتر نگاه میکرد این حالات محتملترین بطوریکه هیچ غشیدگی شخص داد که این بر صورت و نقاشی است یا حالت جفتی و همان مان کبر و راست شخصی بن خورده سرش شکسته خون میرنجبت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی همچنین بسیار جاهلها بعد از آنجا یاد مجوز میروند بالا آنجا یک محوطه کردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قنبر است اطراف شهر و توپ و کلوله و هنگام جنگ و محاصره و هوای فن و ترکیب کل کلوله توپ و نارنجک نظری آمد مثل اینست که الان شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورشی را با حفظ میکند خلاصه شخص بیخود ندیده نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی در مورد او را با حالت حقیقی و شیئی موجود نمیتوان فرقی گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواست پول داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را داخل بسیار است تعجب درین است که مدت زمان دورنمای فتح نتوانست پول را که انگلیس فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از این چه مدتی فتح قشون فرانسه را که توشن دولت استریر در سولفر نیزه و نارانتا و غیره شکست داده بودند میان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار عسب است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش کج خورده احوالش بهم میخورد زود برکشتم روری فقیه کلیسای نتردام و سینه شهر که در جزیره رودخانه سن تومی شهر واقع است از پهلوی موبل دو لامونه دانستی تو دو فرانس و گنیل دنا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد ناپول اول بنا شده و کونا با لزه آتش زده اند گذشته کلیسا رسیده گشتم با جلو آمدند بنای این کلاس بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب شصت سال است که ساخته اند داخل شده همه جا رفتند که زن کردیم همه با و محجوبان و بچه های محبت کاری قدیم بسیار عالی دارد و بچه ها همه از شبهای الموان بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدم بعضی اسبابها مثل تنک و ظروف طلا و مطلقا و نقره و غیره بود در آنجا کتیبن بزرگ صحبت کردم پرسیدم اتفاقا دشما در حق حضرت علی چیست مشرب مجوزده یانه

کیار همه کیشها مثل انیکه من سوال عجبی کرده باشم باجماع گفتند البته مجوزده سهلست خودش هم شراب می انداخته است بعد گفتیم کم مجوزده است بزیاد همه گفتند زیاده هم مجوزده است بعد رفتیم بمدرسه معادن که اکل دین *Ecole de mine* میگویند اسم رئیس اینجا میوه است بسیار جایی عجبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در اینجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال و همه را با نمزه و تفصیل توی جبههای نشیبه گذاشته اند معدن سنگ زردیکه در مملکت نوبل که نام و نیکی دنیاست حالا سنگ زرد را از اینجا می آورند قطعههای مردم خوش رنگ بی عیب توی سنگها آورده نمونه معدن زرد سیاه و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ ریسپت بود خلاصه انقدر از نمونه معادن بود که حساب نداشت و مجالی میخواست که مدتها کلیک را بدقت دیده با معلمین سوال و جوابها بکنند تا چیزی بفهمند که در بخ دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیلها را اینجا چیده بود ندیده سخن حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتیکه حجرت یافته اند بسیار چیزهای عجیب غریب بود که دستن بعضی آنها علی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این کرد شرف رفتیم بمنزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسا بمورخ باغ و عمارت نیست بسیار بزرگت و عالی که از عهد لوی سیزدهم بنا شده است بخش حالا عامه است که مردم هر روز اینجا بگردش میروند و نگاه میکنند بسیار خوب دارد چون هتل و ویل دار الحکومه حالا خرابست و آتش زده اند این عمارت را در الحکومه شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم باغ میوه و وال حاکم پاریس میسوالفانده عندس شهر پاریس و غیره اینجا بودند که جوامی پاریس که باین طور راست و وسیع و مطح شده و خنیا با بهار ابا این نظم و سلیقه در کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام میوه هوسان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپولن بوده این همدس درست شده است فدری در تومی باغ نشستم و از اینجا برای تراشا و اشکال غیره بعارت رفتیم میوه و ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسا بمورخ از عمارت عالیته پاریس است لوی فلیه مجلس سنای دولت را اینجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی طلب

(۱۴۰) ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا منیشینند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل  
 سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یک نفر معلم شاگردان  
 مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان سپرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس  
 شد سنا عمارت بوده است از صد نفر کما بیش از بزرگان و اعیان و سرداران من دولت که بپکا  
 نباشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که اینجی مصلحت از اجناس  
 و ارزشوئی و کلای ملت سپرون می آمد تا با مضای اهل این مجلس نمیزید مجری نمیشد حالا بامره مرسوت  
 خلاصه تالارها و اطافنای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطافنار از میان بریده تخته  
 بندی کرده اند و هر مکان یک ایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهریکه در بر یک جمعیت  
 زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره رنجیه است خلاصه عمارت را  
 از شکوه انداخته اند اما هر وقت بنجوا بنده تخته بار برداشته مثل اول میکنند پروهای اشکال بسیار  
 داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است  
 که از بالای ارکت تریمف دیدم همش بلنتون *Pantheon* لوی پزدهم ساخته است  
 اول کلیسا بوده بعد محل فتور اشخاص معبره شده در این او در بار کلیسا و عبادتگاه است منجیق زیاد  
 دورش بود تعمیر میکردند کوننها هم کام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نردام  
 در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است  
 خیلی عالیت کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست بشی از غنیمت پالار و ایال اعیان است  
 بسیار و بیج میان حیاط باغچه و حوض است و دوش ستون و رابرو و مسقف و جلو و عقب این امر  
 دکا کین است چهار صد یا پصد دکان دارد از هر چو چیز اینجا فروخته میشود اجرات صل بسیار  
 و بدل اسباب خرازی و بلور و چینی و غیره کل دکا کین را گشتم مبالغی خریدم شد جمعیت زیادی تماشا  
 بودند روزی رفتم تماشا ضرا بنجانه که بوتل دو لامنه میگویند رئیس آنجا که همس میسوار کت بود  
 ادجیبی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سگهای قدیم و جدید و دولهها زیاد آنجا پشت اینها چید

از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگت هر جور تسکه بود و هر (دو) قسم بدال دیده شد از آنجا بطاقتی که همش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق ناپلیون اول آنجا بود مثل سر تسکه و ته تسکه و در الهائیکه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلاً آنجا بود نمونه ستون و اندام هم که گونا گونا گونا بآمره خراب کرده اند آنجا بود بقدر دوزخ ارتفاعش میشد از چو در ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل و شش و قطرش دوزخ بوده است این ارتفاعش دوزخ و قطرش کجوبست بعضی صورتها ناپلیون آنجا بود کلاً آنکوتهما آمده و شیشه و می سر تسکه بار اسوراخ کرده بدیوار رفته بود همان طوری نگاه داشته شیشه را عوض کرده بودند گفتند برای یادگار نگاه داشته ایم گفتیم بدیادگار است خلاصه مانین آمده اسباب تسکه را تماشا کردیم با آنجا حرکت میکند آنچه یول میزد نقره بود و هر یک پنجه رنگ یول خیلی بزرگی بود گفتند حالا بطلا بواسطه پولی که بر پروس داده اند بسیار گسست اما نقره زیاد و تمام پول حالا نقره است سه عدد بدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره دیگری مس باید که رفتن بر نقره و برومی ماسکه زدند بجنط فارسی نوشته بودند بشکلیش کرده بعد آمده سوار کشتی آنجا رکو چکی شده برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قعه شهر سر درون رفته سجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل میشد از آنجا باز برگشتم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم و عمقش دوزخ بود قدریکه از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رحمت شورخانه و حمامها تسکه همه را تومی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش انظور است که اطاق چوبی مسقف بر در تومی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود بدیوار تومی اطاق خودش را بشود رحمت شور خانها هم همین جور است آهلیان می نشینند و رحمت میشوند خست همه زنت این حمامها را آنجا کریم میکنند که آدم خوب سروتن را پاک و تمیز کند خلاصه بر شسته بمنزل روزی رفتیم بجارخانه کوبلن *Gobelen* بسیار در بود کارخانه ایست بسیار قدیم که فرش عالی و چیزهای دیگر میبافند بعضیتهای کراف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

و روسای کارخانه و کارگرها را با مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب  
 و نفیس است که در اطرافها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پرده  
 و لمبیک و فرانسه و انگلیس دیدیم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود  
 میباشد برای تالار عمارت فونتن بلو *Fontainebleau* که شهرست از شهرهای فرانسه  
 اما میکشند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار یکبند بسیار در تمام میکنند اما خوب  
 بعضی که دار آفتاب رنگت بافته را میبندد اما رنگت قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر  
 شکل و پرده معروفی که بخوانند بیاخذ نمونه آن نقش را و برو کند داشته اگر نمونه کوچکت است بزرگتر  
 و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه هر طریق بخوانند ممکن است و این مجال اهدا  
 و صنعت است که بیکت ملاحظه نموده بعد ما بیا فند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام  
 که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما مینداهم تماشاخانه و این پردی باکی  
 تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا میسودار سلا از اینجا رفتیم  
 بجا پنجاه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با سنجار هر چه بخوانند بسیار  
 زود میتوان چاپ زد از اینجا بر کشته تماشای عمارت کو در رفیم در بین راه بعضی جاها که گوناگون است  
 زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک بنا بزرگ عکس دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگ  
 بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که بنامه دارد معروف  
 بنامه ژوویه که از بناهای لویی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی از برج متلا ساخته اند در آن  
 بالا است اصل بنامه هم از چو دن است خلاصه دارد لودور شدیم بسیار عمارت عالی است و از  
 حیثیت تجاری و پردیهای نقاشی و غیره نظیر نزار دتالار طولانی بود بسیار خوش وضع که شمش کالری  
 و اپولن میگویند یعنی دالان رتب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف نیشم مربع و بلور با  
 معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک  
 در آورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جعبها و پشت آینهها گذاشته اند استخوان بازو می شمارند

که پادشاه کل فرنگستان بوده در جنبه ضبط کرده اند جبهه طلائی از قدیم که بسیار خوب زر که می‌گذرد (فراشته)  
 مال آن در تیش *Anne de Autriche* - مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی  
 چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته استجا که داشته اند منبر و عصای  
 شارلومان هم بود خلاصه او طاقهاست که پردهای اسکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پای  
 بر پرده بای شخص که روز تمام بنشیند تا گات نقاشی آنرا بفهمد باین مجلس که من دوشتم البته در کت  
 نقاشی ممکن بنشیند از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پردهای کار البانی را بر سایرین ترجیح  
 میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای مولا هم بسیار خوب بود پردهای زیاد از کارها  
 او ستادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که سی هزار تومان بشیر قیمت داشت بعد از تماشای از پله  
 رفتم باغ طولی می عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حال آن  
 خراب شده است و دیگر مثل آنرا هم ساختن بسیار شکل است تا چرا که محتاج زیاد دارد عمارت را  
 با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که همه جهت البته صد کرد و رونمان بتجاوز ضرر وارد  
 اده است زیاد از حد افسوس خوردم باغ طولی هم بواسطه حرابی عمارت و عدم طنبت  
 از صفا افتاده است عصر با در باغ موزیک میزدند خلاصه پاره رفتم تا آخر باغ خیلی خسته بودم  
 استجا سوار کالسکه شده رفتم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهها  
 فرنگ بهتر و با رفیت تر است پنج کرد و خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرد و دیگر خرج دارد  
 که تمام شود حالا همین طور مانده است اگر چه من تماشای استجا رفتم تا خیلی تعریف میکردند  
 روزی رفتم بوسایل اول جاکخانه چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در  
 بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم جدید ساخته اند همه را در اطرافها  
 چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی بایر که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل شل و نیل  
 و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پردهای نقاشی بسیار نفیس علی بود اگر هر یک را  
 به قیمت میفر و خند میخریم اما این نمونه بار از کارخانه پرون نمیرند و بچینس میفر و شند کارخانه



(۴۴) مال دولت است بر فرمایشی بد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عکرمو میکیر ندر و سما  
 موجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند  
 کرد بسیار گردش کرده تا جایی که چینی را بساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدیم بعد  
 برگشته از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم و کلدان بزرگ بسیار عالی و دو هزار شیشه حاجی  
 اسباب حاجی خوری صینی بسیار ممتاز برسم یاد کاری بماند بیه دادند از آنجا سوار شده رفتم بوسایل  
 منزل میو بود رئیس استقبال کردند رفتم بدارالتوری و کلا از یک کتری جمبهای بسیار خوب مردم  
 کار و ستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران غیر  
 بود گذشته تا رسیدیم بدارالتوری در اطاق نشینتم مقصد نفر و کلا در آن مجلس حاضر بودند در مرتب  
 بالازن و مرد زبانی هم محض نماشان نشسته بودند این مجلس که حال و کلامی نشینند تا شناخته قدم  
 سایل است که لومی چهاردهم ساخته است میو بود رئیس جن برای پذیرائی ما در عمارت خود بود  
 نایش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لومی فلیب دو مال و ژو و اول هم بودند و کلا دست  
 چپ دست راست همه بودند دست چهار بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از زنالها و غیره  
 حرف زدند از آنجا در زمان خواندن بود صدایش بسیار باریک کم بود کسی نشینید که چه میگوید متصل  
 و کلامی دست چپ داد میزدند که بلند تر حرف بزن فال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ  
 میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی نتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت  
 یک ساعت آنجا نشینتم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتم مرشال ما تخا چون هم آمده  
 بودند با مرشال میو بود و غیره جمیع اطاقها و تالارهای و رسایل را گردش کردیم او طاقها و  
 تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد انقدر پرده نقاشی و مجسمهای مردم و غیره دارد که حساب  
 ندارد پردهای بسیار عالی از کارهای نقاش هوراس و زنه *Horace Vernet*  
 که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگها اینکه با اعراب البحریر در زمان لومی فلیب و غیره شده  
 و جنگهای ناپلیون سوم در ایتالیا با دولت منمنه و غیره و پردهای جنگهای ناپلیون اول و غیره از

از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخوابد بوقت ریه‌ها تمامش  
 کند تمام نمیشود اغلب این اطباء را هم در قرقانه و کلاووزر اقراده اند تا مدد و رفتن یاد و در  
 کاغذ و قرقه گذاشتن میز و صندلی و زرد و محقرین دفاتر تا لار بار از شکوه انداخته اند بسیار خسته  
 سندم آیدیم باین قدری هم در باغ در کالسکه کشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب  
 از فواره محبت خیلی صفا داشت بر کشته رفین منزل ازده و او ره گذشته بسکلو رسیدیم از اینجا  
 بده بولن و از اینجا به بود بولن تار رسیدیم بمنزل در سکلو چند فوجی اردو زوده بودند در ده بولن  
 بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امر و زور و رسایل میان اسکان محتمه تهمه ژاندارک  
 که پرنس ماری *Princesse Marie* دختر لوی فلیپ که شوهر زکرده جوان مرد خودش حجابی  
 کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود روزی رفینم تباع و حش و نباتات از منزل تا اینجا راه طول  
 بود رئیس اینجا که همش سیو بافتار و همقاد و چنبال از عمرش رفته بود سنبال کرد و بیا پیش و عجزه حجت  
 زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند باز نما میثان همه بنامش اند  
 بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات کلهای بسیار خوب با سلیقه  
 کاشته اند از همه کلهای و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته اند و کیا بهما و دو اها بکه مربوط بعلم  
 همه را کاشته بعل آورده اند معلین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت  
 هر گیاه همیشه در اینجا کار میکنند اول که چنانها را که نباتات و لایات که میسر را در اینجا با بعل آورد  
 اند کردش کرده بعد باغ حیوانات رفینم هر نوع حیوانی را از پرده و در زنده و چرند و نفس حیوان  
 کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوش شکل حیوانات سبع و عجزه ار همه جور دیده شد از باغ  
 و حش سایر محالک و سبع تراست ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در اینجا بهم دیده بودم مگر چند حیوان  
 که در جای دیگر نبودن جمله مرغیست بزرگ قوی یک کل که همش را کازوار میگویند از اسه الیا آورده اند  
 بسیار حیوان عجیبی است بقدر شمرغ و اندک شباهتی هم بشتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوان  
 نایر میگویند از نیکی دنیا خوبی آورده اند بسیار شبیه است بگر کردن تا کو حکمه سایه که کردن و خوک  
 ۱۴۶

و کوساله جوانست بر بای در زنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت کینوخ حیوانی بود میان  
 پلنگت و ببرش را تا کور میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان در زنده وحشی است  
 پلنگها و بچه که چک زانیده بودند بسیار خوشگل شیر مایل دارا فریق و شیرهای دیگر هم بودند یک  
 فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام سنگار  
 و غیره بود چیزی که زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نگاه داشته بودند  
 که در وول دیگر دیده بودم از بهترین حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچک و  
 نمدک و لاک پشت و انواع طيور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچکی که  
 رنگش را همان طور که مرده نگاه داشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده مرغی از  
 که چک و بزرگ که در رینا هست از مرغ که چک کس نیکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست  
 مرغ کس غنیت بسیار خوش نک و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است  
 دیگر ازین قشک تر مرغی در عالم نیست و جز در نیکی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از زونا  
 با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آینهها چیده  
 و حالتی که در روی لانه و تخم میخواهند چنان محبت کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد تخم مرغ کس  
 کوچکی تر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته بنسبت و گرفته تا تخم مرغ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر  
 است و یک اطاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خرزبه بزرگ  
 گفتند این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بزخمتهای زیاد و سیاحت بسیار در  
 جمیع بلاد عالم عاقبت کویا در افریقا و نیکی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار در  
 بود بقاعده باید جوید که از میان این تخم پروی می آید بقدر خروس خیلی بزرگی باشد مرغ سمخ و مرغ  
 که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و آلا این بیضه ها را یکی هزار تومان میدهند  
 ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غایت نبوشتن نمیکند میمونهای عجیب بود با قسام  
 مختلفه که کینوخ از بزرگی بقدر اسپ و دیگری از کوچکی بقدر موش بود براتب جبهه اجسام آنها را

همانطور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میمونیت که شمش کویریل است در حکمت افریقیه (۱۴۷) فرانسه  
 میرسد که از بزرگی و بخت و قوه و بازو و پنجه و پا و دندان از بزرگتر که بالاتر و قدش و قد انسان بلکه  
 بلندتر است یک جفت زوداده بودند زاده اش کم جبهه تراست دیگر میمونیت که در خرابر بر بیود  
 سو ما طرا و خرابر تیمور بهم میرسد شمش اورانگ و تانگ *Prang Outang* است  
 اگر چه از میمون کویریل کوچکتر است اما این هم خیلی نقل دارد بسیار زنده و بزرگتر است یک لاک پشت  
 روی میزی گذاشته بودند بقدر بسیار بزرگی انهم چیز خوبی بود که خبر دیدن غیوان تصور آنرا نمودار  
 بسیار بزرگ که در حقیقه همان از دمای مهر و صفت دیده شد در حی مصنوعی ساخته و جبهه ماری عظیم را  
 رد در آن چپا زده بودند که هیچ با ما زنده فرق نداشت تماشا می عجب داشت بلکه مغزنی این حیوان را  
 برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشد بلکه از بزرگ و کوچکت هر چه درین موزه است  
 همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت زحمت زیاد و حاج  
 بسیار و وبالغ کراف اینها را از ارضی بلاد عالم جمع کرده برای ترفی علم و زیادی بصیرت و نمود  
 قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه مردم فراهم آورده و متصل مواظب نگاهداری  
 آنها هستند تا زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقه آنها  
 پنجاه نسیه تماشا کند تا چیزی بفرماید درین ربع ساعت چه میگویم نم بینم آدم پابین و با اینکه  
 دیگر هیچوقت بجهت تماشا نداشتیم بعضی حیوانات زنده رفته همه را دیده اند از آنجا رفتم منزل تارسیس که  
 شش مینتا و پنج یا شش سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدر یکفر سنگ راه رفت هر چه میگفتم کرد  
 باز میآید و میگفت مدتی نغمه مسکرات نخورده و همیشه دیگر از هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوص  
 است و اجزای زیاد دارد که همیشه در بند پرتروکت کردن سرب هستند اما بسیار خیال مسکلی است  
 بخصوص در فرنگستان مکار تیموم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیلی بزرگتر  
 خضوم هم نداشت آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پارسیس تماشا خاها می متعدد دارد  
 کیشب هم تماشا خانه بزرگ رتیم همه سفرای خارجه باز نهایشان و مرشال ماکامبون و میو یوف و هم

صاحبنصبان و غیره و بهر امان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ محبت سبت نخبه تبه با چهل چراغ زیاد و جمعیت بسیار هم بود رقاصها و خوانندگان خوب خواندند و رقصیدند بخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند شبی رفتم بعمارت الیزه برای شب نشینی زهیمه خانهای معروف شهر و سفر از هنرهایشان و صاحبنصبان فرانسسه و ایرانیها موعود بودند آتش بازی و چراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبست با حوض و فواره و چمن و اشجار توی باغ از روشنی الکتریک تبه که که از پشت بام زمین افاده بود مثل مهتاب روشن بود مردوزن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتم مرتبه بالا را کشتیم عمارت بسیار خوبست کولبن های خوب این عمارت را کتبت دور و ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لوی میزدیم که همسن یوم پادور *Nampadour* بود عزیز و جنینی و معنت داد بعد از مردنش پادشاه رسید بعد موازانا دنا بلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش صحبت آدیم منزل شبی را هم دور بوکلی وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوراز سیلا تون منزل است سواره و بوفه داد شب با وجود اینکه از راه منزل با بنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشریفات و سواره نظام و غیره از دور عمارت کشته بود وزارت خارجه رفتم همیشه درین عمارت مهمانیها و بالها بوده است اما بعد از جنگ با روس و رفتن وزرا بود سایه امشب درین عمارت بسته بود و مرثالیها کما هون و مسیو و بهمه صاحبنصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس و وزیر دول خارجه چون صاحبخانه بود دست با و داده در باغ و اطراف کاشی کشتیم توی باغ چراغان آتش بازی خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد روزی رفتم بگردش و شن که سمت جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سوم در آنجا خیا با نهادند و چها و جاهای با صفا ساخته است از بولواره پرس اوژن و از پلاس و شاکله و از پلاس سبئی گذشته رفتم از دروازه شهر پرون دروازه های شهر پاریس مثل دروازه های ایران نیست که در داشته باشد درش از بجز آهنی است خلاصه از کالسکه پایوه شده رفتم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردم

دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد و یک ذرع هم خاک زیر (فصلنامه) بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود و نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر اجزای یک اندازه و بالای آن لبه است از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ تراش گذاشته اند تا دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پارس همین طور است این قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیب که سی سال میشود ساخته اند بر کشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریچ رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآید رفتم بسیار جای باصفائی بود کل و گیاه زیادی داشت خلا از پل رفتم جزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از سوتونهای سنگی و غیره روی تخمه سنگی ساخته بودند و زیر آن را مغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار برنی آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب میریخت پائین بسیار باصفا بود و قدری آبجاشنیتیم چند نفری از فرنگیان و زنهای آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتم توی همین جزیره همه آنجا نه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته بودند و قایق آوردند سوار شده قدری کشته رفتم به تخمی که کالسکهها بود بیرون آمده سوار شدند و از روزه دیگر از بولو وارد و دو مسینیل رفتم نهر ل در کوه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم آب منظرها هستند معلوم شد جزال باژول مدرسه خواهد بود بر حرم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه شدیم یکی از کیشیان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه حشر و آباد و مینه آذربایجان معلوم طفل کا تو لیکلی آنجا بوده است زندهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجبی دارند کوش قیل خیلی بودند و در حال خوبی مراقب تربیت شاگردان هستند این شاگردان با شش مرتبه هستند و در سنه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یک درجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله الی و خردباد و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند از اطفال یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان جنایطی کلسازی

و غیره دخترها کلهای خیلی خوب میسازند یکدسته کل بسیار خوب بیا و کار بیاوانند بعد از دو  
نفر بچه چهار ساله را در کمال آدب و خوبی در مراتب پلهای شجته اطاق تعلیم خانه نشاندند بودند  
پسر زاده که مقلبه آنها بود آواز و تصنیف برای مدح و رود ما بشعر فرانسسه یاد داده بود که اطفال  
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت  
پرستاری اطفال آسجاده شاکردان خوشم آمد معاودت کردم شب رفیقیم در سیرکت انقدر با بریا  
عجیب از اسب بازی و غیره در آسجاده شده شد که عقل حیران ماند مثلاً یک اسب جلومیزی نشسته  
غذا میخورد اسب دیگر میرفت و شمال سبد شراب و غیره دهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب  
دیگر با دستش خمره میچرخاند معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد میگفت بمیرمیر و همچنین سایر  
اعمال عجایب که بجهت از مردم میسازد همه روزه در منزل از کل شکل مارا میساخت حوصله غریبی داشت  
ای صبح از خواب آفتاب کار میکرد صورت مارا بسیار خوب از کل میساخت بعد از مر مر خوابها  
از کل کل است مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از  
یک یا دو روز بسیار بعد از آن از مر مر حجابی میکنند صورت مارا از قرار یک میگفت بعد از چهار ماه  
اطمینان خاطر فرستاد و در پارسی قوه خانهای متعدد دارد اما از قرار یک میکوبند دو قوه خان  
که در سجاده از رقص و آواز نسبت بسیار مجتهد است تا که کافه نشانی است آن میکوبند مثل ما شاخه  
جاییست میان شهر نزدیک بهم هستند در حمت زیاد دنیا بانهای خوب دارد هر شب عراج  
روشن میشود از اوقات خوب شروع میکنند بوزیک زدن صندلی یاد می چیده اند مقابل  
نشین مردم عمارت فیه خانه است مقلد خواننده رقص بند بار آدم باز و غیره جلومردم  
نوجوانان میرند زینوا ساند آدم باز غیر غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد  
برگ بدین سنات و حسابان مثل انیکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین  
اطفال است تا با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینهارا بطوری وی دست  
و نازنی میدهد و چون میآید از باز روی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را به غیر

سرمایه وی انگشتها برده چرخ میدهند و به او میا نازد و میکند و آنها هم روی سر و دست و پای این (فرانسه) مردطوری معلقه تا بمرند که بنوشتن می آید البته سچه را که به او پرت میکرد پنج شش ذرع بالا میرفت در رو  
 بهو معلق زد باد و پار زمین می افتاد اگر چه سن خودم هتوه خانه رفتم شنیدم و دود سیرک دیدم این سیرک  
 تا بتانست سیرک زمستانی بهم هست که مسافت زیادی دور تر از اینجا است همان خانه های متعدد  
 بسیار خوب در پاریس است که اندوه نعل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است  
 از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این همه ساخته موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز  
 حاضر است باغی در پاریس است که همش را با بل میگویند باغ بسیار خوب است هر شب بار است  
 در می در و محکم از این از بر کس که داخل میشود پنجره های میکند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد  
 شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود و چنان باغی خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی  
 ساخته اند در دو وسط باغ کلاه فرکی جایست که موزیک میزنند هتوه خانه و اطاقهای خوب  
 پر چراغ دارد در نه های خوشگل از بر قبیل زیاد اینجا میرود جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لند  
 است اما هیچیک بنظر ما نه سید جمعیت پاریس را قریب چهار کرد و میکویند در پاریس خبر سید  
 از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده ما ندیم و عم  
 و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان اسبهای غریب قوی هیچک که دست و پا و سم آنها مثل  
 فیل است و بار زیاد میکشد خیلی دیدم که بار آد های بارکش بسته بودند در فرانستان رسم است  
 که هر خانواده همه بزرگ لباس می پوشند مثلا چهار بر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب  
 رسمی است روز شنبه مسیت و سیوم شهر جمادی الاولی از پاریس حرکت  
 بشهر ویزون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال اکا هون ویز  
 دو لحاظ هم سفر کپیر استریمو بود رئیس دانشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل علم  
 همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال اکا هون وزیر دولتی را در جبه صدر اعظم در کالسکه ما بود  
 از بولوار دایطالیا و مون مارتر و بولوار دشا تو و عبور شد از میدان باسیل و غیره که ششم صحت  
 ۱۵۲



زیادی بود و هوا هم گرم تار رسیدیم بجا جنوب بیاده شده قدری در اطراف کاشیتیم زن مرد  
 زیادی اینجا و غیره آمده بودند میو و سبزی را که در عهد ناپلیون سوم خبر و وزیر اوریش مجلس میل دنا بوده  
 و حال اوریش راه آهن جنوب لیون و دیرژون است مارشال معرفی کردند و تا دیرژون همراه ماست  
 خلاصه بعد از یک ربع ساعت نشستن بکالسکه سنجار داخل شدیم کویا همان کالسکه‌های بود که از شهر بونج  
 سوار شدیم را دیدیم و یاریس از نظر غایب شد رفیقیم رو به دیرژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها  
 همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن درخت آباد می پویسته بود و رودخانه‌های کوچک و بزرگ و دره  
 و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفضیل اسامی شهرها و استانها بیوننا از پاریس الی دیرژون ازین قرار است  
 مونتور و لاراش و تونز ارسبی ویزون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت  
 شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ عرفی رسیدیم به دیرژون حاکم  
 شهر که حاکم گت در است سمش لیون دو ناسان بانامیتس و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند این  
 حاکم از جانب مرشال نگاه است نامور شده است این مملکت را *Le Bourgoigne*  
 بورکن میگویند یک قسمت از بورکن کوت دوراست که پای نخستین دیرژون است حاصل انکور درین  
 مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است همه دنیا میبرند هر کس آن صحرا و تپه‌های گستان  
 ملاحظه میکند که این همه انکور کجا صرف میشود و ارد شهر شده از کوچهای تنگ گذشتیم این شهر را در  
 جنگ آخر دو مرتبه قتل و پروس گرفته و داخل شده و انواع ادیت با باالی اینجا کرده جریمه زیاد  
 سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و پچاره با معیوب  
 شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن ساخته است برج بلندی  
 هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است  
 لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه مملکت خود منضم کرده که هنوز جز آن دولت است  
 چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک نشان  
 خانه داشت که حالا بسته بود رفیقیم سنجانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بود و ندباع کوکلی

در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خردل خوبی در این شهر عمل میآوردند

روز یکشنبه عیبت و چهارم امروز از دیرن برژنور فیتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد فیتیم کالسکه الی کا صدر اعظم و حاکم پیش ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر جلوه از نظر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است

تسانی ماکن بوخ امبرویو کوز بلکارو که آخر خاک فرانسه است تا امبرویو همه راه صحر او دره و تبه کوچکت بود از این اسنایون بعد کوبوها و درهای بزرگ افتادیم که رودخانه رن از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لپون و غیره رفته در مرسیلیا بدریای سیفید میریزد بخش از کوه سن کوتا رالپ است بهانه آبی که داخل دریاچه میشود همان هم خارج شده موسوم بر ورون میشود خلاصه نهار از توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار نهند میر از اسنایون امبرویو که گذشتیم همه جا دره و تبه و کوههای عظیم در طرفین راه و دپات و آبهای خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سو رانخ کوه پایلی که گذشتیم کمی از سو را خجا بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریا کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهها است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قلههای بزرگ کوههای ساو و اویطالیا پیدا شد خوبی برژنور رسیدیم رئیس جمهور ری ژنو که پرزیدانت است همش میوسر ذل است و رئیس مجلس شورای ای ژنو که همش اوزن بویل است با ایلمچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و زبال و دوفور که مرد نو دساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده در سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف است اینجا بود هماننداران فرانسه که اسامی آنها از فرانسه است ززال پاژول و ززال ارتور کلوئل شورن و میوبنی برسین از اینجا که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم بریزیدان لظقی کرد و جانی دادیم بجا رسن و صدر اعظم و هر دو رئیس جمهوری کالسکه رو باری نشسته رانندیم منزل ما همانجا بزرگ Hotel de Brany است ما همانجا خانه مسافتی نبود از کثرت

جمیعت امکان عبور از کوه چندان داشت با اینکه چند نفر عمده احتساب بودند باز دفع و دفع مرا  
 ممکن نبودن مرد پیر جوان بچه همه قوی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می آوردند که کم مانده بود  
 کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه  
 بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد و میدزدند بالاخره با هزار رحمت رفیقیم  
 منزل هما سخانه بسیار عالی است بالا و پایین او طاقتهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است  
 آنچه بنامی عالی در فرانکستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه هما سخانه است از جلو هما سخانه  
 رودخانه رون Rhone میکزد بسیار آب کواری خوبی دارد آبش از صفا بگوید  
 میرند جزیره مشجر کوچک در قوی رودخانه مقابل هما سخانه است دورش مشجر است یلهای متعدد و خشکی  
 دارد ولی در دو پل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل هما سخانه است شهر در  
 طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچههای سنگ فرش وسیع تمیز دارد  
 تمام عمارت پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم هما  
 نوازی دارد در کارخانههای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سارنابای  
 جعبه و بلبلهها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسیار ممالک میبرند همراهم همه  
 همین هما سخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سوئیس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارد  
 و خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در هما سخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا  
 بیایند سوای هما سخانه جانی نیست که بتوانند منزل کنند که بهای الپ و مون بلان از منظره  
 هما سخانه پیدا است بسیار پر برفت اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلند و قشنگ  
 راست حکیم طولوزان که بشهر سنت ایتن فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز  
 دوشنبه بیست و پنجم در ژنو توقف شد امره و جمیع سوارگشتی سباز سوئیس شد  
 رفیقیم برای سیر دور دریاچه ژنوه همه همراهم باد و نواز روسای سوئیس و ایلیچی سوئیس و ایلیچی سوئیس  
 پاریس و مسیود و سکی ایلیچی اطرش مقیم طهران که تازه از اطرش آمده است و سایر فرنگیان بودند

طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک بوس است بعد از آن خاک مملکت ساو و اوق متعلق ۱۵۵ سویس  
 بدو است فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلئون سیوی بر منسه با کرده آنها را شکست داد و  
 مملکت درو مبار دیرا که زایطالیسا بود و منسه با چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایتالیا داد  
 دولت ایتالیا هم در عوض جهت های فرانسه ایالینین نیز ساو را بدو است فرانسه و اکتدار کرد که  
 خاک ساو و ایتالیا دریاچه حالان حال فرانسه است و چند فرمی که از آن طرف رودخانه تهر ژنو  
 بگذرود داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت می نمود عرض دریاچه کم است بعد کم  
 عریض میشود که غنمای بعضی این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش از پنجاه الی صد ذرع می  
 چنانکه کشتی بخار بزرگ می رود سنگ بزرگ و جزیره بهیچ وجه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی  
 که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شمس ساعت کشتی  
 بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دو  
 و کپانی سویس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه میروند و میگردند و سیاحت بیغیره حمل بنا بدار و لست فرا  
 هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس  
 است اطراف دریاچه همه کوه های بلند است کوه های آلپ هم از دور پیدا است خیلی پر برف  
 و با صفا نما مختصری در کشتی خورده را دیدیم از آخر خاک فرانسه رفته از دره بهم که رود رون  
 بدریاچه میریزد گذشته بشه روی *Neuray* رسیدیم شهر سیت بسیار فنک در کنار دریاچه  
 رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تکنتک خانه داشت حاصل اینجا بهم همه  
 آنکو است هر چه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که ممکن شده در زمین زرد او ده در  
 تاک کاشته بودند نوی شهر نواری زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها مقرر داده  
 بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند محبت زبا دتما شاد است همانجا نهایی بسیر عالی دار  
 میوسر ذل پر یزدان که وطنش شهر و نیست ما را بنهار رحمان کرده بود در جمانخانه تر و کوز  
 یعنی سه تاج بنهار حاضر کرده بودند از کشتی بسا حل آمد و حوار کلسکه شده زمینهای بسیار خوشگل در

(سویس ۱۵۶) شد از اهل نیک دنیا، انگلیس و غیره اینجا باز یاد بساحت میآیند اهل بلد و غربا خیلی بودند  
 داخل همانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و یلحم که چندسیت در اینجا حیات  
 میکنند در تالار همانخانه ایستاده منتظر بودند و ارد شده دست بایشان دادم صحبت شد  
 بعد رفتیم سر میر نشستم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میر بودند پادشاه  
 هولاند هم جلومانشته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلومانخانه  
 گردش کردیم زنهای دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده  
 گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در کانی رفته چند کس بسیار خوب از دور  
 مناهای کوههای آلپ و غیره خریدم سواره کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم کشتی را دیدیم  
 طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفضیل است لوران  
 Lausanne بنون رول مورژ کولی گذشته وارد شو شدیم آستبازنی و چراغان خوبی کنان  
 دریا و توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس و خطراه آهن کشیده  
 انداماده و شهر سوون میرود دست راست دریاچه رشته کوههای آلپ و دست چپ سلسله  
 کوههای ژورا است روز سه شنبه ۲۶ ششم صبح بعد از نهار کالسکه شده از  
 رودخانه گذشته طرف کوههای ساو و که خاک فرانسه است گردش رفتیم در بین راه صیغ الم  
 مرخص شده برو دشت تورن برای تعیین مکان همراهان امر و اعتراضات السلطه عماد الدوله علماً  
 الدوله میرزا مالک خان حکیم الممالک میوریشار هم رفتند بهترین خلاصه رانده از حواله خوش نشو  
 که نشتم راه کالسکه سربالای و باج و خم بود هو اهم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساو  
 و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دبات کوچک با صفا سراه وی تپه با  
 و دانسته کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و درهای ساو و امیاید و آخر رفتیم  
 رون میشود راه سربالای با کالسکه رفتیم آخرا راه همانخانه خوبسیت نرسیده بهمانخانه من سوار  
 اسب بین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطه شده چندسپ دیگر هم از فرنگها آورد  
 ۱۵۷

بودند سایر همراهان سوار شدند معتمد الملکت با کالسکه رفت بهما سخانه ماراندم ببالای کوی  
 که مشرف بهما سخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فزنی صاحب سجا که مرد معتبری بود و اسبهای  
 خوب داشت همراه بود آنها نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد  
 راه بدی بود جنگل کو چکت در همی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی  
 جنگلها و درختها رفتم بالای کوه دریا چر زو و همه کوههای پر برف لب و سا و اوامون ملا  
 و غیره از بالا پدید بود قدری تماشا کرده بعد از شدت که رفتم بسایه جنگلی قدری نشستم بعد سوار  
 شده از راه بدی یابین آمده رفتم به هما سخانه زن و مرد زیادی از سیاح و غیره درین راه هما  
 دیده شد در هما سخانه هم بجز آب هیچ چیز دیگر نبود قدری در باغ کو چکت هما سخانه نشسته  
 و روی شستیم درین پن جاشکی و هوای گرم معتمد الملکت گفت کیشش و نایب الحکومه این محل که محل  
 بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند زن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد  
 شهر بامی شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتم منزل چنان کالسکه که از راه  
 آرام میفت دیر منزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه طبیبان و چشم  
 امروز در هما سخانه بود تل و لایه بنهار موجود دولت سویس هستیم پرزید نما آمدند سوار کالسکه  
 شدیم رفتم راه بسیار نزدیک بود پیاده شد و رفتم بالا قدری در اطاق سیادیم ایلمچی ایتالیا  
 مقیم سویس و ایلمچی سویس مقیم پاریس که آسمش دکتر کرک است و ایلمچی پروس مقیم سویس که پسر  
 کرکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه  
 رفتم سر نیز نشستم شاه زادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطی صلاهی منیای خوبی که ساعت  
 دارد و مرغی در آن میخواهد بایک تفنگی که از سلو قتون سویس بود و بزرگ کوه تفنگک ابل شهر  
 رنو پشیکش کردند بنهار بسیار طول کشید موز بجان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پنا  
 و اطرافها بودند بعد از بنهار برگشتم به منزل و ساعت که گذشت باز پرزیدان و غیره آمدند  
 سوار کالسکه شده رفتم تماشای بعضی جاها همه ابل نیز بنهار بودند مگر شانزدهای ما اول رفتم

بهار تیکه اسباب فرنیٹ و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها  
 بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت پاریس و غیره بسیار کم و محترم است معلم فرنیٹ طیار  
 تاریک کرده بعضی تخریبات و تماشاها در شیشهای الوان از قوه الکتریسیته بمانند آوار و وقت تماشا  
 چون برد بار اذاحتہ و بخر بار اجمی بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قمارچی  
 کثرت رفیقیم بعمارت دیگر بعضی پردہهای کار نقاشان سویس و غیره اینجا بود شش بفت پرده خوب  
 خریدم نقشه کل مملکت سویس که ژرنال دو فون چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق  
 بود الحی نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره دره که بهها ورود خانها را تحسین کرد  
 قدری آن نقشه را تماشا کرده رفیقیم پاپن سوار کالسکه شده رفیقیم کبرش را بی همراهی هم در باخ میلا  
 میوفاور که یکی از متولین و نجبای سویس است موعود هسٹیم باغ فروز خارج سته کنار دریا پر تو سبت  
 خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت ویلیاق رو چیلد معروف که بسته رسیدیم بخانه  
 میوفاور خانه فشنکی بود خانمنهای خوشگل زیادی از نجبا و غیره اینجا بودند قدری نشستیم قدری کشیدیم صحبت  
 شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروب بر کشیم پر یزدان و غیره اینجا ماندند آمدیم  
 منزل شب را از صدای کالسکه در عمد و باران و صدای نکت ساعتها و زنگت هما نماندیم  
 بدخواستیم دولت سویس جمهوریت بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرو و جمعیت  
 دارد و منقسم به بیست دو ایالتست هر ایالتی رئیس و حکمرانی و یوانخانه علیحدہ دارد هفت نفر هم  
 رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتواند حکمی در کارهای عمده  
 مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین بفت نفر میدهند بفت نفر هم با اطلاع و همضا  
 اهد بکیر آن کار را میکند و از آن در حقیقه رئیس کل و حکمران مستقل در بیچ ایالت و ولایتی ندارد در هر وقت  
 هکلی در کاری اتفاق کرد در مجری میشود و الا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این  
 روز نامه کنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس ندارد و بیش ازین هم لازم  
 نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارد در هر وقت جنگ باشد رعیت رستخ و منظم کرده بجنک

میرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میوانند حاضر کنند این مهفت نفر وکیل دولت  
در شهر برین قامت دارند چهار روزه خانه است که چشمه آنها از کوه سنکو مارا لپ است متعلق بسوا  
که دور در خانه معتبر از آنها یکی رست که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری روی که بدریاچه ژنودا  
شده هر دو خارج میشود روز طبیعت و مشتم از نور فیتیم بشهر تورن پای تخت تدبیر حکمت  
سار دن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با آستریر و کرفن ممالک کومبار روی و ویسی و چار فله  
محکمه کومادری لاترو صمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل اضافه کردن شهر و ماد دولت ایطالیا  
دولت واحد محترمی شده است و پای تخت خالیه اش شهر روم است که قدیمادر عهد قیصره  
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذہب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند  
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره سلوب الاختیار سنده شهر و ما پای تخت همه ایطالیا شد  
صبح زود برخاسته کالسکه نشستیم بریزدان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفتیم کالسکه بخار نشستیم تا  
بلکارو که اول خلک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از اینجا بر راه تورن و ایطالیا افتاده از  
در با و خاک ساو و اگدشتیم همه جا دره و وسیعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه  
کوبهای بلند پر برف که آبتبارهای زیاد از کوهها میرسخت راه آهن را در اینجا با بسایه خوب  
با نحت و خرج زیاد ساخته اند همه جانسک و کوه و پست و بلندیت روی و دغانهای  
پلهها از این ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری *Hambourg*  
بشامبری رسیده از حال کس لبر گذشتیم جزو ساو و است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم  
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساو و است کالسکهها ایستادند  
جمع صحنه صبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با کیفوج پیاده و کیفوج سوار نظام  
باموزیکان حاضر بودند از کالسکه با این آمده از جلوصف پیاده و سوار کرده باز داخل کالسکه شدند  
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و بر فست ابشار متصل از طرفین کوهها میرسخت  
تا رسیدیم بودان که آخر ساسیون فرانسه است در بودان مهاذران و جزایرهای ایطالیا که



(ایطالیا) که بهتعال آمده بودند به حضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سورخ همون سنی  
 که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از نمودن راه افتاده رسیدیم سورخ نسبت  
 و شست دقیقه گذشت تا از سورخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سورخ است مثل این است  
 که از منظر یکهوه البرزایران سورخ کرده از شهرستانک سردر بیاورند بسیار کابجعی است اول همه  
 شیشهای کالسکه را بجهت اینکه دو کالسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد و چند شیشه  
 انداختیم سینی آبدکاهی صدای عجیب میآید مثل اینکه اثر دانی سرعت بگذرد و صد کند و کاهی  
 این تریکی کالسکه بخار دیگر مبدد میکند صدای غریبی میکرد طرفین راه کاهی چراغ و مستحفظ راه دیده  
 نیندازم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند آخر تو نل که کم کم قطره در تقاع کوه کم میشود بعضی بخر با ساخته  
 روشنی سورخ داده اند بخرهای دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده به بخر  
 برای جوادادن باین سورخ از طرف دست چپ یک سورخ طولانی دیگری از تو نل بصحراباز  
 کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود تا همه این تو نل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تازیکه  
 و همیشه قریب بیست سال همدسین قابل فرنگستان با محتاج کلی درین راه کار کرده اند  
 نل زبفقوج شدن این سورخ مسافت از خاک فرانسه با ایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از رو  
 کوه بوده دست خلاصه از سورخ بدر آمده داخل مملکت پیمون *concord* که رسیدیم که  
 شهر تورن بای تخت است باز کوههای بلند برف با جنگل و آبشارهای زیاده در طرفین راه  
 دیده میشود کالسکه بخار باز زد و سورخ بسیار طولانی و بعد از چندین سورخ دیگر عبور کرد روی هم  
 البته از ابتدا سورخ که ششیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جابهای غریب و خوفناک مثل نگلما  
 کوه و پرکتها و درهای عمیق و رودخانههای عظیم و سیلابها که بل بروی آنها ساخته اند میکشست  
 بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیدانید بطوری هم راهها و پلها را  
 محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عجیب نخواهد کرد و رودخانه که این کوهها به سمت ایطالیا میرود  
 رودخانه پواست. و روی عظیم تا آبش سیاه رنگ و بدست این رودخانه از پهلوی شهر تورن





گذشته پایش ز راه شهر تبریز در ریای در پاتیک میریزد میرفتیم دره وسیع تر بشند آخر خلجی (ابطال) ۱۶۱  
 شد صحرا می رود رخت بود اما تا بکار سهرتورن رسیدیم آفتاب غروب کرده توانا یک ننداز که  
 پایش آمد هم علیحدت دیکو نامانوال *Victor de Sarrasin* تالی یاد شده  
 ایتالیا و نواب پرنس هو سبر و لبعده پرنس آمد و بنزد ما پادشاه که دو سال در اسپانول سلطنت  
 نموده بعد استغفار کرده بود مسومن کنی صدر عظمی میو و لیکو کنی و نوستا در بر دو خارج پرنس کا دنیا  
 پستروی پادشاه که مرد بسیار معتبر بنجیم است پهلای ایتالیا است و در فوون بحری منعب دارد  
 مردفت هم که پادشاه در جنگ دوله محمد هم غایب باشد و اناب السلطنه قرار میدهند  
 و صنیع الدوله که جلوانه بود با سایر صاحبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسه حاضر بودند  
 بیا پادشاه و شاه زاد یادست داده تعارف کردیم بعد ما پادشاه در کالسه که رو بازمی نشسته  
 را ندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیاد می از زن و مرد در کوهنا و بخر با  
 بودند که بها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج ششم مننه دار و زن کوجه که عبور میکردیم بهست  
 کوجه روم است اول میدان که بجای رسیدیم که شش سرباز است جسمه چودنی روی آب  
 وسط میدان بود که از اجدا و پادشاه است بعد میدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است  
 حجه سربازی از مرمر با پرف در وسط این میدان بود که ایلیو مبار روی بعد از آن خود شاهی  
 از دست استریه بهتر تون داده اند رسیدیم بجمارت پیاده شده ما پادشاه و فنج بالا با او دیو  
 راهرو با همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و بازینت را سکا خوش و مصداک ری کلدنهای مرمر  
 روی دست اندازها کشته بودند که از سهر کلان حده حده رخ ز بر و ن آمده بود لسیا قیستند  
 از اطافهای منعد و دور نو که ششم که همه مطلقا که روی مذکور و حتی سبکه روی و همه پذیرفتند بها  
 از پردهای نقاشی بسیار عالی و تخت و میز و صندلی و تخته و در همه کوه پادشاه همه اطافهای  
 منزل باران شان داوند و در ع کرده رفتند با هم بعد از خیر و به هرل پادشاه که در همین عمارت  
 باز دیدر فتم چند دقیقه مانده بگشتم لباس را آورد و راحت سید و سومی این شهر بسیار گرم است

۱۶۳  
ابطالیه) پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بود و محض آمدن ما بهتر آمده اند و الا هرگز  
میل نمائند آن شهر نذرند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند زمین میکنند از شهر و عمارت  
مدم بسیار همیشه بخوابیم در شکارگاه و کوه با شمس پادشاه قریب بشب سال میشود اما بسیار بائینه  
وقتی و معلوم نیست که من هستند و لیعهد سی سال دارد پرسش آمده بیست و هشت سال و دو دختر  
دارند یکی زن پادشاه پور تغال است و همش ماری و دیگری زن پرنس پاپیون است همش پرنس  
کلوتیلد *Princesse Clotilde* زن دوک و اوست که همین آمده باشد  
چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت است سه پیر کوچک دارد  
یکی شیرخواره دو تایی دیگر بن سته و چهار سال و اینها شان هر روز در باغی که جلوه عمارت است او را  
سیکر دارند و یکی از میدانهای شهر خواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی محبت رود خانه بواز  
انتهای دست راست شهر میآید از طرف رودخانه کوه و جنگل است و تکنگ خانهای بسیار خوب  
توی در با ساخته اند این رودخانه و کوه مفضل شهر است در سر یکی از اینها که از همه بلند تر است  
کلیسای خوبی ساخته اند که همش سوپر کا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر  
تا کوههای الب بلکه است مسجد میبودیها درین شهر بسیارند بسیار بنای عالی است یعنی بیوهها  
مسمول ایتالیا جامع شده بشرکت میسازند هنوز ناتمام است روز جمعه بیست و نهم  
در منزل بودیم بعد از نماز پادشاه آمدند همراه ایشان فنیتم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه  
از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد  
دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم  
فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بود و بعضی سلاهما از اجداد و پدران همین پادشاه مثل  
و غیره در آنجا بود شمشیری از ایلون اول که در و داح شهر فونتن بلوسکی از سر تیان ابطالیا که در حد  
آب بوده سنجیده بود و دیده شد شمشیری دیده شد در از تیر بطور نیزه خیلی کشیم جمیع اسلحه را تماشا  
کرده مراجعت منزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمده اند

رفتم در تالار بسیار خوبی نیز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند و نزدیک بهم میزدند خود پادشاه غذا میخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین حادثه شام نخورد و میبافت هرگز شراب نخورده ام آب سبب را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفیدشش کویا شصت و پنجاه باشد اما بسیار باغبیه است هم با آن تا سوای آنها که بون رفته همه بودند اما روز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب که با برسم یاد کاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایتالیا که مرکبات مبالغه کراف قیمت دارد و این صنعت مختصر است با ایتالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران ندارد و خاتم ایران از سخوان است اینجا از سنگها معدلی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادراست میر بسیار بزرگ خاتم تفنگهای سنگاری بسیار عالی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چو درن حصیه خاتم خلاصه بسیار با سباهای خوب بود و بصدر عظم و شاه زادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را با اتفاق پادشاه بتماشای خانه رفتم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطراف و همان اسلحه خانه گذاشتیم داخل یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشای خانه در اثر اول نشستیم بسیار تماشا خانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنجره به چراغ کار زیاد جمعیت زیادی هم بود خواندند و در قصیده نذردها بالا رفت چون هوا گرم بود پتو از دو اکت یعنی دو پرده نشستیم خواننده بود همش او برن بسیار خوش شکل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی دنیا است و شوهر دارد و دور روز دیگر صحبت خوانندگی بظرف میزد و برخاسته آمدیم منزل شهر فوران دو بیست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود

روز شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخوایتم هوا بسیار گرم بود نماز خورده بعد رفتم اطراف عمارت را شده پردهای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتم کنایه پادشاه

که در مرتبه پانین عمارتست دیدیم کتاب زیادی بود و وضع کتابخانه مثل الان طولانی بود  
 بعد بر کشته رفتم با لباغ عمارت کشتم بعد رفتم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ تومی قفسها  
 تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه کرکت رو باه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت  
 زرافه بر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی مسمیون زیادی بود انواع شکارها و  
 کوراسب و غیره بودند و حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی نویر شیر  
 نشیده بودم شبیه بشر است اما یوزمانند بسیار مقبول دیگر مسمیونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه  
 میداشتند آدم هم عیوانت نزدیک بروند زانهاش مثل بر سر بسیار بزرگ ریش زرد پنی  
 همه سرخ کونا آبی خط خط آهش مانند ریل است که از او آتما آورده اند آیدیم بمارت یعنی چون از پله  
 زیادی بجهت باید بالا رفت از باب عجبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت  
 نشستم چنانند کم کم با کجالت راحت رفتم بالای عمارت منزل خود مان بعد از دقیقه گفتند  
 پادشاه آمده در اطاق معطل هستند با اتفاق رفتم سوار کالسکه شد همه شهر را گردش کردیم چراغان  
 بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بودند زنها بسیار خوشگل دارد بعد رفتم میدان شش  
 که دوران همه درختهای بزرگ بلوط و چنار خوبست گردش کرده از کوه چاک نشستم یک کوه چپ  
 طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوه بروند خانه پومیر سد لظرف رودخانه  
 روی کوه و تپه آتشباری خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشباری برگشتم منزل  
 من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر عظیم و مبر شکار و رفیق و اجدان پادشاه که شمش  
 میوبر تولینان است رسیدیم منزل پادشاه زن محبیره که داشته مدعیست فوت شده است  
 و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی گرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زن نسان اینجا  
 بود کنار دریا رفته بود که آب دریا استحمام کند جوهری باو تعارف کرده بودم عکس خود را  
 برای من فرستاد بتوسط امو *Mrs. Akhanna* منشی خاصه پادشاه که سپه عمومی همین  
 زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار با هم با من است

دو شکار هم میگفتند زخم زده است از این زن بیک پسر وارند که در سواره صاحب  
منصب است و یک دختر که بسره تنگی شوهر کرده و شوهرش مرده و حال ابوهره است  
روزی یک شب عهده جمادی الاخری بایدارن تورن بشهر میلان برویم با  
آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رحمت پوشیده ام پادشاه آمدند شسته \*  
صحت کردیم برپوشیده بیرون پادشاه هم آمد زرش همانطور ناخوش است و لیجه دیر و زخم  
به سیاق برای پدربائی ما یاد دنا که گفتند شکاری زده اند قوی تالار است به بنیادین جنس در  
ایران هست یا نه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکار است  
که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچک است فیتیله پانین هم که سکه شده پادشاه  
هم بودند رفتم کار اینجاکا سکه منته نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با بار پا و خیره بهمین یک  
ترن بسته اند همه کالسکه هم همه پذیرا و دارد مثل کالسکه می بخار محکم روس است پادشاه  
و همه رکان و اعیان دولت اب که را بسته بودند تا زن راه افتاد معارف کرده گذریم  
طرف دست راست شهر همه کوه است تکتک عمارات بسیار بسیار تشنگ در روی کوه  
ما و در باک همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست  
دور افتاده و همه جاسحر و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت تم راه رسید  
بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولاشاخ زرت اینجا بسیار بلند است تا این  
وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران است که میخورد تا سمرقند و دیگر است مثل کندم  
خوشه بسته ایران است از آنهم آرد کرده میخورد و نوع زرت دیگر ساقه بود کندم و جراد در  
کرده بودند درخت توت ابریشم زیاد می در حوالی شهر میلان دیده شد برشته ایشیا بخوبی  
معروف است تا چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود زرد و در خانه بزرگ  
و کوچک عبور شد اسم یکی از در خانه های بزرگ دو نادر یکی سورا و خسیب در سیلو بود خلاصه  
راندیم در ننه سائننا *Sannia* قدری اسناد کهنه که حکایت در بر سه که





استریه اما و سالها هم اوسلطنت داشت و شاه زاده مکر نسیلین برادر امپراطور حالیه  
استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک نیکی دنیا شد و آنجا اورا کشتند درین شهر و مملکت  
از جانب امپراطور مننه نایب السلطنه و بعد از شکست مننه با حال جز دولت ایطالیها شده است  
خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالائی کلیسا که جلو عمارت است برخواستہ اول رفتم تومی  
کلیسا رو رکبشینه بود و جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری کشتیم از تومی کلیسا راه است  
په پیخوردیم و در بالا باو لیه قدر رفتم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله پیخوردیم که رفتم بالا تا دوست  
پله تنگ و باریک و حج حج است بعد از آن همتا همتا و پشت با جمعی و صبح دارد از آنجا باز  
بله بای خوب بسالادارد از آن بالا کو بهای الپ و سنت بر نارد که ناپلیون اول قشون فرانس  
را با ایطالیاداخل کرده بود پیدا بود کالسکهای سنجار که دو دو میکردند و از اطراف داخل شهر  
سده ویزان میفند از آن بالا بسیار صفا داشت و وارکت تر یوسف که ناپلیون اول در فتح  
ایطالیها پیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر باومی برده است و بسیار  
نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر موجه پیدا بودند تمام  
این کلیسا از مردم سفید است چهار بنبر از مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در  
صنعت حجاری است در آنها کار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده  
نشسته از پشت و رو ساخته بعضی برجسته از دیوار و بنا و بعضی واحده بدیوار درست  
کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را امپروایام  
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند تجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روز مشغول  
تعمیر و نو سازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود تومی کلیسا ستونهای بزرگ عجب از مرمر  
دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان بنبت کاری کرده اند که عقل حیرانست و آنقدر سقف  
بلند است که شخص بسناده نمیتواند درست نگاه کند منبر با محرابها اشکال خوب همه چیز دارد  
اگر کلیفر حجار قابل مدۀ العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک جعبه کوچکی از مرمر



هم که در عظیم از همه بزرگتر و در خانه او ایستاد که از شهر ورون میگذرد آب کل آلودی داشت (ظرفین)

بشر بر کام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و تهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی نمایی  
 تکنگ روی کوه ساخته مذ که بسیار خشک است کوه هم سینه و جنگل کمی دارد در سر شهر که  
 کالسکه بخار میآیستند جمیع اهل شهر با سوار و سوار و حاکم صابو بنجامان بستن ابراهام مذشر  
 چپ همین طو کوه و صرف راست آهنگه کاییکر جلگه بود و در دست و جانم کوهها و دست  
 چپ هم طمیدر شد و در اغلب کوهها حتی قله درم عمارت میزند چو ب سینه کوه بود  
 طور غلبه تا در بچه بسیار بزرگ نشانی بس که نه شده صرف من که بهدی می بود کوه ب  
 مداف پیدا چون داشتند اردو مایه نوک پذیر تا جلی بزرگ جوی بود در این کوه  
 در ایام بود عمارت زیادتی در جزیره ساحل بر اندک ایستاد و کوه بسیار  
 در باچ کاروان *Caravan* است و در دور کوهها است و در دست کوه در  
 دره چرخ خانی منسوق با سینه زین قله چرخ که یکی با سینه نه حالبا است و کوه زین  
 در باچ واقع است که از آب دریاچه همیشه خنک قله پر است و در کوهها و کوهها  
 از طرف دولت همیشه اینجا است ز قله شبکات توپ کردند از آن کوه که سینه سینه  
 قله ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع است در طرف کوه سینه و حیدر  
 با سنیانمای محکم دارد توپ ریادی اینجا است و در کوه هم پنج دیه سینه ساخته  
 رود عظیم اویش هم که از پهلوی قله میگذرد در کوهها مشرف بود است شبکات زیاد کردند  
 قدری ز قله بالا تر کوه رسیده اینجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قعه و سوار و سوار  
 و اهل شهر همه اینجا بودند بعد کالسکهها از همان راهی که آمده بودیم برگشته در قعه و شهر  
 گذشته اما اویم براه سالیون و سالیون و در داخل کوه کوه که رود و غیبی رود  
 میگذشت طرفین کوههای بلبل و جنگل کم هم رود و در ابراج کوهها کنار رودخانه  
 و دره و کوههای بلند در عظیم دره کاهی وسیع کاسی تنگ و کوه سارنده رفته عمده تر و سخت تر

و پر جنگل میشد و کاہی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میشت که از دره دیگر  
میآمد لہمای متعدد روی رودخانه ساخته اند اوایل درہ آبادی کمتر بود ہرچہ پیش میرفتیم  
زیادتر میشد درخت انکو بسیار کاشته بودند مسافت زیاد می کہ ازین درہ رفتیم بجائی رسیدیم  
امش لاکہ سرتجہ دولین ایتالیا و آستریہ است در استاسیون آنجا کلسکما اینساوہ نامورین  
و همانداران اطرائش بحضور آمدند رئیس ہمانداران شخصی مختبر و پیشخدمت بائنی امپراطورست  
منصب نظامی ہم دارد امش کت دو کرویل *Comte de Granville*  
و میوبارب مستشار دربار کہ فارسی را خوب حرف میزد قدری باہنا صحبت شد بعد نامورین  
ایتالیا کہ رئیس انہا کت پایلی بود آمدہ عرض شد نصف این استاسیون مال ایتالیا و نصف  
دیگر مال آستریہ و سر بار ہر دو دولت در آنجا ساخلو است خلاصہ بعد از درہ دقیقہ راہ افتاد  
میرفت رفینم ہمہ جا بار کوبہای بلند و درہ و رودخانہای عظیم بود و از درہ ہرچہ بالا تر  
میرفتیم کوبہا بلندتر و جنگل قوی تر میشد قوی درہا ہمہ درخت انکور با چفتہ بود زیر چفتہا سا  
بسیار خوب داشت آبادی و دیات خوب قشنگ در دامنہ کوبہا بود دو قطعہ محکم دولت  
استہ یہ در دہنہ این درہ ساخته است کہ قشون دشمن مجال است ہواند ازین درہ عبور کند  
نوب زیاد می بالای قطعہ و با سیتا ہنا گذاشته اند ہمیشہ صاحب منصبان معتبر و ساخلوی درین  
دو قطعہ ہستند ہم قطعہ فرزانواست خلاصہ اینجا معلوم شد کہ علی شہر سالبورج کہ منزل ما  
خیلی راپن کہ اگر منصل برویم فردا عصر با آنجا میرسیم خوب با ساسیونی رسیدیم کلسکہ کیست  
سخا ایستاد شامی برای ہمراہان در اطاق حاضر کردہ بودند منہم باین آمدہ نظم می کہ ابتنا  
بود و بدہم زرا لہما و صاحب منصبانی را کہ آنجا بودند معرفی کردند میو کہ سبب معلوم تو بخانہ را  
کہ سٹھ معلم مدرسہ دارالفنون طہران بود کہ محو حسن بنان سپہ سپہدار و محمد صدوق صاحب  
از سنا کرد بای خوب او بستند اینجا دیدم قدری رستپت سفید سندیہ سنت بنینش بسیار خوب  
بعد آریم نوبی کلسکہ حلاس و محو زوم ہمراہان بعد از شام آمدند راہ انما دیدم اگرچہ تاریک بود

انما معلوم میشد که رودخانه زیاده است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کو بهای بلند چنگل و ۱۷۱ منه  
 دوره تنگ و راه هم سر بالا بود و در این پن رعد و برق شدید می شد باران تنگی آمد شام خورد  
 خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شده صد و هجدهم زیاد می شنیدیم معلوم شد که کالسکه شهر البسوغ  
 رسیده و ایستاده است اهل سحر از زن و مرد و حکام و صاحبان همه حاضر شده بودند نگاه  
 غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود کالسکه راه  
 افنا و نذ باز خوابم بود و دو ساعت برخواستیم و چیت پوشیدیم در نیوقت در خاک المان بود  
 باویر *Bauiere* بودیم به صبحگاه که دم مثل بهشت بود و کو بهای بزرگ چنگل و  
 درختن سرد و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن کلهای زیاد از بزرگ و با اینکه وسط تابستان  
 بود و صحرای کوه مثل اول بهار بود و رودخانههای زیاد که از شعبات و انوب است و بدانوب تخی میشود  
 همه جا پر حاصل هنوز حاصل ایجاد و نوشته بود ایش سرد و یلداق است تا رسیدیم شهر و پنجم  
*Rosenheim* که از شهرهای باویر است و از اینجا با پای تخت باویر که مونیخ است  
 با شهر البسوغ که منزل است راه مساویست که تا برکت ازین دو شهر کی ساخت و نم راه است  
 قدری کالسکه ایستاده روی بسا البسوغ روانه شدیم همه جا از جاهای به صفا و جنگلهای کاج  
 گذشته از دریاچه با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستایون شهر تروستن جمعیت  
 زیاد می بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوپی از  
 آنساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بهاداد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت  
 این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رودخانه ساتر شدیم که سرحد دولت استریم بود  
 متصل شهر البسوغ است از پل گذشته وارد کار شدیم اهل سحر و سر بار نظام حاضر بود  
 شهر خوب خوش هوا ایست در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد  
 ناپلیون سوم با امپراطور حالیه مننه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی  
 دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبست بسیار قدیم میدان کوچکی

در جلوه دار و حوض سنگی با فواره بزرگی دارد و از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد  
 کعبه و همانجا در دور میدان است اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول منسب بود که هم  
 آینه و لبلب میگویند از میلان بسال سورخ و نیست و پنجاه فرسنگت بیشتر بود که  
 در بیت و سده ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا \*  
 سلطنت میکردند و همین عمارت که منظر داریم از بناهای آنهاست که بی چنگل و سبزه  
 تزیین شده واقع شده که سز آن که عمارت و قلعه سخنی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای  
 حوض شهر ساخته اند و دیوار محکم در وسط کوه کشیده اند یعنی یکت رکت سنگ بزرگ است که این  
 دیوار درون آن سنگ ساخته همانجا نمای خوب درین شهر است بخصوص یکت همان  
 که در آن دورت میگویند امروز در سرحد ما و پروا طریش قلعه دیده شد که توپ انداختند  
 مستتر بوفسند بعضی مجوسین بولوتیک راهم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه سوم  
 سنه ۱۰۰۰ با قدرت بشروین پی سخت استر با صبح بر خاستم و رز و یکی شهر جایست  
 معروف به شوهر و آن که همیاعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است  
 لغت شوهر زن بزبان المان یعنی چشمه صاف موارکال لکسیه ای شده را ندیم شاه زاد باو غیره  
 هم مشبب آمدند هو قدری گرم بود از شهر گذشته حیابانی بود سایه داشت همه جا کال لکسه  
 از جنبه برفت تباع و عمارت رسیدیم در اینجا بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدم  
 چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگت ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از  
 چنار ایرانست اما در برکت تفاوتی ندارد خلاصه وار و باغی شدیم گلکاری و چمن بوژن  
 و مرد شیخ و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارت دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد و در  
 کوهی واقع است پر چنگل و بنر چمنهای خوب چشمهای آب صاف معتدل دارد امنه که همها بیرون می آید  
 در سر بر چشمه یکت جانی مثل عرض آبشار و پابون *Pavillon* یعنی کلاه فرنگی ساخته  
 که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنرهای عرض میریزد آب سرد کوار ایست مایه غل آلابی ایران

آنجا زیاد توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجایهای بسیار خوب رسیدیم که باندرسته  
 چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را  
 جبهه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش بهفت بیشتر که بزبان فرنگی رو بنینه *Robinet*  
 میگویند پدید شد بهر شیر که میگرداندند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست  
 مثلاً یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن  
 که باز می باز میگرداند آب زیر تاج پر شده تاج را کم بلند میگرداند تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه  
 میرسد باز کم که پائین میآورد با اختیار خود شخص است اگر بخواد بیست ذرع هم تاج بالا رفته  
 پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بچند درخیا بانهای ریخت ریخته و اطراف  
 و الا نه مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیا بان توی ریخت همه  
 فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیه منبع فواره ها را باز میگرداند  
 از اطراف زمین و خیا بانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میداد خیلی  
 تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند بنوی  
 اینجا سرد و بیلاق است دیگر یکت شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته  
 در آن طرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر بر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصند  
 خرس بازی میدید یکی سوار کالسکه است میرو یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد و همه وضعی زیاد  
 ساخته اند این دستگاه هم باز در آب چشمها بکرت میآید چچی و شیر می با اسباب کوچکی دادند  
 که مادست زده اند مردم این شهر بکرت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا  
 داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر و لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاکت  
 پشت را محازی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده  
 بدهن لاکت پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن  
 این دو لاکت پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است



باز که دست بر میداشتم مثل میل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود و دیگر در بغل نهد برای نمونه و  
 متاسا و بازی کارخانه چینی سازنی و خلاصی و چرخ چاقو تیر کنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای  
 کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها  
 از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار کردش کردیم و چون  
 باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بون زیاد از آن نگوئیم تا شما کنیم حجت  
 بشهر کرده یکت راست رفتیم بکار قدری در اطاق منظر شده بعد رفتم تومی کالسکه بخار تا دین  
 باره آهین هفت ساعت راه است صدر عظم پیغام فرستاد که حاکم سالبورخ میخواهد مرخص  
 شده بود و درخواستم دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد از اندیم این  
 راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین را همه تپه های قشنگ سبز و خرم و جنگل بر سر و کاج است  
 بعضی تا به که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل فونی چپهای سبز و جنگل عالی داشت  
 اما طرف دست راست مسافت زیاد می بود بهای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه  
 و درهای کوچکی آبادی حاصل بر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود هوایم  
 معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآید در استایونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلی و سر  
 باز نظام با موزگان بودند در شهر لنگر که کالسکه ایستاد دم استایون زن و مرد زبادی  
 جمع بودند پایین آمده قنون را دیده بعد رفتم تومی اطانی که برای من معین نموده و نهار حاضر  
 کرده بودند اینجا زنه های بسیار خوشگل داشت مملکت مننه در حسن و معقولی سر آمد به مملکت است  
 خاصه هم بان که نهار خوردند بکالسکه نشسته را ندیم حالت صحرا همه جا بهما نظور بود که نوشته  
 شد بلکه بهتر شهر کوچکی رسیدیم که همش با لباس *Kammell's* است قدری اینجا  
 گذریم رودخانه عظیم و انوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد  
 دور رسیدیم بعد از آن شهر شهر من یولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا  
 و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیهاست بسیار جای خوب خوش مطری باید باشد هر چه  
 ۱۷۴

نزدیک شهر و نینه میشدیم شهرها و آبادیها بسیار خوب و عمارات بیلاقی عالی در درها و آستانه  
 کو بهای جنگلی و جابهای باصفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود و در خانگی خوبی در راه بود  
 نزدیک غزوی رسیدیم با شامیون پانزنگ آبخا کالسکه ایستاد و جلحضرت امپراطور منته دم  
 در کالسکه ایستاده منتظر بودند با تو آب و لیعمد و شاه زادگان که تا دو فرسنگی شهر با استقبال آمده  
 بودند پائین آمده دست دادیم امپراطور فرانسوا ژوزف *Francois Joseph*  
 است که از خانواده بابسبورخ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است همش فرانسوا شارل  
 سنس شصت و پنجسال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کت دو بلکار د بارن شلختا شترجم فارسی  
 که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از  
 تعارفات آیدیم کالسکه بخارجین بودم و امپراطور و صدر عظیم و میزرا ملکم خان و بارون شلختا  
 و کونت دو بسکی وزیر مختار منته مقیم طهران و کونت کرنوین هماندار را ندیم منزل مادر نصر  
 لاکسا بوریع است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است شهره بن خلیج مسافت دارد  
 منزل امپراطور قصر شونبرون است که شهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت  
 شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسا بوریع چند خانواری مانند در اطراف قصر بود  
 خود قصر عمارت مست مربع دو طبقه میان عمارت حیات و میدانی کوچک دارد همه نظای قدهی  
 عمارت بهم راه دارد شاه زادگان و علماء الدوله و جنگلی جان وزیر فراید خدیری وزیر ناویج  
 در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی ماچنا بانامی خوب و دریاچه و رودخانه کوچکت در جلو  
 همین عمارت است خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم همه زحور ارکان دولت  
 خودشان را معرفی کردند اول لیعمد دولت که سن چهارده ساله است و همین است میسر  
 هم دارند بسیار پیرمردوب با تربیت سیرین خوب است و دولت تبار عویزانه شده  
 زادگان است و کوئی ویکتور ایضا از شاهزادگان و کنت اندراسی صدر عظیم و معتز باوسایر  
 وزرا از نظامی و قلمی بعد از ما هم صدر عظیم و شاه زادگان و غیره را معرفی کردیم بعد از امپراطور

شاهزادگان و غیره که پیش برین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدم  
روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون بیازدید امپراطور باراه این  
جماعت را هست بعد از قری نشستن و صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردم  
روز پنجشنبه پنجم صبح برخاسته نهار خوردم هوای بطوری گرم بود که پروین فتین  
تکلیف بود حکیم پولاک که قدیم در طهران محکم علم طلب و چند سال هم حکیم ابائی محضه من بود بخود  
آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال آدم خوبیت قدری پریشده زن گرفته جنیدی بمهر رفته بود حاج  
دروین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم منم بزرگی دیده شد مثل  
رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد در چپه بود ما بی زیاد داشت قدری مان نخواستند  
ما بهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دوست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند  
باغ و چنابانها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریا  
چه جزیرهای خوب بود قازو حشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی تماشا  
آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه کردیم عمارت کسبه لب دریاچه  
است که از قدیم ساخته اند قطعه محکم چینی دارد آتش عمارت پهلوانان است میلهها دارد که  
سرهانها آدمهای مغرضی و خروس و غیره است درهای آبنی محکم دارد بدینها این عمارت و قطعه  
بعمارت دیو باو جادوگرها و اجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده دست از چپ  
درد اخل شده با طاقها و دالانهای غریب رسیدیم بهرا طاقی و راهروی باریک در آن  
داشت بکت حامی تاریکی بود بسیار مهیب کرک مرده را مثل زنده با پوست و پشم  
روی سکوی گذاشته بودند شخص چینی را از مقومی ساخته نشاند و مثل مجوسین زنجیر کرده  
بودند و زیر این اتاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این مجوسین حرکت  
میکرد اگر شخصی تنها دلی جنم در آن جای تاریک این حرکت مجوس را ببیند یقینا وایه میکند  
جانی زیکر دیده شد مدور و مسقف که محبهای مرمر بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان

مملکت استرید را ایستاده گذاشته بودند خوب تجاری کرده بودند بعد دیگر هر چه طاق از کوچک (۱۷۷) و بزرگ و بالا و پایین دیده شده همه بسیار همیب و دولتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین طور باید باشد طاق دیگر می که اسلحه پهلوانان را که همه از این است با دهمای متقوایی پوشانند و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوار یا او نیخته بودند اطاقهای تو در تو می همیب یا داشت مثل طلسم ز کوله بود و دامه و شامه جادو که در افسانهها میگویند آسجاده دیده میشدند خلاصه بعد از گردش مراجعت بجمارت کردیم صدر عظیم و غیره که با کپور زیویون شهر رفته بود از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز من لول بعد نیم رفته قدری نشستم صحبت با ولیعهد با وجود صفرن بسیار با تربیت و دل سپ جو انگست در دولت از پیر طور خوب یادگار است - روز جمعه ششم امروز بعد از نماز بعضی از شاه زادگان بمنه بدین مآند که اسامی آنها ازین قرار است میر یاد ستاه سابق بانور که حالا با پدرش در مملکت بمنه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است همش ازین است او کوست یکی از شاهزادگای باویر همش از نولف دیگر از شاه زادگای ساکن و میاد همش بر ما دیگر از شاهزادگان و در تبرج همش ما که نمیدین بعد از نماز صدر عظیم دولت استریر کت اندر بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از ولایچی کپور دولت کفلیس که همش بوکنان است و بعد ولایچی کپور دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده را دیدیم برای قصر شونبرون که شمار ارحمان رسمی در سر نیز امپراطور رسیدیم بجای آسجانه پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر بود سوار شدیم شونبرون قصبه است و خانهای آن وصل نجابهای پیرون شهر وین است چند از شهر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوادش کمتر از ورسایل و پستد ام برلن است جلوعمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله تومی دالان عمارت رفت امپراطور پایین پله غنظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل طاق شدیم شاه زادگای بمنه و المان و برادر امپراطور و غیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عذر خواهی کرد مد که چون پسر دوم

پادشاه هولانده که اینجاست اورا هم بشام وعده خواست ارسیده است ازین جهت  
 سر میز رفتن دیر شد قدریکه گذشت پسر پادشاه هولاندهم رسید اس الکسندر است رفیقیم  
 سر میز بنهم بودند این تالار سفید کاریست قدری هم کج بر می و مطلقا کرده اند سفش هم نفاکی  
 است که گویاروی کج نقاشی کرده اند همه اطراف و تالار ما ساده است چندان اسباب کج  
 از بردها و اشکال و غیره ندارد بعضی پردها از سر کزنت ایام سلطنت خود این امپراطور و مار  
 ترز و غیره دیده شد جلوان تالار باغ است کلکاری و چمن و خیا بانهای خوب دارد همه  
 برکت در حمان طرفین خیا بان را با فنجی چیده مثل دیوار بنر ساخته اند آخر باغ تپه بنر بلند است  
 تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف باغ است پایین تپه قوی باغ  
 حوض است فوآرهای بلند میجدمانه همیشه بلکه هر وقت بجا آیند بنهار بازار میکنند نام خوش  
 موزیک میزند بسیار طول کشید بعد از شام رفیقیم با طاق دیگر استخاضی که سر شام بودند همه  
 ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرسش موهین لوه *Hohenlohe* هم که از اکابر در  
 خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبست آنجا بودند نشان صورت خودم را  
 که مشکل الماس بود بولیعهد دادم بعد سوار شده رفیقیم همراه آهن بمنزل فتمه خوابیدم شب  
 باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زینهارا تر کرد روز شنبه برفتم  
 امروز باید برویم بشروین و تماشای کپوزیسیون صبح برخاستم هوا بواسطه باران دیشب  
 و ابر امروز که از فضلات عینی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شیده  
 و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رحمت پوشیده سواره شده رفیقیم  
 همه همراهان در رکاب بودند باراه آهن تا شهر از یک ساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود  
 هوای خوب چمن سبز کلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیاد و نومی حاصلها بود نزدیکت شخم  
 رسیدیم چون شھردین در کودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر بد نیست بطرف  
 شهر تپه و کوههای تو برون است شهر در پای آن تپه باد رحل بسیار کودی واقع است همین

جهت هوايش در فضل باستان گرم و بدست قلعه و حصار و خندق هم نذار و بواسطه  
 كودى و وسط شهر از اطراف شهر كه داخل ميشوند كوچما همه سرازير است رودخانه و انوب از  
 کنار شهر ميگذرد يك شعبه از رودخانه را هندستى ساخته داخل شهر كرده اند از رود سن پاي  
 بياره كوچكتر است كشتى بخار بسيار كوچك در آن حركت ميكند آب اين رودخانه هم خوش ذويت  
 اهل شهر مشير آب خوردن نداشته و از خوردن آب و انوب كه بگشافت از شهر ميگذرد  
 اغلبى ناخوش ميشده اند حالاً امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانههاى برى كوهها  
 چشمههاى عظيمى كنده بشهر مياورد و مخارج زيادى كرده هنوز هم تمام نشده گفتند بسيار ديگر  
 تمام ميشود جمعيت شهر و نيشنصدهزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان و غيره  
 دم كار حاضر بوده پياده شده دست با امپراطور داده سوار كالسكه اسبى شده همه حاضر نوى  
 شهر و بولوروى كه تازه ساخته اند و از پهلوى عمارت بلودر *Belvedere* كه  
 عمارتى قديمست و حالا پردهاى نقاشى آنجا كاشته اند كه ششم و از نزديك ارسانال يعنى جانبكه  
 اسباب تورخانه ميكند از كه ديوار بزرگ و بروج داشت عبور كرده و از پل شعبه رودخانه  
 و انوب گذشته وارد خيابان طولانى كه طرفين آن اشجار قويمى داشت شديم كه راست ميرود  
 بعمارت الكپوزيسون طرفين خيابان همه باغ و سين و چمن است قوه خانههاى قشنگ از چوب  
 ساخته صندلى و چراغهاى فانوس كا ز يادى بود تا رسيديم بنزد يك الكپوزيسون از اول صخر  
 تا آنجا همه جا جمعيت بود اما بواسطه شهرت ناخوشى و باد گرمى هواى شهر از معتبرين شهر همه  
 به سيلاقات رفته اند و در پايون كه عمارت مخصوص امپراطور و در خارج الكپوزيسون است  
 شديم ميرنار حاضر بود سر ميرزفته نما خورديم بعد از نما با امپراطور رفتيم با الكپوزيسون صحر  
 بزرگيست چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار كنجيد در و در بسيار بلند و سيعى است خيلى باى عا  
 با تماشاى مست پله و راه هم دارد كه مردم براى تماشا بالاي آن ميروند همه اين اطاق مدو  
 و بازارها و غيره از آهن و شيشه و آئينه است از اين كنجيد بزرگ ساير بازار با مشغبت

(منته) به طرف اطراف این بازار هم مدور است و راه آمد شد دارد و باقی بسته است و زیر  
 کسب بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میرحیت جمعیت زیادی قوی کسب میسوز  
 بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاها می مخصوص داده اند مثلا  
 دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از  
 این طرف همی ساقه فلان در حنت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برکت خشک  
 آبی یا فلان جوان و سگار یا مرغ در فلان محال شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه  
 است از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچه های پشمی ابریشمی آینه بلور  
 اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول  
 ترکیه مش روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریس جا و اسباب زیاد دارند دولت  
 هند و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند این  
 بازار را با همه اشخوری که درش کردیم تا رسیدیم بجایکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود  
 آنکه سه ماه قبل ازین علم شد که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و  
 اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری اینجا ایستادیم  
 چون امپراطورین ما خوش و در سلیاق است امپراطور محو استند بر وند سلیاق و دواع کردند  
 در حتمه ما دوباره همه بازار را کشه کراند و کت قطنین برادر امپراطور روس در بازار  
 را بسیار شاهزاده خوبست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری حال  
 را از او پرسیدیم بود غلت را پرسیدیم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطر  
 گرنه رفتم اینجا که کتی کتبی دیگر محو استم بروم زمین خورده پامیم زیاد در داده است  
 معانی هم بدو حسی صدر هم خورد بود خلاصه بعد از اکیسوز سیون پرون رفته عماراتی که نمونه  
 ازت است همانکست ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی بانساره بلند از  
 معنی یک عمارت و قوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفیقیم بعمارن ابران حیدر علی خان  
 پله محور دیکفر بنا استاد همچون نام دیکفر بخار با آنکه سه ماه بود که نامور بساختن این عمارت شده  
 بودند بسیار خوب از جمله برآمده باین زودی بهمی عمارتی ساخته اند خیلی جایی سخن بود بخار  
 و بنا حاضر بودند بنا زبان نمان راهم درین سه ماه خوب یاد گرفته است این شیء را بخت ما  
 شهر سیمینیم رئیس اسپوزیسون در حضور ما بود بعد رفیقیم بنا بامی دولت عثمانی و مصر را  
 تا آنکه که رسد از کما لسه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته در عمارت  
 سیمین یا شوی بس برآید آنچه که از کما رسد سیمین سوار شده بمنزل آدمیم الحمد لله  
 لغاتی بسیار خوش آمدت خج این اسپوزیسون از دوست است بهت کرد و خرج کرده  
 اند بعد از سه ماه دیگر که برچید میشود از قیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده  
 میشوند سه گوردینیم پدر دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند  
 از آمدن دولت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت بر عیبت و دولت میرسد این امیر اطو  
 تجاوز از نسبت دسه سال است سظنت میکنند فردیناند *Ferdinand I*  
 اول که عمومی این پادشاه است امیر طور بود از سلطنت استغفا کرد و حالا هم زنده است  
 هشتاد سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگتر است زندگی میکنند  
 سلطنت به برادر او که پدر امیر طور همیله است میرسد از آنجا است خصصت را او به  
 پسرش و پدر هم هنوز زنده است رستمانا در وین است تا ستان ریسل که بلافق  
 میرود حالا آنجا است روز یکشنبه است همیشه امروز کاری نداشته عجب بی  
 با کما لسه در باغ و باقاین در دریا چه خیلی کردیم صدر عجم و مبرزا مالک خان هم توی قار  
 آمدن خوبی بمنزل رفیقیم صنیع الدوله و محقق رفته بد شهر باد که یک فرسخی این شهر است در  
 جا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برزی بعضی مرضها خیر رافع است بخصوص برانی خوب است  
 و غیره درین فصل ما خونها برای معالجه آنجا میروند روز دوشنبه هم جماعتی بنام



امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشار کرده اند و بعد از شکار بقصر شو بزون برای شام خورد  
 طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفیقیم تجارت و قصه بهیرون از کالسکه بخار پیاده شده  
 بکالسکه ای سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشار گاه ما هم رانده از دبات ییلاقی شهر و بنا  
 که شقیم این چندوه که شمرده میشود ییلاق ابل شهر است بعد از شو بزون ده هیزن در ف بجه  
 هیت زن بعد از که شکار گاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و هما خانه درین تا  
 زیاد است راندم تا از آبادیها گذشته بخیا بانی رسیدیم طولانی طرفین چکل سختی بود بعد رسیدیم  
 بجائی که دور چکل را تخیر کشیده بودند بخیر کنان سخت میزند رنگ بلند نادرای تخیر خوبند  
 بر تخمه تخم طباب چنار چوبی داشت که تخیر نکیه داده بودند بسیار خوب چیرست بری باد  
 خالصه دور جنگلها را بقدر دوفه سنگت بخیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم  
 امپراطور پیاده با شکار چپیا اینانده لباس تکاری پوشیده پری بجلاه زده اند و قره بقره  
 که از تخمه شل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برک درخت کاج پوشانده اند  
 بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشین باین طور ساخته اند در بریک سه  
 چهار تفنگ کلوله زنی تیر پر با کلوله زیادی گذاشته و در بریک هم دوسه نفر از اعظم  
 نشسته اند که تیر عبیدارند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور  
 و دیگران پیاده رفیقیم تا رسیدیم دم که که از همه بالاتر و پیشتر بود که برای ما مقصن کرده بودند  
 پائین آمده رفیقیم بالای تخمه ایستادیم امپراطور بگفته پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور  
 که در کله ما بود پر کرده مستعد شدیم بشار امپراطور که از ابل جاکت و همش کونت ویرین است  
 مرویت بنفاد ساله و از یریری کوشش سنگین و چشمش که نور شد نج بود قدری صحبت از شکار  
 های ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تخیر زیادی کشید  
 بودند آن تخیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تخیر بود از اینجا که  
 انشته بودیم تا تخیر و بروسی قدم بود در می از تخیر بالاتر از جای من قرار داده بود

برای دخول خروج سگار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بعد چهل پنجاه نفر از جنگل سگار (۱۸۳)
 بار انده دسته دسته که هر دسته بقدر نسبت الی سی سگار میشوید از در این تجرید حاصل
 میکنند یک دسته که داخل شد آنده از ده قدمی تفنگ چپا میکند و بنامی شلیک میکند آنده
 و متصل آنها را با کلوله میزنند اگر درین که نزدیکند در کوه دیگر بهمین طور تا آخر که راه زیاد
 این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارد همه کشته میشوند بهمین که
 متفصی از اینها نماز دسته دیگر را داخل تجرید میکنند این دسته را هم بهمین طور قتل میکنند
 چند تیری هم من انداختم این سگار با از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند و دسته دسته
 که داخل شده کشته شده خلاصه سگار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امیر طور آمدند با هم سوا
 کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفیقم عقبه بلرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
 بلرون گردش کردیم حیواناتی خوب دارد در خنهای بلند محبتهای مردم خبا بانها کشته
 اند تیره در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راه چوخی دارد از تیره که بالا رفیقم باغ وحشی دیده
 شد مختصراً تماشا کردیم فیل کرگدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
 عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتم بعبارت رفیقم سر میر
 شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه سگار رفیقم منزل امروز صبح کور دیلو مایکت
 وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود بویکوف *vicomte de jonghe* وزیر مختار بلجیک میو
 جی *M. Jary* وزیر مختار انازونی کنت دور و بیلان وزیر مختار ایتالیان و وزیر مختار روس
 سه شبته و بهم امروز عکاسی آمد چند شبته عکس ما را انداخت قدری در باغ تیره
 شخصی تلبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میان آورد
 و با تلبه پرون میرحیت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت باشد سه شبته
 سوراخ میکند و هر اسبابی هم باز زده توان مهمت داشت کفتم چند دستکاه خریدم بهر این

بیورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفیقم بهتر همه شاه زاده ها و اگر می ارشید ممتا  
 بودند غریبی بخار شده بر سیده پیاده شدیم امپراطور بتماشا خانه رفته بودند ما هم رفیقم بتماشا خانه  
 که او برای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشا خانه پیاده شدیم امپراطور  
 ای بیایساده بودند دست داده با اتفاق بالار فقیتم امپراطور چند نفر از شاه زاده خانم  
 مارا ازین قرار معرفی کردند *شیدوشس الیراب* *Stukuburussu Etizari thi*  
 که زن شاد و زود بیان است ماری ریم *Ilane renure* پرسن و توافیل  
*Purussu de fannalle* که زن پسر لومی فلیب و دختر پادشاه بر ذیل است  
 پرسس کبورخ که دختر لومی غلیب و زن شاه زاده کبورخ است رفیقم در لوزسط نشستم  
 این شاه زاده خمه در دست راست و چپ و صدر چشم عقب مادر شاه زاده بای است  
 و المان همه بودند اضا فاما تماشا خانه بسیار عالی است امپراطور حاله خیلی درین تماشا خانه  
 بنائی کرده اند پنجره است سقف بلند و وسیع خوبی دارد با چراغهای کاز بسیار خوب از چهل  
 چراغ و غیره جمعیت زیادی بود پرده بالارفت انقدر خوب بازی در آوردند و در قصیده  
 هموزنک نوند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشا خانه هم هر دقیقه طرح و رنگ  
 دیگر میشد همه پارچه های خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و فرض  
 تغییر میکرد و اسباب جادو کری و دیو و اجنه و پری بطور می نشان دادند که عقل حیران  
 دختر بای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه همه نانه میخو است خوب کند عکس ماه  
 برود خانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی بکدرخت قوی شکسته  
 مثل این وی رودخانه افتاده بود پری را وی آن میرقصیدند اجنه آمده دیو هامیرفتند باز پریها  
 مبه در بعد میبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و  
 برف میآمد و قطع گنج رمال که آب در یامی آورد و میرد و خرسمای سفید شمال روی چمنان کنها  
 فلکها یعنی فنا در ماهی آمده میکند شکر روی یخ شاه زاده در بر سه ماکه که ده میخ است همه د

یکبار دخترهای قطب شمال و پریهای اقلیم سر با بال سهای سفید و موهای پر برف حاضر (منته) شده از زمین آتش در آورده شاه زاده را گرم کرده با هم. نیمه نذ با لبهای تشنگ و اینک موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاه زاده با وزیرش در خانه جادوگر با کیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن حکم نیست در آخر پرده زیر دریا نشان دادند ماهیها انواع صد فنا کلهای مرجان علفها و گلهای دریا جوش آب تهر دریا و دخترهای دریایی هر یک بچه طنازی زیر کلهها و بر کلهها خوابیده بودند یک دفعه از میان صد فنا و کلهها یک دختر دریایی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان لنگه پرتاب میشد پیش آمده میرقصید گاهی بزین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوایر افتند گاهی بر پشت حضرت بهوایر افتاد و زود مثل میکردند حقیقه نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم منخواسته تمام بلاضری تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تادم کالسکیا آه رفتند آمدیم راه آهن نشسته بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدیم روز چهارشنبه یازدهم صبح کراندو قسطنطنیه برادر امپراطور روس آمد قدری عجت شد بدست در دوپه عصر اردست داشت امروز عصری برای سان قشون باید برویم به بلبرون عصر سوار کالسک بخار شده رسیدیم کار بلبرون سوار کالسک ایسی شده را ندیم از کجا گذشته رسیدیم به صخرای مینی به علف کمی داشت وزر شده بود امپراطور سواره با اجداد آنها خودشان ایستاده بودند نهیم سوار اسب شد صدر عظم و حسام السلطنه و سرتیهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصره الدوله و غیر هم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی و غیره را ندیم افواج و سواره و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور سواره کشیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجاریشان میگویند سواره هوسار در افواج اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را پنج اسب

انجمنستان حی آورند اسب انجا خوب می شود لباس سرباز طبرستان از قدیم الی حال مایه  
 و بارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواست ابد این رنگت سفید را مبتدل بر رنگت ابی  
 کند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و تو سچانه سوار  
 آمده از حضور که گفتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیاد می هم بود چند نفر  
 از معتبه بن اعراب حاکمات الحیره که بجز فرانسه است با کپور سیون آمده اند همه سواره با همان  
 لباسهای عربی سفید و عمامه انجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند هم این اعراض  
 ازین قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبد الدین محسک حسن بن اقد بن احمد الحزایری  
 محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام  
 شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز  
 رنگ بود روز پخش بنه دوازدهم امروز عصری با بدر دیدیم به بلرون برای  
 اینکه امپراطورین از سیلاق آمده در آنجا همانیست بعد از چهار برادر امپراطور که تازه از  
 سیلاق آمده بود همش شارلوی *Charles Louis de Savoie* ملاقات شد دست داده  
 تعارف کردیم شاه زاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است  
 عروسی کرده با همی که دوزن سابق گرفته و هر دو مده اند نازه زنی از شاه زاده خانم  
 های مملکت پرتغال گرفته است این شاه زاده خانم در مملکت باویر میزند و نمایا است  
 برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت  
 کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به بلرون رفیقیم رسیدیم به یله عمارت امپراطور  
 آمده دست دادیم بالای پله امپراطورین ایستاده بود باو رسیده تعارف کرده دست  
 داده رفیقیم با طاق اول جمعی از شاه زاده خانمها و شاه زاد های اطرش المان که تازه  
 از سیلاقات آمده بودند مدد با را امپراطور و روز چهارم امپراطورین معرفی کردند امپراطورین  
 بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و براننده است فرا جادری علیل و ازین جهت

اگر اوقات خورد و فضول از بعه خارج از پای تخت میکردند تناسی شوش سال دارد (طربین ۱۹۳)  
 خلاصه دست امپراطرین را گرفته و بر دمانا بزرگت ندیم سفرای خارجه بار نهایشان ووزرا  
 و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطرش بار نهایشان شاه زاد پای منته و امان برادر  
 های امپراطور همه بودند در تالار بزمی کویک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الحی هم  
 امشب همه اینجا بودند بعد صحبت زیاد هر چند نظری دور میزی برای سوی نشسته سمر تبر  
 ما امپراطرین صدر عظیم قوبلی پاشا ایلیچی کبیر عثمانی گنت اندر اسی صدر عظیم اطرش و کین زن  
 محرمه منته و دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیاد می با امپراطرین کردم بسیار فنوس میچورد  
 که چرا چند روز پیش تر نبوده و امشب برای وداع آمده است منم از اخبار مجنهایی که  
 میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از انام سوپه همه برخو استه امپراطور آمدنه منم برخو ستم  
 امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر منیر علیجه سوپه خورده بودند خلاصه فیتیم بهشت  
 کوچک طولانی جلوعمارت که رو باغ بود برای تماشای آتش بازی صندلی زبادی گذاشته  
 بودند نشینم امپراطرین دست راست و وزن برادر امپراطور دست چپ نشینند سایر  
 شاهزاده خانمها و زنهایم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و  
 سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند نوی باغ بقدر پانصد نفر موزیکان چی ایستاد  
 موزیکان نیزند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فوارهای حوضهای حبت عمارت  
 روی پینه جلوعمارت تیکه مانشته بودیم چراغان و آتش بازی بود هوا هم صاف و صنداب  
 بسیار خوبی بود آتش بازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتش بازی بسیار خوب ساخته  
 بودند بعد از آن آتش بازی دیگر شد قلعه از آتش پیداشد در کنار دربار و دریا هم بعینه  
 از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از  
 بام عمارت بلبرون هم روشنی الکتریکی بر روی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل  
 مثل آفتاب و صنداب بعد از انام آتش بازی برخو استه باز بار و بازوی امپراطرین دیده

(ظریف) امپراطور هم باز و بیازوی زن محترمه مسند داده عقب سر حاجی آمدند تا رسیدیم به پل  
 عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفیق محمدتد خوش گذشت  
 روز جمعیه سیزدهم امروز باید رفت به سالرنوبوع صبح زود برخواستیم بعد از  
 نیامت امپراطور و شاه زاده های منته و وزیر او صاحب منصبان حاضر شده بودند اول  
 امپراطور با برادر بایستان و شاه زاد با داخل اطاق شدند جلورفته دست دادیم روی  
 ضدی نشستم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسا نوبوع بسیار اظهار رضا  
 مندی کردم که نوبیل همانندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاقی دیگر  
 گنت اندر اسی وزیر اعظم و سایر وزیران بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزاده  
 و اندر اسی و غیره کرده خیال کردم که تا دم کالسکه منجا خواهند آمد با امپراطور کالسکه نشسته  
 رانده در کار پیاده شدیم شاه زادها و اندر اسی عقب مانده زبیدند بسیار افسوس خوردم  
 که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفیقم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه  
 تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفیقم هو الامر و زور وین و صحر بسیار گرم  
 بود و در شهر لنگر کالسکه یک ساعت ایستاد در همان استایونیکه وقت آمدن نماید حاضر کرده  
 بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یک ساعت سوار کالسکه شده رانیدیم در  
 استایون لامباش کالسکه ایستاد پادشاه با نوزادان و دختر و نوکرهای محببشان دم  
 کالسکه ایستاده بودند رفیقم پائین بایستان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهر بانی  
 به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و  
 خوش اندام و مو آب است منزل بلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بود ما از  
 اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود محبتر  
 به نسبت خزنه رست که امپراطور المان که خواستند کل مالک المان را محکمتی واحد قرار دهند  
 لازم دید که محکمت این پادشاه را هم از دست بگیرند لهذا جنگ کرده نزدی قشون پادشاه

شکست داده و مملکت را جزیره پروس کردند پادشاه هم با عیان و بعضی جوابرات نصیحت  
خو فرار آنجا که دولت است بر آمده الی مال در خاک امیر طور نشد روز میگذرانند علاوه بر این  
بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان  
بلند بالای قوی بنیه است اما حیف که چشمش نابیناست و از قرار یک گفتند در طفولیت یک  
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیش پون ناچیز دیگر بازی میکرد که کیش چشمش خورده چشم سالم را هم میخورد  
کرده است سنش شصت و چهار سال است سمشش و شش و نیم است هم زوجه اش لارن ماری  
ار شاه زاده خانمهای مملکت ساکن اسم دخترش پرنس فرودیک *Princesse Frederique*  
خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم کالسکه را ندیم خریدی رسیدیم شهر سالبورخ در همان عمارتی  
که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه با جعل آذربوقلی پاشا وزیر مختار  
عثمانی مقیم استریه مأموریت از دولت خود دارد که تا بر ندیزی همراه ما باشد  
روز شنبه چهار دهم باید برویم به شهر اسپر وک باره آهین مثبت ساعت  
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده را ندیم از خاک باوید و از رودخانه آن که رود عظیمی است  
و طخی برود و انوب میشود عبور شد تا رسیدیم قلعه کوفستن که در سرحد استریه و باویر ساخته  
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف  
راست خاک بیترول که جزء مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی  
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخو در قلعه بود شکست کردند عذرا ده یکی از او کونا  
عجب کرده بود یک ربع ساعت متعلق شدیم تا با آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند کفوح  
باموزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالبورخ از اینجا محض شد رفت بر راه  
افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جای است  
دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند برجکل سرخ و بچ  
سه کوهها و دامنه و بطنها همه حمل دینی است و بات همه در دامنه کوه واقع است بسیار



باروح و صفا همین طور راندیم الی شهر اسپر و کت نزدیک شهر هو ابر و باد و طوفان شدیدی شد باران زیادوی آمد هو خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم سه ساعت کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد سیلان قشنگ خوبست در میان دره واقع و دورش کوههای بلند برف داراست با وجود باران تماشاچی زیادوی بود موزیک با کمانچی و افواج زیاده از زیاده و سواره شلیک توپ کردند و اردو عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده اما عمارتست بسیار تیز و قشنگ با میرزا و صندلیها خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست که اطرافها سفید است با چوبهای مظار غنیت داده و بعضی اطرافها را پارچههای ابریشمی نفیس چشبانده اند پردههای کشالی خافزاده سلطنت امپراطور استریه از قدیم وجود در اطرافها نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطرافها و غیره امروز کالسکه بخار نزدیک شهر اپلی که روی رودخانه بود گذشت این بل و محل است به پللی که الی کار شهر روی زمین و با تلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد و رحمت و خرج راه آهن از این بنا است که در کمال سخاکام باید بسازند روز یکشنبه پانزدهم باید بشه بولون ایطالی بارویم صبح در تالار بزرگ قدری کشته پردههای اشکال را تماشا کردیم و شب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم بارید هو مه ابر بود اما کم کم باز میشد و بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است رنستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آفا مرخص شده پاریس رفت بجالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سر بالا بود کالسکه خیلی آرام تیز ساحتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد ما کوههای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفا رودخانه با آبشار با دبات خانهای تلنگ قشنگ کلههای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه بسیار بود هو اتم اربار بدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه از بعد از استامبول فرازان حضرت که از قلاع محکمه استریه است الی شهر اسپر و کت شب بود و ندیده بودم این است که حالا بقیضیل منویم خلاصه همه جا سر بالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

اما خندان لالی نبودند تا رسیدیم باصل فله و بلندی که همش برزست که چهار هزار و سیصد و نوباد و تپه انطراخ (ایطالی) ۲۰  
 دریا بلندتر است بسیار سیلاب و جای بسیار خوبست که بهای بلندی برف در اطراف این مکان است  
 و از انپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که که درخت کاج است کالسکما ایستاد آنچه آبی که از این  
 فله بطرف انپروک و شمال میریزد داخل و در خانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف  
 جنوب سمت ایطالی میریزد داخل رودهای بودا و پیرشد بدریای ادریاتیک میرود خلاصه رانده  
 چند فرسنگی که رفتم سجائی رسیدیم که همش شلبرخ است کالسکما ایستاد و از اینجا دیگر راه آهن  
 سرازیر میشود و دیدم صدر عظیم و دیگران همه از کالسکما پیاده شده رو پائین میروند و رسیدیم  
 گفتند کالسکه بخار که ازین کوه سرازیر میشود تماشا دارد و منم پیاده شده رفتم سر پائین راه  
 زیادی رفته تا رسیدیم بد که سمناس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس درده نبود عمادالدو  
 و اعضاد السلطه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنند گفتند رفته بودیم تماشای  
 کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر و عظم میکرد  
 چون چشمش ببا افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه با  
 و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشه های فرانکستان است شده اند پیاده  
 بسیار رفتم آمدن کالسکه بخار را بهم ندیدم کالسکما پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها  
 که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شدند رفتم توی کالسکه رانند و هر چه رفتم کوهها  
 کوچکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد را بهم تا بفرانکستان  
 رسیدیم اینجا پیاده شده نماز خردیم کلیساعت طول کشید در همه این استا بسو نماز سرازیر  
 با موزیکان و صاحبان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نماز را ندیم تا به الا که همه  
 ایطالی و اطرش است رسیدیم شب بود اینجا ایستادند که نوبل هماندار با همه همانداران  
 دیگر آمده محض شدند کمال التفات را آنها کرده از محبت های امپراطور خیلی اظهار رضامند  
 نمودم مستیقرخان همدس هم از اینجا رفت بولاییش که باز بظهران بیاید خلاصه ای قطعاً

ایطالیا) ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون تا شهر بولون را ندیده بودم

اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام شده بجلگه افتادیم  
شام را در کالسکه خوردیم و بعد از شام خوابیدیم بخیال اینکه منزل بجواییم همه همراهان خوابیدند  
من متصل به صحرانگاه میگردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرای  
حاصل زرت و شلتوک و در درخت توت ابریشم بعضی تپا و کوههای کوچکت هم دیده  
شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میرزد با صفا بود از یک  
سوراخ گذشتهیم زیاد طولانی نبود از دور رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت  
از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود و اردکار بولون شدیم بسیار کسالت چوایی  
داشتیم که شکر حاکم نظامی آنجا که همش فرا کا پو *Mozgacapo* است با سایر بزرگان  
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند و آنها در سن لطفت مانده منفعت  
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تگایا از پادشاه ایسالیایا که در شکار گاه کوه الپ  
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً آنجا که خود کرده بودند خلاصه راه  
زیاد طی کرده رسیدیم منزل مها سخانه که زمینان خان مشخص کرده بود در فیم بالا اطاق من  
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه عواده و قالی و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نشناختن  
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم

در وین و ایطالیا و غیره بنده و انهای خوب بهم میرسد زرت شیرین خوب هم زیاد است  
دیگر میوه خوبی بهم میرسد امشب از دور رودخانه گذشتهیم اول رودخانه ادیر که از شهر  
کوچک رویکو میگذرد و این همان رودخانه است که همه جا از درهای سرون اطیش  
بعد از سرازیری شلگت همراه ما بوده است دوم رود پواست که از نزدیک شهر فرار  
گذشته داخل درهای ادیر یا تیک میشود روز دوشنبه شانزدهم در شهر بولون  
توقف شد بنهار در مها سخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که همش گشت با ورون  
۲۰۳

Comte Bardesone

است در کاسکه نشسته رفتم بگردش رسیدیم بدیج  
 که ششده سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل تبع است از میانش هم پله دارد و میتوان  
 بالا رفت آنا بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد و صد و سه ذرع ارتفاع  
 دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عهد ابنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین  
 برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم و ابهمه خرابی آنرا  
 داشته عهد اضراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچها و محلات و از پهلوی  
 عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند که ششم بسیار خوب ساخته اند که چهای شهر همه سنک فرش  
 و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کاسکه و عواده زیاد دارد و میوه  
 جات بسیار خوب بخصوص بلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که  
 دیوار اجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قوه  
 مانده که تازه ساخته اند گذشته رفتم سربا اطراف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم  
 عمارت خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم مسجد بوده و هر وقت پاپ بزرگ  
 باین شهر میآمده آنجا منزل میگرفته است حالا پادشاه ایطالیا صحبت کرده و مال مخصوص پاپ  
 شاه است چون این شهر پاژده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن باکیشته ما بود  
 حالا بله مال دولت است رسیدیم بدیج عمارت میانش رفته قدری کتخنی باقی بسیار  
 قدیم است بعد بیرون دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا است و خیلی صفا  
 بود قدری راه رفته دیدم چشم کار میگیرد صحرا سته آباد و صحرا باد و عمارت سنگ است  
 که از قوی سبزه با سفیدی نیز بنیته بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت بسیار خوبی بکی  
 خوانین معتبر ایطالیا که همش و بسینی *Tuini* است ساخته ست فخرانه عروبی  
 پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی که ششم که کنار آن  
 شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیاد می از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نسنین

که ششم دور عمارت از قدیم دیوار سخی مثل طعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی است  
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارت را از سنگ ساخته اند اسم این همانجا  
که منزل است هونگتون *Hotel brune* است وارد منزل شدیم سبب تماشاشا  
خانه رفیق تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبیت چون ما سبب بازی خواسته بودیم زمین نماشا  
خانه را میرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل مارپسین  
بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه با کاز روشن بود تماشاخانه سفید است  
چوبهای مظلوم در سقف و چیره اشکال هم دارد جمعیت زیاد می بود وزن اسب بازی میکرد  
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب می افتاد اما دیگری که نیکی دینائی بود خوب بازی کرد الوط  
هم بازی در آوردند چون تمام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل فته شام خورده خوابیدم  
شهر با چراغ کاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه بازیانه در دست گرفته  
اسب را تعلیم میداد که میدوید می ایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت بازیانه را میکردند  
هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند روز سه شنبه هم خبر بهم باید برویم به برندیزی  
که آنرا خبر ایتالیاست و بخاکسیتنه ای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما با اسلا  
مبول صبح زود برخاسته نماز خوردم هم با آن از شوقی که برفتن یرین دارند همه فرشته  
براه این آن حرکت در ساعت بغروب مانده است هم جدارها را قدیمی در همانجا  
مانده بجهت که اندن روز سوار کالسکه شده رفیق تماشاخانه جمعی از برکان و صاحب منصبان  
ایطالی آنجا بودند و الا ان لولا نیست بعضی بوسجیات دیده شد بجز قطعی که از دو متر  
سال پیش این بروی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند و بگریز آفرایعنه  
مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جئی کرده بود سه هزار سال قبل ازین تقضیل هم  
خود را با بروی چوب کاغذی نوشته است بجز قطعی و عبری می کنند که خوانده اند اما  
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و حطش ریخته بود و خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست

بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از تجاری مصر و غیره بعضی اشیا که از همین شهر  
 بلون در قبرستان پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است بر کس که میمده خورا  
 چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکردند آن اسبابها را که از دویز سال پیش بود  
 پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخور جمع کرده آنجا گذاشته بودند آن  
 چند مرده را همانطور بنجاک چسپیده در آورده پیاداشته بودند دست یکی از مرد با پول سیا  
 آن آقا بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط  
 میگذرد به تحفظیل بدید که بگذارد به سلامت عبور کند یکی از مرد با که زن بوده است دیدم  
 کردن بندی کردنش بود حلقه انگشتری هم در دستخوان دستش مانده بود خلاصه که آنجا نماند و نور  
 بسیار مفصلی است این کتاب خانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است  
 علمای ریاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند  
 بعد از گروش سوار شده رفیقیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار میساعت  
 معطل شدیم تا که شهر سرداران نظامی و غیره بودند تا وقت رسید رفیقیم با کون ترن عوض  
 شده است این زن مال کمپانی ایتالیائی راه بر ندیری است و اکنون ما هم دیگر راه اند  
 در و اکنون پشت سر ما قوه جی و غیره بودند که هر وقت غلبائی چیزی میخواهیم دست دراز  
 کرده میگردند بر اندیم دست راست ما نمیفرسنگ مسفت همه جایته و پشت تیه با گوه  
 بلندیم بود دست چپ صحرا می سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها می رود تا به  
 فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایتالیاست در بری فی شهر کوچکی است در ایامی دریا نیک دیده شده  
 بسیار قنک اما قدریکه رفیقیم بعضی تنها حاجت مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود  
 هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دبات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از بزار و  
 و فائو که شتم در اینجا با چند دقیقه کالسه که اینست مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند  
 بطوریکه بزیر عراده راه آهن میرختند زندهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلفشان

عثمانی میانہ ایرانی و فرنگی بودیدہ شد ند بعد رسیدیم بہ شہر اکون کہ بندر مجتہرست اما  
 شب بود چیزی دیدہ نشد جمعیت زیادہی سرراہ کالسکہ آمدہ بود ند موزیکان ہم میزدند  
 حاکم فلپی و نظامی و ایمان شہر حضور آمد ند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاڈیٹا  
 نامور کردہ بودند کہ تنیت ورود بکویدا سمش بارون فینال *Baron Fimal*  
 است بعد کہ گذشتیم شام خورده خوابیدیم روز چہار شنبہ **چہار شنبہ**  
 صبح برخاستم بسیار سرد بود از شہر فوگر یا خواب بودم گذشتہ بودیم رسیدیم بہ بارگتا و باری  
 و موخو پولی ہر جا چند دقیقہ ایستادہ تا رسیدیم بہ شہر بندیزی از بارگتا تا نزدیکی بندیزی  
 ہمہ جا طرین راہ درخت زیتون بود زیتونہای کہنہ پانصد سالہ دیدہ شد روغن زیتون  
 اغلب فرنگستان از اینجا با میہ بند زراعت بنہ ہم بود بندیزی شہر قدیم کہنہ ایست  
 از وقتی کہ راہ آہن ساختہ شدہ کم کم آباد میشود حالاً بند راست پوست و نوشجات کلکس  
 ہندوستان از این راہ میرود ہم از بند با نکیس از راہ مصر و دریای احمر مردمان اینجا با  
 بسیار فیز ہستند کالکما ایستاد جمعیت زیادہی بود اشرف پاشا کہ سابقاً در طہران الحی  
 بود با کشتیہای عثمانی آمدہ است صدر اعظم اورا با قبولی پاشا و سرکس افندی ملحقیم ایٹا  
 لبا و سایرین کہ از اسلامبول آمدہ بودند بہ حضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا رجعت  
 بوین میکند بعد حاکم فلپی و نظامی و بزرگان ایٹالیان کہ درین شہر اقامت دارند و قونولہای  
 دو بخارجہ مقیم اینجا حضور آمد ند بعد پیادہ شدہ رفیم کشتی دو کشتی از علیحضرت سلطان آمدہ  
 اسم کلی کہ سلطانیہ و کشتی سواری خود سلطان است برای شستن ما آوردہ اند کشتی سوار  
 باین کشتی و زینت در فرنگستان ندیدہ بودم تا لار وسیع و اطاقہای با اسباب بسیار  
 خوب دارد کشتی دیگر شمش طلیعہ است آنہم کشتی خوبست در کشتی با جاتنگ بود صدر اعظم  
 و محلہ خلعت و حکیم طولوزان ماندہ سایرین ہمہ کشتی طلیعہ رفتہ اند بجنہ آوردن بار باوجا  
 سجاہن مردم پنجباخت در لنگر گاہ ماندیم دو ساعت بغروب ماندہ بطرف اسلامبول

حرکت خواهیم کرد در فرنگستان الحمد لله تعالی بحیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفرم (عثمانی) ۲۰۲  
 بحیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از فوکر یا بنی بخرن چندان باد بنود اغلب صحرابود  
 بونه کون و غیره داشت بنا بود و بیجاغت دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب در بندر  
 ماندیم روز نوزدهم صبح برخاستیم یک ساعت از دسته گذشته حرکت شد شاه  
 زادها و سایرین که در کشتی طلایع بودند بخبر ابراهیم خان و میوریشار و نریمان خان و برادر میرزا  
 مالک خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمدند گفتند آن کشتی بسیار بد جائیست شکایت از کشت  
 و جانورهای کزنده اینجا داشتند بعضی را هم مکه کزنده بود بیچیکت خواب نکرده بودند خلاصه شام  
 و نهار یک اشپز سلطان طنج میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود  
 امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم با خر خاک ایتالیا رسیده  
 بودیم که ولایت او ترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از بندر نری با بخار رسیدیم  
 چون نزدیک بسا جل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیم ساعت بغروب مانده از مقابل  
 جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای اینجا پیدا بود اما بقدره فرسنگ  
 بشیر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سعه یونان است سابقا در دست کلیهما  
 بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف  
 و بی ابر بود و دوستانه با امید رخسید ماه هم چون شب بستیم بود در طالع شد اما در صلوح از در  
 تماشائی داشت از بجزه کشتی تماشائی در یارا میکرد و آب در یارا که خرج بخار میگذاشت کفن  
 کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چه بسیار غزنی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق  
 آتش در میآید مثل نعل اسب که بسنگ بجوزد و سنگ چنق که آتش بدید یا خرج الماس که آتش  
 الکتیه میدهد بهمان طور با متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جا بای آب کمتر بود  
 روز بیستم صبح یک ساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که کنی از بفت  
 جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خوردیم



شد و از جزیره زانت *Zante* بم که طرف دست چپ و یکی از بنفست جزیره یونان است و از محاذی ناوارن که شتمیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس فرشته پاشینه ای دولت عثمانی و مصری جنگ کوزند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری با تیره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیجه پیداکرد این جنگ چهل سال طول کشید در عهد سلطنت سلطان محمود خان بدره بین سلطان تفاق انما در آن اوفات کشتی سنجاریو عی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است با دور پین دیدم اغلب حشک بود بعضی بوتهها در کوهها بود کوههای عقب مرتفع بود ندخاک یونان افلاطون و ارسطو و ابراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعری قدیم آنجا را بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه مانایان رسیده بود در امنه کوهها آبادی ریو پیدا بود که همه جز آبادی مانایان است خانهها و عمارات سفید بود در خانوار یکت برج سندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجا بونیت ریادی ندانسته است محض خیار خانههای خود را محکم میسازند که بسیاری اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه نالبا شدیم از میانه بابا و جزیره سگ بدیم سر بگردن راست بود مال یادست چپ از اینجا رو بمنه ق ریویم که طرف یونان و سهون باشد ای حال باد هیچ نمود این تنگه که رسیده بود قدری باد در کشتی را تکان میداد روز هجرت و یکم صبح برخاستیم باد میآمد اما مواصف بود و امواج دریا بهم جنب زیاد بود نیم ساعت از دستم گذشته بود که ساعت برای به خلیج تن سید بره انزای می سخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زانت که ششمه این جزیره دست رس و دماغه این دست چپ بود اما شهرات پشت دماغه دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطه کتابیکه فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تراکم

و تلماک پسرش تجحف اورفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و حشمت <sup>(عثمانی)</sup>  
ولی آب و علف و درخت است سواحل و داخله آن هم بسیار کوبهای خشک دارد دست چپ  
از سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دورین دیدم که روی سنگی کنار در با ساحته بودند سنون  
سنگی زیاد است مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این  
آثار در قدیم مجعد بوده است در یونان به خصوص نزدیک شهراتن این آثار زیاد است  
بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگر یونان *Negropont* و جزیره اندروز *Andros*  
گذشتیم نگر یون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگ است و متعلق یونان اندروز دست راست  
و جزیره کوچکیست یک ساعت و نیم بعرف مانده از محاذی جزیره کوچک تر از آنکه خاک عثمانیست  
گذشتیم پشت این جزیره جزیره کوچک است بزرگ است که عثمانیها تفر میگویند دست چپ  
هم جزیره سکیر است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از بندر نگر  
الی اسلامبول بمقصد و هتتا دسیل و بحباب ایرانی دوینست و شصت فرسنگ است  
انچه ندهوا صاف بود اما با دمای فصل بندت موزید کشتی هم خوب مقاومت با  
امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ کیفر سنگش کم بیند که سه  
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی بسیار  
وحشت شد پرسیدم هفتند عدا نگاه داشته اند چون بجا دارند داخل نزدیک است بندر  
میخواهند داخل شوند محض اطمینان که بداند کشتی چلی کرده است گفتیم همین ساعت هم برانند  
رفتم خوابیدم بعد از نیم ساعت باز کشتی ایستاده بهم تاراه طوع کرده بود و بسیار  
طایم بود دو ساعت بعد کشتی رو بدارد داخل حرکت کرد روز طسیت بود  
صبح که برخاستم دو ساعت از دست گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که حرف  
دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آبخاشبک پوپ کردند دست چپ چلی  
تنه دو جزیره لمتو و اقصی جزیره بزرگ است بعد از نماز رسیدیم به نغار دارد جزیره

(۲۱۰) قلعه جات مستحکم ساخته اند قلعه اول تنه و دست راست قلعه دوم طرف چپ  
 در خاک یورپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک یورپ  
 شاپین قلعه سی است که خرابه در وی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالاً هم مستحفظ و توپ دارد بعد  
 قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و برج  
 و ماسیتان مقابل قلعه سلطانیه است قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و یار بار بانکت  
 ساخته اند مرابنه مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارت زیاد بود خانهای خوب  
 داشت کتی زیادی از تجارتی و سیاح و غیره امروز دیده شد کشتیهای کپانی نمسه بسیار تردد  
 میکرد و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است  
 قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بازار آبادی بود همش  
 کیند البحر همه این آبادیها جز خپاق قلعه است خلاصه جنبا عت از دسته رفته بخپاق قلعه رسیدیم  
 از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لشکر انداخته بود  
 شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشیدی پاشا مشهور بشیر  
 زاده که صدر عظمیٰ دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بخپاق قلعه  
 استقبال آمده بود کشتی ما هم لشکر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلامبول  
 ساعت راه است اگر امروز میره فتم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز ما عصر اینجا هستیم انشاء  
 الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلامبول رسیدیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار  
 ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند کشتی صدر اعظم ما صدر اعظم عثمانی را به حضور آوردند و  
 زاده آدم بسیار باهوش با فهم خوش متعب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه بطور کوتاهی است  
 رئیس سیاه محالی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدر اعظم  
 آمده اشخاصی که با او بودند زاین قرار معرفی کرد آدمی دیوان همایون کنعان بیک والی  
 خرابه سفید لطیف پاتار رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سعید ایوت پاشا دقندر و ولایت





این افندی قاضی جنای قلعه شریف رشیدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان میز نشانی است. **بیکت** عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیکت ایضا مصطفی بیکت ابجدان صدر است که رسته  
**قائم مقامی** دارد سامی بیکت میرالای عساکر صبیحیه بجهت حافظ بیکت میرالای دیگر رشیدی  
**بیکت** کیساعت و نیم بغروب مانده لشکر را کشته رو با سلا مبول رفیقیم ز نهایی فیه کی سبباً  
 خوشگامی قایمها سوار شده نزدیک کشتی مانده بودند قونول دولتخارجه در چنان قلعه ز باد است  
 و عمارات خوب ساخته اند صدر عظیم ماسوار قایم شده رفت بکناره بازوید صدر عظیم عثمانی  
 کشتی بخار صدر عظیم بسیار خوب کشتی است افتاد عجب با کشتی طلحیه هم عقب آن را ندیم از طرفین  
 بغاز طلحیه خوب و نوپ زیاد بود رسته چهار قلعه و با سیدانهای خاکی که بغز فرنگسانان است  
 بودند که ششم آنچه بغز جدید فرنگسانان است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که  
 دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت سمر آنها لوه است همه پیر حین  
 در حکم شهر کالی پولی و سحکامات آنجا در آخر بغاز دار داخل است که از بخار و سایر ریای لوجده  
 مار مار میشود از اول این بغاز دار داخل الی آخرش که پشته مار داخل میشود چهل مایل یعنی پانزده  
 فرسنگ ایران است از کالی پولی شب که نینمه دیده نشد روز بیست و سیوم  
 صبح از خواب برخو، سه ساحل طرفین باز دور پیدا بود کشتی هم آمده مرمت چون به سلا مبول  
 نزدیک بود طووسی میرفت که در ساعت معین یعنی پنج اردسته گذشته به بخار رسیده حین  
 پوشدم کم کم بطرف دست چپ که سمت رومی و خاک یوروی است رو بایست  
 بعضی عمارات و دها دیده شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کار خجکات دیده شد کفشد  
 لفاک ساز بست و کرامان فی همه که ره تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت چکلی در  
 غلبه سه و در روی فرستادن مسکارند اتا توئی در ما و کوهها هم سردست ز این بود  
 گذشته سد مبول شد بار هم قدری کوشش کنیم تا وقت رسید بعد از آن کشتی سلف است به البته  
 کشتی سلفان تو موم به بر نوباله را که بهم والده سلفان است صدر عظیم به جنای قلعه و سلا

(عماینی ۲۱۲) بودند که در بغار سواران شویم صدر عظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار قایق شد  
 رفتم بان کشتی صدر عظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پر تو پیاله آمد این کشتی از کشتی  
 سلطانی که چکراتا بسیار تیز و قشنگ است طاقش را حاتم کرده اند اسباب خوب دارد  
 رفتم بعبر شد کشتی از بجه ایران که در اسلامبول یاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بنجار  
 بسیار بزرگ سوار شده با استقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین  
 صدر عظم ما با شاهزادگان و غیره بقایق نشسته از آن کشتی بان کشتی نیامد ندیکه از کشتیهای بجه  
 ایران در آن بودند دو دگر در رانده که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر عظم و سایرین  
 کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طور خلاص شده رسیده آمدند بالا  
 اغلب پیشینتها هم بالباس سیمی بودند سایر پیشینتها و غیره همه در کشتی اول مانده خلاصه  
 را ندیم دست است خرابی زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از قریبها  
 و بعضی ممتولین عثمانی را گفتند اینجا عمارات بسیارند که تابستانها بگردش بروند اما عمارت  
 ندیم شاید تومی در باو پشت پتها بوده است رسیدیم با قول آبادی شهر اسلامبول  
 دست چپ خاک اروپا است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بجاک اروپا  
 میرانیم کشتیهای بنجار که همچنان خارج نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی  
 خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیصره ساخته  
 شده است چون این نوع قلعات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکند تا چون همه از سنگ  
 و مستحکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه  
 و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بنجار است عرض چندانی ندارد و بوجه آباد  
 که اصل شهر و سوار اسلامبول است در تومی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت  
 بشیکطاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ای صوفیا و جوامع دیگر و باب عالی  
 که وزیر او و کلای دولت در اینجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معاون بنجار

و سر بازار خانهای معتبره بیمار خانه بازار کار و النور و غیره همه در اینجا باست از آن بعد هم (۲۱۳)   
 همه جا در کنار بغاز و سرتهها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دارد الی یو   
 کدره و طرابیه که بیلاق سفرای خارجه است اما تکنت شده است سمت دست راست هم   
 که طرف آسیا و اسکندار میگویند عمارات عالی و مساجد خوب هست بخصوص سر بازار سلیمیه   
 که بسیار خوب ساخته اند این طرف هم مثل انظر همه تپه و دره و جنگل سرد و کاج و بلوط است   
 هر کس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت   
 سلیقه درختها و باغها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد و بی است و نظر   
 این تپه با کفند جنگلهای بسیار سخت بنوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این تپه چون یزد   
 آباد است اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانها   
 و تپه ها کا بداشته اند خلاصه بعد از دیوار و بیروج قلعه جانی بود مشهور به یدی قلعه یعنی هفت قلعه   
 که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چنبرج بزرگ دارد شهرت این مکان برای این است   
 که در قدیم سلاطین عثمانی با بر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برو دتی حاصل میشد فوراً   
 ایلیچی اند دولت را که در اسلما بمول بوده با بنجه و لحقه اسیر کرده در این یدی قلعه محبوس میکردند   
 بعضی اوقات میکشند بعد از آن بجایع سلطان احمد و ایا صوفیا و غیره با سکی برای یعنی عمارت   
 قدیم سلاطین عثمانی که بروی تپه بلند می ساخته اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر   
 سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که   
 عمارت عیبت عالی در همین جا باست بعد بغلطه و بکت اوغلی یعنی پرا که منزل مستانی سفرای خارجه   
 است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که بشکاف   
 هم میگویند که سلطان با حرم و والده سلطان و سایر خانوادۀ سلطنت و شاهزادگان جا   
 می نشینند عمارت بسیار عالی خوبست سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده   
 ساخته است از اینجا گذشته بعمارت یا لی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبست اصل بنای آن



ارسلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد  
رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر بیگی که منزل است دست راست طرف اناطولی لب  
بخا واقع است و چون در حمله بیکلر بیگی ساخته شده بآن هم همچو اند عمارت بسیار عالی است  
چون جریان آب بغاز از سحر قرار دیگر به مار مار است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواضع  
جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که فتهای جریان را دارد کشتی مانوا است تنگ  
عمارت لنگر بنداز از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد بعد از چند دقیقه علیحضرت سلطان  
که در عمارت بیکلر بیگی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند کشتی  
مار روی صندلی نشستم صدر عظیم بن نشسته بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی پائین آمده با  
سلطان سوار قایق شدیم صدر عظیم حسین اولی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم  
باسکیه عمارت رفیع پر و ن بهوج سر باز موزیکان چپی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند  
سدقان مار بردند بالا و اطفا و منزل منزل مار انسان داده تعارفات زیادی کرده مرا  
بمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن با هستند امروز در آمدن به بغاز  
از فلاح و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی  
بعضی زانم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دانما لنگر انداخته اند  
خلاصه بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر عظیم و معتمد الملک و علی بیگ شتر نیا چچی با  
رفتم باز دید سلطان بعمارت طولیه باغچه عمارت بسیار خوب است اغلب پلها و دیوار و ستون  
و غیره از مرمر است سلطان تا پاهای پل به استقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتم بالا  
قدری نشستم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلر بیگی عمارت بسیار خوب  
پلها و بزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار  
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار

خیلی عریض و طویل و سنگین اما طویلی ساخته اند که یکت بچ می تواند با سالی ساعتی ده دقیقه  
 بالا و پایین کند و بهر اندازه و هر جا هم بخواهد و اگر در بدون جهت در زیره و اما در می ایستد و بدون  
 خطه می تواند سر را از زیره بیرون کرد این نوع چتر بار در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیز است  
 همه عمارات سلطان بجز بایش آئینه و همین در است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است  
 نظرف بر کس راه برده و بر نکت لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دور بین می توان  
 تشخیص داد چگونه تفصک خوب از نظرف با نظرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بسیت  
 ذرع و بعضی جا باالی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز می تواند عبور کند  
 موقع و محل شد اسلا مبول در هیچ جای دنیا نیست مثلاً می توان از نیکی دنیا چنان چراغ و میز و صندلی  
 و سباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه کردی بز آن نشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت  
 م بجا باز کرد سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در محال آسانی می توان  
 حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با محال سهولت می تواند با کشتی آمد و رفت کند  
 مآلار بسیار وسیع با زمینت خوبی در عمارت بیکلر بیکی است اغلب سقفها از چوب و کتک  
 اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش طلا قما حصیه بسیار تهنه است کنار بای بار یکی از فرش  
 فرنگی بر روی حصیر با کشیده اند که از آن روراه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوب  
 دارد از بعضی اشکال آب میریزد قوی حوض مرمر یکه یکا رجه است بسیار خوش هوا و برای  
 تابستان خیلی خوبست تنو نه های مرمر خوب دارد همه طفرین در همین عمارات منزه اند از  
 حمام بسیار خوبی از مرمر قوی همین عمارت دارد دخترانهای کوچک مرمر که بر خزانه شهربانی دارد  
 آب سرد و گرم می آید چون بدنی بود حمام زمرغه بودیم سجاده رفته بعد از حمام رفیقیم پایین باغ  
 عمارت را کردش کرده پیاده خیلی راه رفیقیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه مرتبه  
 ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پله های مرمر دارد و دست انداز بای چو دن کوچک دور  
 مراتب باغ است روی دست انداز بانگت تک چراغ کا زهم بود دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچهارمی بچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل زمره سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و بلو و آلوچه و سیب و غیره دارد باغچه بند بهما خوب بطور فزونی کل کاری بسیار خوب مجتمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دار و فریقا و غیره دور حوضها دیده شد بعضی مجتمه اسب و بیرون از برنز دیده شد پنج شش مته همین طور باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مزار بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزو همین عمارت بیلکریبکی است همه را کشتم اسبابها بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار و طرف اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کلدانهای بزرگ سده قطار حجاری کرده اند بالای کلدانهای اول هر یک شیرآبی است شیرآبار کرده آب تمیز کم خوبی بگلدانهای اول میریزد کلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا باخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب اینجا منقود میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا و باغات سلطان کبوترخانه و کبوترزاد می دارد خیلی وسیع سحفتین آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات تماشای اینجا میآید و دیگر طوطیهای مختلف رنگرنگ سگ و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی اینجا باکشته بعد پامین آمده رفیقیم بگارت ما بین اصل شهر اسلامبول محله بکت اوغلی و غلطه و محله قاسم پاشایک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و پتیه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسم هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

**روز بیست و چهارم** امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارج محکم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی به حضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان باحوال رسی و تنیت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارج آمدند اول ایفنا توپالچی کبیر دولت روس آمد در اطاقی کوچک صحبت شد جوان خوش رویی

خوش صحبتی است ریش را میترسند سبیل دارد او رفت بیرون ایوب ایلیچی که پسر انجلیس آمد چانه را  
میترسند در کونه ریش دارد با او هم صحبت زیادند او که رفت بعد رفیق در تالار همه سفرهای اول  
دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلیچی روس اول اتباع خود را که بعد در بیت نفر شدند  
معرفی کرد و بعد ایلیچی انجلیس اتباع خود را معرفی کرد و بعد نزدیک ایلیچهار فته با هر یک صحبتی شد  
اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزیرای عثمانی محمد رشیدی پاشا  
شیروانی راده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی  
پاشا سرعسکر پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا  
وزیر مالیه کانی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر سومات کمال پاشا  
ناظر اوقاف غالب بیک دفتر دارسلطان وزیرای مختار دول خایجه ایضاً ایوب ایلیچی کبیر روس  
ایوب ایلیچی کبیر انجلیس لورد سارژ و فرانسوا لودلف ایلیچی اطریش او همان ایلیچی المان که برکت  
ایلیچی طر بکت کو و سارژ و فرانسوا لودلف ایلیچی نیکی دنیا و سایرین جنباعت بغداد با فایده  
رفیق کشتی بر توپیا له نشسته برای گردش رفیق بطرف بالای بغاز سمت بوی کدره از عمارت  
بیلگر بیک تا سمتا ایله بغاز که بوی کدره باشد با کشتی بخار نیم ساعت راه است عمارت و ایلیها  
خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک آسیا  
عمارت کوک سو که از بناهای سلطان عبدالحمید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچک است  
پلها و دیوار با همه از سنک مرمر است مرمر را بنت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند  
اسباب زینت اخطا تمام همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم  
در اسبابها بود باغ و باغچه کوچک هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای تشنگی است رودخا  
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سو که بعضی آب بکود است  
این کلاه فرنگی هم بان اسم موسوم شده است اغلب مرمرها اینکه در عمارت اسلابهول  
میشود از معدن ایتالیا میآورد عمارت عاده سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

دماغ جو بیست خانہ شریف عبدالمطلب شریف سابق مکہ معظمہ کہ حالاً در اسلامبول  
 مجبوراً متوقف است خانہ مرحوم فواد پاشای وزیر خارجہ خانہ راشد پاشا وزیر خارجہ  
 خانہ زاووف بیگ و غیرہ طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانہ ہای دولہ است  
 کہ اعلیٰ باشی و عورات خوب و از مذلل سفیر روسیہ یالی خدیو مصر کہ بسیار خوب ساخته  
 بیانی خاصہ سلطان خام و دختر برہہ بہ بعد مجد خان این در بانی در محل موسوم بامیرکان ساخته شد  
 اسباب خانہ سندھ پانہنی صدر عظیم خلاصہ رفیقہ تابو کہ درہ آب بغاز درہ ساخته و  
 فرقی ہمہ سن جب رفیقہ اسن کہ دور بیجا عمارت و کوہ است و ہمیشہ ایو کہ درہ  
 میگویند یعنی زرہ بزرگ بر کشتیم در محاذی عمارت کوک سوکشی آیتا دسوار قایق شدہ بہ عمار  
 بیستہ کہ بیستہ سیافینک جانی بود و بارہ کشتی بر کشتہ آیدیم منزل دوز بیستہ  
 در نہر آب یانی چرخان همان سلطان حسین رفیقہ دم اسکلہ صدر عظیم عثمانی زجت  
 بہ سندھ و شاہ وزیر بحر بود و در خارجہ و غیرہ نظر بودند ما ہمہ احوال پرسید شد سلطان  
 در بہرہ و در دست و تعارف کردہ رفیقہ بالا اول اطاق خلوت رفتہ قدری سلطان  
 مستغرق شد در تضحہ کہ پور بعد از ستہ رفیقہ با حق دیگر بعد از دم پمیزی گذار شدہ بودند  
 نشاندہ در سی صدہ لہمانہا در جوی خورودہ بساف و یاد صحبت کردیم بادشاہ و کلیس را سکو بند  
 مکتوب احوال پرسید با کردہ در اینجا احوال پرسید ہمہ از سلطان کردہ بودند ہمہ ان تکلیف را  
 امر در بسلطان نشان دادیم و سلام پادشاہ و کلیس را سازیم بعد از نماز رفیقہ با طاق  
 دیگر نشسته قہوہ خورودہ برخاستہ رفیقہ منزل عصری زور باغ باری ہمین عمارت سور شدہ  
 کردت رفیقہ میخواستیم ہمہ سرتیہ زکوی کہ از ہمہ بلند تر بود رفتہ تہر و بغار و اطراف را نشان  
 کتہ کہ چہار نیدہ آبادی و خانہای خوب گنگک و خانہ و باغ خوبی از خدیو مصر دیدہ شدہ  
 رفیقہ بالا من سوار سبب بین الدولہ بودم بالای کوہ پیادہ شدیم جو اسیا رسد بود و حال  
 کوہ و گیاہ ہوا اسیا رشنیہ بود بگو بہما و ہوا ی کجور کلار رشتاق باز در ان مکت مہترہ





باجای کینفر متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود میکفت اینجا پیری و در <sup>ايشه</sup> عنا <sup>عنا</sup>  
 دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز با صفائی داشت پشت پتاسمت مشرق صحرا  
 وسیع است که میرو با ناطولی الی بلدان بلکه الی چین و صل است که بهما پیدا بود اما آبادی چند  
 دیده نمیشد سمت مغرب دریای مار مارا پنج جزیره آباد بکشتیده استی که ایستاده بود و آمد و رفت  
 میکردند پیدا بود طرف شمال یو کرده و بغاز خلاصه بسیار خوب جانی بود بعد از راه دیکه پانین  
 آمده بگو چه سنگ فرشی رسیدیم اسب زحمت راه میرفت قدری بهم پیاده راه رفته با بعمارت  
 رسیدیم **روز بیست و ششم** هزار منزل خورده بعد رفیم شهر اسلامبول  
 برای تماشای مسجد ایا صوفیا و سفارستانه ایران قبل از رفتن یوسف غزالدین افندی سپر بزرگ  
 سلطان که شانزده ساله و شاه زاده خوبیت بدیدن ما آمد در اطاق نشستم قدری صحبت شد  
 نشان اقدس با حاکم ایران که از اجله نشانهای دولت ایرانست بسطان زاده داده شد بعد  
 دقیقه که رفت با سوار قایق شده رفیم بعمارت چراغان باز دید یوسف غزالدین افندی از اینجا  
 برخاسته باز سوار قایق شده رفیم با سکه شهر جمعیت زیادی از ابالی اسلامبول و تبعه ایران  
 و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بیکلری یک شهر که آتش سمعیل پاشاست و شهر فنی مگویند با اجزای حکومت  
 و سواره نظام و خواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه و بازی شده رفیم کومچا  
 اگر چه پست و بلند است اما باز همه جا کالسکه میرو در اندیم ما رسیدیم به مسجد ایا صوفیا پیاده  
 شده داخل مسجد شدیم خدام مسجدی صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف  
 هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگیت  
 کسب و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع کسبده تار بن تختی تا باید بقفا و ذرع باشد بنای آن  
 از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول تنگه بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه  
 سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جبهه که از اول مسجد بوده قبله  
 محراب کج است منبرهای متحد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا و عطف و نماز است



جائی در غلام کردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میسازند آنجا نماز می کنند  
 که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجابی و مبتت کار بهیای خوب از سنک در سر ستونهای مرتبه بالا  
 کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازینها از سنک دارد اما پیر و آیام و امتداد زمان این  
 مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یکدخت  
 کننی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز خرو و عصر را در مسجد کرده بگنجانند  
 مسجد رفیتم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تفسیر  
 و حکمت و غیره که هر کس بخواد آمده بهما بجا نشسته بخواند بعد رفیتم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد  
 که دو ستون خورده به مسجد نگاه میکنند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشینند راه طولانی  
 بود اما پله زیاد داشت راه سنک فرش عریضی است مثل دالان سچ خورده بالا میرود قدری  
 آنجا کشته پائین آمدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش سنگینه است سوار کالسکه شده  
 رفیتم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیاد  
 بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفیتم بله پای مردم داشت عمارتت بسیار  
 عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورد  
 بعد دوت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود بالباس رسمی رفیتم همه شاه  
 زاد با و وزیر بای بزرگ با جمیع سفرهای خارجه و دکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم  
 سلطان تا دم یله آمدند دست داده رفیتم بالا اول در اطاق خلوتی نشستم صدر اعظم هم بود  
 بعد از چند دقیقه تکت گفتند شام جاغز است رفیتم در نالار همه سفرهای خارجه صف کشیده ایستاد  
 بودند سلطان بترجمی باشد پاشا وزیر خارجه اول با بلچی روس بعد با انگلیس و سایر یکی یکی تعارف  
 کرده حرف زد بعد از آن با مترجمی صدر اعظم همانطور با سفر صحبت کردیم تا من چندان  
 محتاج بترجمه بودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفر انمیساعت طول کشید بعد رفیتم  
 پائین تا لار بزرگ بسیار خوبی بود که میر شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و جنلی مابین تر از ما طرف دست  
 اول المچی روس بعد انگلیس بعد از آن عبدالوله حسام السلطنه مدحت پاشا معتمد الملکک و غیره الی  
 بودند طرف دست چپ جنلی مابین تر از سلطان اول صدر عظمی ایران بعد صدر عظمی عثمانی  
 اعتقاد السلطنه نصره الدوله سرعسکله پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار  
 او نیخته بودند که با کازروشن بود چراغهای دیگر هم از چار و دیوار کوب همه با کازروشن بود  
 این تالار با اسبابش از بنا بای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام کردهش دارد  
 در آن بالائوزیکانچهها موزیکان میروند تا در وقت زدن موزیک کوشها میزند و سنجس  
 با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با زمین و سلطان و صدر عظمی  
 سرعسکله پاشا المچی روس المچی انگلیس با طاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر  
 خواسته رفیم منزل شب تاریک رفتن فایق در بغل حساب داشت روز بیست و هفتم  
 امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژ و فراسپانول و خلفای ارمنه بحضور آمدند بعد از آن  
 از بزرگان بیودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس  
 رسمی پوشیدیم بعد آنکه خوب عکس میاندازد و جسش عبسوی و فرانسوی بوده همش عجب آن  
 گذاشته است چند شیشه عکس را انداخت بعد سوار فایق شده رفیم کستی جنگی عزیزیه بالاویا  
 آنرا کستیم این کستی را در لندن ساخته اند بسیار کستی خوبست ملاحان و عساکری که در کستی بوده  
 مشق کردند پس از آن مابین رفته سوار واپور پر توپا له شده رفیم برای جزایر همه کشتیهای جنگی  
 شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر برج جزیره است دو تا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ  
 درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز دارد بعضی بوتهها و علفها خانهای شنگ بعضی سجا فرنگی  
 و غیره ساخته اند یک مدرسه بجزیره اینجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در اینجا درس  
 میخوانند یک کستی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا بم با آن کستی بعضی سجا  
 می کنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای شنگ است آب شیرین و چشمه ندارد آبش از

از جاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسما  
 و اسکدری آمدیم بعضی دہات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کو بہا دیدہ شد از این قراست  
 یعنی کارنال تپہ قریباً پنجمی بعد کادی کوی اس کہ وصل شہر و از محلات اسکدری محسوب  
 میشود در یقین و کارمال انکور زیاد می عمل میآوردند انکورش ہم خوبست غزوبی رسیدیم سنہ  
 روز طبعیت دہشتم صبح برخو اسند رخت پوشیدم سلطان آہ نذر غنیمت اینین با ہم سوا  
 اسب شدہ از در باغ بالای عمارت بیکلریسیکی کالسکر و بازی نشستم آفتاب از پیش رو و بسیا  
 تند و زنده بود در ہم بطرف باغ والدہ سلطان برای صرف نهار خیلی راہ بود در آخر آبادی  
 و محلہ واقع است یادہ سندہ اندہای عمارت بالار فیم عمارت خوب سادہ است اسباب  
 اطاق ممتاز دارد قدرتی نشسته رفیم سہ نهار بعد باز با طاق اول رفتہ نشستم خیلی صحبت متفرہ شد بعد  
 برخو اسندہ سوار کانسکند نہ ہر گشتہ از در پائین عمارت بیکلریسیکی آمدیم تادم پلہ سلطان آمدند بالا  
 باز نشستم ہمہ عظیمین ہم آوردند صحبت رہا رہن شد سلطان بسیار ظاہر دوستی کردہ برخو اسندہ رفتند  
 بنزار اجودشان ما ہمہ ای دم بلہ مستایعت کردیم ہمہ روزہ چند گشتی بخار بزرگ از صبح تا شام  
 پنجستہ ہمہ آرمہ حمل کردہ بطرف سو کردہ و در ماہر محلات شہر زد و میکند این کشتیها  
 کہ کمانی و لمانہ است و درین حملہ محلات ہر کشتی سالی دہ ہزار تومان داخل دارد  
 سر وقت کشتی حملہ ای صحن کبندہ محمود راہ است کہ طرف پرہ کشیدہ ز نہا سستہ اند باقی دیگر  
 از مرد است و در آمد وقت این کشتیها را بکار برانی مرد میکند در قایقها نشسته عبور و مرور  
 میکنند بسیار خطر دارد اگر قایق رو بہ کشتی بخار برسد زور صرخ سوار کہ در ماہر بلہ طعم می آید  
 قایق را غرق میکنند چنانکہ سہ روز قبل ازین چند نفر زن و مرد ہمہ در بغل درین سترہ ہما مکت  
 سجدہ با حصہ نفر قالیچی خلاص شدہ اند سہم و اینی حیدای بجز ہمہ است کہ سر کس عرق نشود ابد  
 بروند ہمہ بند و کسی منفعہ کو یا برای این است کہ مردم رحمت از سوار سی قایق کسند و کار با  
 کسادستوہ در سال حملہ اشخاص سنبہا و نہ کام طایفان بجا عرق متوندا ماہن اشخاص ہر روز

روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند شب سه شام نشسته بودیم همه همگام  
شلیک توپ بیانی آمد لعلت نموده از بجزه نگاه کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است  
معلوم شد که یاقین شده است برج و علامت بسیار بلند می در شهر است هر شب قراول  
دارد بروقت جانی آتش بگیرد قرار این است که بجهت اخبار مردم هفت تیر توپ میاندازند که  
باد را خاموش کردن آتش برود و صبح معلوم شد که مقصد خانه در حمله قاسم پاشا آتش گرفته است  
حون خانهای سلا موال اغلب از جو بست بسا میشود که اخشاب آتش میکشد و خلاصه عصری سوا  
فایق شده رفتیم بعمارت بالی چراغان کوجه میان عمارت و باغ بالی چراغان فاصله است  
روی کویه ملی هم ساخته اند هر وقت که سلطان ماحرم و بجزه بخوانند بروند باغ از روی آن میرود  
با کلسکه از جنابانهار اندیم سر بالا باغی است جنگلی تومی دره و بته واقع است عمارت تک تک  
خوب هم بالی تهاست هنوز نام تمام است عمده مستوی کا بودند و حوش سلطان در این باغ  
است طاقس ریادی دیده شد چند قفس بود برهای خوب است یکت هر بسیار دیوانه  
بود که میجو سری در هیچک از ما عجمای حوش فرماکنان دیده بودم متصل فریاد میکرد دور و  
نماشاجهای آمد بک بر عجیب دیگر بود که ناسجل دیده شده بود خالهای میخند زب در  
یشت و میبود نشت یعنی بدس مثل سایر بره بود باهمین خطوه سیه جوشا و نای بدانت  
این خالهای سبید عماده بر آنها بود بجالهای سفید که مران همانند بعضی مرغ و طویلهای  
رنگ هم بودند از آنجا با کلسکه رطم سجای دیگر که قفس مرغ بود قفس هوا ن خانده که کدر  
هر خانه اسبی رو حوض آبی بود سایر نیز انواع مرغها بود در حصه و قفس صلابی تمک  
استر ایاله قریب بی پنصن ان در قفس با بود در فرات را ن سوخ و ناه سبار هم  
افشام فرود آمدن سرد و چین و فروق هم بود بعد از که در بین آن نند و رت آسمان  
از بجزه بود در تر بار بزد بک باغ عمارت سلطان یکد تته . . . . .  
عشتم سورما شده و اغلب زدیوار باورین طله همه مردم ن و ن مرده پنهان

دریای مرمره میآوردند که آن دریا بهین اسم موسوم است این مرمره و عیب دارد یکی خطو  
 سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر تیرا شد براق و صاف میشود و حقیقت کینوع سنگی است اما  
 ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکو وصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر تومی عمارت است این  
 حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و کوه نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با  
 اطاقها مساویست زود گرم میشود و خزانهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیر بار بار میکند  
 گرم و سرد داخل حمامها میشود زیر حمام هم خالی است نه آتش از خارج میکنند همگانه سنگهای فرش  
 حمام گرم شد شیر آب را باز کردند حمام گرم میشود و منبع شیر با هم در پشت حمام است که اینجا آب را  
 گرم میکنند اگر چه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و نشین و اله سلطان  
 و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پراسباعت از قرار یک کعبه تزیین نایب و  
 ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما از خراب کرد  
 خود سلطان از نو ساخته اند سر کسین افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است از بان فرانسسه  
 هم حرف میزند همه عمارت را او ساخته است حاضر بود و خوب آفتاب سوار قاق شده  
 رفیق منزل شب حقه بازی را آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود و بعد از شام رفیق  
 روی صندلی نشینم طرفین هم همه بودند محقق چهار روز که با عکسها مام نوشته جات بطرف ایران  
 رفته است خلاصه حقه بازی بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره  
 ازان که بسیار عذابت داشت ازان قرار است ابتدا خوب باریکت مسورا حی از غلبش  
 بیرون آورد دست برد از خوب کمرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آن طرف  
 نشست بعد انگشتر با قوتی دست اعتضاد السلطنته بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی  
 ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی ازان دو لیمو انتخاب  
 شد آن لیموی دیگر از زمین برید که معکوم شود و پوی لیمو با چیزی نبوده است بعد انگشتر را  
 برداشته تومی دستش عیب کرد و بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر کجاشکی بود آورد و تومی دستش

مایه نامنفوق شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قاری را از قوی لیمو  
 در آورده انگشتر شاه زاده بسیار محکم با نافه نازک سرخی بیای قاری بسته بود دستمال صدر عظم را  
 گرفت داد صیغ الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت قوی طها پنجاه ذاخت بعد یک  
 بطری در دست بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صیغ الدوله بریده  
 و سوزاند دستمال اما لبه بستش غیب شد چهار عدد قاب سیکار که در جیب پیشین آنها بود گرفته  
 گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدر عظم یکی را انتخاب کرد داد دست حسام  
 السلطه تیشه در دستش بود اول زد بعد بی را شکست از میان بطری یک ثمری زنده درآمد که بنام  
 صدر عظم پایش بسته بود به عنقه همان دستمال بود که اسم صدر عظم را هم برای نشان دستمال  
 نوشته بودند جدا قوی قاب سیکار دست حسام السلطه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود  
 درست و بی عیب در آورده انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پنجاه متها کیلاسی آورد تخم  
 مرغی را با سفیده و زرده قوی کیلاسی شکست انگشتر را با هم انداخت قوی آن کلاه کلیم و کیسون را  
 گرفت آب تخم مرغها را با انگشتر با از کیلاسی خالی کرد قوی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشتر با هر  
 یک بسته کلی بسته از کلاه بیرون افتاد قوی کلاه هم به بچه تر و تخم مرغی شده بود باز انگشتر شاه  
 زاده اعتقاد السلطه را گرفت گذاشت روی میز و هندوانه آورد و گفت یکی را انتخاب کنید  
 انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید قوی هندوانه تخم مرغ دست نجیته  
 درآمد تخم را هم شکست یک کرد روی بی عیبی درآمد کرد در آورده جوی زمین گذاشت چکشی بن  
 السلطه داد این السلطه با چکش بضر تمام شکست انگشتر اعتقاد السلطه از قوی کرد درآمد  
 باز به اغریب بار کرد روز بیست و نه اموز منار را در منزل خوردم کامل با زمین دار الشوری دولت که  
 مرد بسیار خوب کسی است بحضور آمد این چند روز که نباده ما خوش بوده ادا ما محمد علی پاشای مصری معر  
 مرد پریت بسیار صاحب دولت است او رفقه را شد پاشا و ز بر خراج آمد برای شکر نمانی که با او بوده  
 با صحبت دوست بغروب مانده هوا فایق شد رفتم کشتی ر پو پیا له نشسته بی صدر عظم رفتم قدری نشسته قوی  
 ۲۲۶



مانده که برود به انگلیس باز خواهد آمد و ما را ندیم از بغاوت گذشتیم در آخر بغاوت که طرفین آن کو هست لب  
دریا فلجحات و سنگرهای مستحکم ساخته اند همه جا توب بود شلیک کردند کشتی طلوعه که از بندر یزی همرا  
ما بود چون خوب بود عوض آن کشتی موسوم به عمیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوبست طلب  
نوکر با آنجا هستند باین تفصیل پنجانی حشعلی خان جنرال وزیر فواید مجرب آله و له نصره الملک محتاج تسلطه  
احشام آله و له میورث رسا طور خان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما آما این کشتی چون جنگی است تند  
رو نیست کم محبت مانده بالاخره مفقود شد گو یا یکروز بعد از ما انشاء الله پوتی برسد شب با اسود  
خواهیم ماه رجب المرجب را تو می در بادیدم بروی خط حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله  
وسلامه علیه مشب اشرف پاشای مماندر چاره از بیست یک کشتی بر زمین خورده سرودستش شکسته است  
حکیم طولوزان و غیره محالجه کردند ما و زطولوزان مار کو پاشا حکیم باقی سلطان را در عمارت مخصوص  
آور و جنگی صحبت کردیم مردیست چهل و پنج ساله باریک زرد رنگ ریش را میترشد سبیل دارد و فرشته  
خوب حرف میزند گو یا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است روز سه  
شنبه دو م صحر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از رحمت خداوند تعالی مثل بهشت  
و دریا مثل آینه صاف بود دست چپ همه جا است الی سواستاپول و دست راست مملکت انچه  
غما ملو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کو همها بلند همه جا پیدا بود همه کو همها جنگل انبوه و  
درخت کاج هم داشت در بغل کو همها گلنگ زراعت و آبادی پیدا میشد بسیار کو همهای خوب  
و در بای قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمجاد  
بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشد سینوب از زمان جنگ سواستاپول  
که روسها کشتیههای عثمانی را آتش زدند هشتماری یافته است وقتی که بمجادی سینوب رسیدیم  
مادی از سمت قرم آمده بر هیلوی کشتی میخورد اگر چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد  
از روضیح ناظر که آب دریا حین الی آرام بود ما بهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا آورده  
روی آب با زنی میگردند روز چهارشنبه سویم دیشب الحمد لله هوا بسیار خوب



دور یا آرام بود سواحل هیچ بیدانیت صبح برخواستم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خوابیدم  
 سه ساعت بعد برخاستم الحمد لله در یاهم آرام بود در اسباب مبول چایاری از طهران رسید از روز گذشته  
 جات داشت از مملکت سیستان اجناس مفصل بود الحمد لله همه جامی ایران در نهایت اقیقت و  
 آسودگی بوده است این دریا که قره دیکر اسم گذاشته اند حقیقه دارد اسم با منتهی است آبش بنظر  
 خیلی از دریا های بزرگ دیکر سیاه تر است در روز از سواحل که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ  
 پریده کبشی آمده آنجا نشسته که سینه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانند بروند گاهی آسمان  
 میکنند اگر چه ساحل بیدانیت اما از فراستی که خدا داده است رو به سمت دست راست که  
 سواحل نا طولی است و نزدیک است میسرند باز بر میگردد یکی از آنها گرفته توی قفس انداختند  
 خورده بعد از دقیقه مرد آمد در یک ساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر ظرا  
 بوزن پیدا شد شهر و خانها را با دور بین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است  
 بازار کنار دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد  
 اما باد نبود بواسطه همان تریکی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد و دریا را منقلب  
 کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری کشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب  
 برق شدید میزد صدای رعد میآید وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآید خوابیدم الی صبح  
 رعد و برق شدید بود بسیار مهیب و ابر همه جار گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجم چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب  
 دریا همه جهت یک ساعت بیشتر خوابم بندر صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب  
 باران شدید بارید یک برقی تهاجم قدم از کشتی دور تر زود بریا صدای تهرات توپ کرده است  
 دریا از نیم پاشید اگر این برق کبشی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکند هوا همان طور بود  
 یکدو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخاستم الحمد  
 از دریا یی بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است

هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه کبیلانان بود چون کشتی که مانسته بودیم خیلی بزرگ بود عینت  
 نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عمیر است که عقب ما بود و می  
 گفتند چون تندر و نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد و شب بعلت بدی دریا کشتی ما را  
 بوسط دریا برده از نزدیک کنار او اجتناب کرده بودند و در وقت که پوتی باشد نیز فتنه و آن کشتی  
 چون باد از عقب بود باد بانی کرده خیلی بیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که  
 آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچک از طرف پوتی آمد که ما را بر دوش منجیگوف و کولون  
 بزرگ همانند اران سابق که ابتداء با نرلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن بر سن بسیار خوش  
 حال شدیم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت بر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل  
 کنند همیشه چند رفته آوردند نزدیک کشتیها هم خورد و ما خود بغل کشتی منجیگوف شکست امانه  
 زیاد دفعه دیگر خواستند بچسباندند کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری  
 آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شناهرا و ما و کولون  
 بردند با کشتی ما هم قسیم اشرف پاشای هماندار ایدیم سرش شکسته بازوی راست در رفته بودسته  
 بود و بگردنش رویش هم بود شده با حالت بدی بسیار فوس خوردم نخسته کم عرضی از این کشتی آن  
 کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن روز فتم بان کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند  
 که باقی بارها را بیاورد و جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا  
 میشود همش ریون رودخانه بزرگ است آن کشتی از نیم فرسنگ بیشتر غرق اندر رودخانه آبادی  
 کمی دارد خانهها مثل خانهای عتیق ماند رانی و کیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد و نوبه و شب  
 در اینجا بسیار است کم کم شروع آبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لشکرگاه خوبی بندر کشتی بزرگ  
 که هیچ غنیمت اندر رودخانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک  
 حمل و نقل مردم و بار تجاری را بکنند یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانی دارد  
 بندر دیده شد صحرایه چکل است و منتهی بکوه میشود کوه هم چکل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

بیرق زیاد زنده بودند از کشتی که پیرون آمدیم لب رودخانه اطلاق کوچکی موجود کرده بودند و  
 کراندوک میشن برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و ژنرالها دم  
 اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فرج نظامی را که از اسکله تالک  
 ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چو کس لگزی از  
 کرجی مسلمان داغستانی از ابله باش اچق فرنگی و غیره این ممالک جزه باش اچق است یعنی سر برهنه  
 و اقعاهم اینطور است کل ابالی باش اچق سر برهنه هستند بدار زن و مرد و بچه عادت ندارند کلا  
 سر بگذارند پای تخت باش اچق شهر کوتایس است که ما پهن تغلیس و پوتی است خلاصه باشاه زاده  
 زیاد تعارف و صحبتیم انصافا شاه زاده بسیار خوبیت و زمانیکه بطر بورغ بودم شاه زاده آنجا  
 بود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش  
 دارد چانه زایمتر شده چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مرا جاقومی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه سجا  
 شده را اندیم حکیم الممالک ماند که بار بار باراه آهن برساند مترجم جانشین بگل یار فیر شاه  
 میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه بهم راه داشت این راه آهن آواز  
 ساخته اندالی تغلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه ازین یک خط است بسیار  
 کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه چکل و باطلاق و پراست خشک کردن این طور زمین  
 و ساختن راه آهن کارشکلی است بعد از باطلا فها همه جا کوه و دره است و راه متصل پنج میخورد  
 و سر بالا میرود از رودخانه و پلهها میگذرد بعد رو به تغلیس باید سرازیر بود و باین جبات کالسکه سجا  
 نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند رود ساعتی دو فرسنگ و نیم بشیر میزنیم خلاصه جنباعت نبرد  
 مانده بر راه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوهستان و چکل بود و خوبی رسیدیم به  
 یک استایونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم  
 رفتیم باطابق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سر بارهیم ایستاده بودند از وظایفه  
 کرجی باش اچق لباس عجیبی داشتند بجا نظر لباس قشون قدیم قباهای کشاده سرشان مثل

عمامة پارچه سرخ بسته بودند در کرمان یک چنانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه  
 به لباس زواد فرانسه و طوایف هندوستان اما تفکشان از تفکلهای سوزنی کار جبهه خانه طول  
 بود سوار کالسکه شده را ندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود و بیشتر تغلیس نزدیک شده  
 باکسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکه ایستاد رفتم پیرون جانشین با صاحب منصبان  
 زیاد و کیفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه و بازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران  
 باد بسیار سردی هم با کرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچکی هم میسوخت رسیدیم در ب عمارت  
 جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوال رسمی شد حاکم تغلیس  
 هم با که خدایان و کلا نتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصّل بزبان فارسی نوشتند  
 بودند ایستادیم تا نطق را بکنفره فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتم با لادر  
 اطاق پرش اربیلیانف که از شاهزادهای کرچی است با بارون نیکا که کارگذار خارجه  
 قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرش اربیلیانف را پیشا ختم بهفت سال قبل  
 ازین که بنذر فرج آباد ما زندان رفته بودیم از جانب امپراطور پشتهای خکی روس با نجا آمده  
 بود بعد جانشین اطفا و منازل ما را نشان داده خودش رفت بنا خوردده خوابیدم شهر تغلیس در  
 توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهری  
 گذرد در این فصل آبش زیاد بود پی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله  
 فرکیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آن طرفت طرف جنوب شهر قدیم تغلیس است  
 روی تپه آمار قلعه قدیم سلاطین کرچی است این شهر نجا سه سال قبل ازین بسیار محقر و کشف بوده  
 حالا کم خانها و عمارات و کتب خانها و کوچهای وسیع سنگ فرش میسازند قلعه کوه قاف  
 که فرنگیان کازیک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است محلو از برف بود و دروها  
 راه عراده ساخته که حالا با آن طرف کوه با کالسکه میروند که شهر و لاد قفقاز آن طرف کوه در  
 مسکو و حاجی طرخان است از خشکی دور تغلیس کوههای خشک است دور تر از شهر جنگل دارد و هوا

شهر خوب نیست در تابستان و پاییز بسیار گرم و مختلف است کما اینکه باران در اطراف  
 یا شهر بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود و بوی آبش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر  
 است اسباب غذا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و کرچی و روسی و اغستانی هر کس المان  
 از نخی بوجه خوب از فیصل بندوانه انگور را میروند و خیار دارد و امروز رفتم دیدن جانشین که در همین عمارت  
 منزل است از چند اطاق که گشتم یکتالاری بود که بنا بای ایران ساخته و کج بری کرده بودند  
 با ائینه عمارت خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک  
 فرا بانی قالی کرمانی اسباب میز و تخت و غیره از خام شیرازی و اصفهانی پردهای اطاق از  
 قالی بود پارچههای گل و زری رشتی در مسکاو بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بودند  
 اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم  
 بوده است یکتالاری سیاه بزرگی که جانشین سابقاً سکار کرده مثل اینکه زنده است در  
 گوشه اطاق و داشته اند اگر غمگنه کسی بر بنید خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیو  
 های اطراف اسلحه زیادی از قبیل شمشیر و تار و تفنگ طباچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه حوزین  
 و برکت بارکاب و ارباب اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یکت  
 پیروز قدیم که در ایران سابقاً معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتم آنچه  
 اطاقها چشم انداز خوبی بشهر قلین و کوچاداشت قدری نشسته بعد رفتم با طاق زوجه جانشین که  
 متصاحبین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گرانزد و کت باد است که در  
 شهر کاشمیره امان با برادرش بنام حوزیم پنج سپه و یکد خنجر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده  
 ساله اسب او را درش در سیلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او دور و رونا است بعد برخاسته  
 با طاق نمودم قدم بملاق صله زن جانشین با جانشین باز دیدند شب را با جانشین کالسکه  
 نشسته رفتم تا شاخه زابستانی بنامی بسیار مختصر است سفید کاری بک چهل چراغ بر زده است  
 که با کاز روشن بودند شاخه از صابنصبان روس و غیره پر بود همه جهت دوست نظر آدم

میکرد و موسیک خوب زوند بعد پرده بالا رفت جدا گشت دادند بزبان روسی حرف (فقها)  
 میزدند خوب خواندند بازمی در قفس و حکایات خوب نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بو  
 زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند بکثرت قاص فراسه همه بود بسیار خوشگل و خوب  
 میرقصید و دو سال است اینجا آمده در آخر قفس لمنی و سینه را کردند و بعد از آن رقص کرجی که  
 که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند و میخواندند و در قفس سمرنگ  
 ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه باغی ابروان در بین بازی که  
 پرده افتاد و فیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در پیرایه بلامی سکوی باغ خود  
 بودند نشستم بعضی از زنهای کرجی و غیره را جانشین معرفی کردیم و در این بین  
 منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیدند ما را آرزو داشتند تا تعریف غریبا  
 از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کتبی سلطانیه بعد از مانده بودند گفتند  
 همینکه ما از کشتی خارج شده بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بود  
 کشتی بخارج کو چک روسها را به سلطانیه بچسباند ممکن نمیشد از سده موج آخر کشتیها بهم خورده و جمع نمیشد  
 شکسته بود بالاخره بهزار خیمت کشتی کو چک را از دیکت آورده همین که موج آمد بلند میکردند آ  
 یکت لنگه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا کینفر آدم خودش را بکشتی میپرانند خلاصه با هزار جان  
 کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگر چه ساحل نزدیک بود چنان امواج مارا  
 بهوایمید و از بالا پرتو میکرد مثل انیکه از قلعه کوه یرت شوم احمد الله تعالی که این انقلاب چند  
 ساعت قبل از آن که مادر دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبک به بندر  
 پطروسکی رفته از اینجا بازمی برویم و در آن راه اخبار نموده عراوه و کالسکه و غیره حاضر کرده  
 بودند چون هر قدر دریا را کم کنیم صرفه در آنست خواستیم از باد کوبه سوار کشتی شوم قرار شد با  
 ده نفر برویم باد کوبه و سایرین همه از راه پطروسکی ز قه سوار کشتی شده بیایند باد کوبه از اینجا هم  
 سوار شده با اتفاق برویم از لی صنیع الدوله را نامور کردیم که تقیلس مانده بارهایه که سچا پاریش

حل شود با جمعی از همراهان با زنی برساند روز جمعه در تقطین بودیم که تقضیاش نوشته شد  
 روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قرا باغ آمده بود بحضور رسیدش هفت سیر  
 بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین کالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود  
 و کرد و خاک زیاد رفتم آخر شهری باغ محمد که آقا میر قزاق ساخته است اکثر اهل تقطین نظامی  
 هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام همان بودیم اول تالاری رفتم که صانحصا  
 زیادی از اهل قلم و نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین کلیک را معرفی کرد بهمن میرزا  
 بود بعد رفتم در تالاری سر میر نستیم جانشین در دست چپ و روجه ایشان در دست راست  
 و سایرین هم براب معینه نشسته بودند بعد از شام بر خوسته تا لکون عمارت که مثل چنابانی  
 و بیخ عمارت نگاه میکند رفتم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشباری ممتازی هم در روی کوه  
 جلوه عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنهاد دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در  
 باغ بودند بعد از آتشباری در قس قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین قس طپانچه میاندازند  
 رفتم پایش باغ را گردش کردیم باز و باز روی روجه جانشین داده بودم کل خنیا با منهای باغ را  
 گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده  
 بود جانشین بمبادا خواندیم احوال برسی کرده بودند بعد آیدیم بالا بازار قدری نشسته مراجعت  
 بنزل کردم امروز از جانب حلیفه بزرگ اوج کلیسای ایردان کشیشی آمده عرضیه آورده بود از نظر  
 تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسد الله محمد اصفهانی بعبقات میرفته در کرد فووت شده است  
 بسیار فنوس خوردم روز یکشنبه هفتم باید از تقطین برویم بمبادا کوه صبح زود برجا  
 نما خوردم معتمد الملک و شاهزاده با هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب ناز  
 راه افتادیم جانشین و همه صانحصان قققاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود  
 هر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کمنه تقطین رفتم جمعیت زیادی بودند  
 شهر خارج شده بچاپاری را دیدیم همه جارود خانه کرماند در دست چپ بود آقا کم از ما دور میشد

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد و هوا بسیار گرم و گرد و خاکت (در آن وقت)  
غریبی بود از تعلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جاده آبدی نبود تا حینم که رسیدیم در کوه و کوه و کوه  
مگر در برود و فرسختی نیک چای پارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه نیم از تعلیس تا فرسخت  
فرسخت ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است  
در چند چای پارخانه ایستاده اسب کالسکه باز عوض کردند و در هر چای پارخانه از سواره و نه بود  
مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چای پارخانه الکت بزبان ترکی یعنی کیه و برودنا  
حاضر کرده بودند یک ساعت بغروب مانده بود بعد سواره کالسکه شده باز را ندیم حساب بود از  
یک رودخانه گذشتیم پیش از چای پارخانه الکت پلی داشت طی میگردیدیم سه ساعت از شب  
رفته برودخانه اغتفاری رسیدیم رودخانه بزرگ است اما درین فصل آب کمی داشت چای پارخانه  
ایجا راهم با سم رودخانه موسوم کرده اند از طرف رودخانه چای پارخانه بود که باید شب بخوابیم  
دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا انی منکوة الملک آمده است  
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده و در نوهم همین جا بوده است قدری از  
اجازه طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم بخوابد برود تعلیس روز دوشنبه  
هشتم باید برویم بشهر کج صبح زود برخاسته راه افتادیم صحرائی گرم پر گرد و خاک  
مدی بود اینجا با محل نشین قزاق تا ما راست این قزاق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانوار هستند  
اما از خانوارشان اینجا اتری معلوم بود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود  
که از پشت آن می رود الی دریاچه کوچکی ایروان دست چپ هم میگردند کوه خالی خشکی از دور پدید  
رسیدیم بچای پارخانه حسن سوار اینجا با طرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست نیز طایفه هم  
پنج شش هزار خانوار هستند حسن سوار رودخانه ایست آب کمی دارد قدریکه رفتیم بچای پارخانه حادو  
چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچای پارخانه زکم اینجا هنار خوردیم در هر چای  
از طایفه آنچول و خوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بجای کوچک اسلحه دارند همه



این طوایف مسلمان هستند بعد از نماز فطیم بجا پارخانه سکورا اینجا باد بکبر طایفه شمس الدین لو  
 تمام میشود جز آنکه است روی تپه کوچکی آثار قلعه اجری محلی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین  
 قلعه میگذرد آب کنی داشت آثار پل اجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است  
 این صبح امام همان طور که آمدیم رسیدیم بجا پارخانه قره یراز اینجا رانده دو ساعت  
 بعروب مانده بشهر کتیر رسیدیم حاکم بلوکات کتیر در زلم آمد بود با سواره حاکم شهر هم با سوار  
 و بزرگان دیگر تا نیمه فرسخی شهر آمده بودند شهر کتیر دورش باغات و قوی شهر خانی است محقر  
 قلعه قدیم کتیر که قلعه اجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار  
 معجزه داشته است حالا محسوس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آتش بسیار گسست  
 ملی تازه ساخته اند آن طرف رودخانه محل فرنگی دار منی است این طرف مسلمان خانه حاکم در  
 محله دیگر است منزل آنجا بود خانه بسیار محقر است در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت  
 جمیع این شهر بیشتر از بخت بشت هزار نفر بنظر نیاید روز سه شنبه هشتم  
 باید امروز برویم بجوریان جای که از محال شکلی است صبح سوار شده از شهر و باغات کتیر گذشته به  
 صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه دبروزی الی سته فرنگ راه دیده میشد بعد کم کم  
 دور شد نمبر سنگ دور زنده در سر راه معجزه شیخ نظامی است معجزه اجری بسیار محقری بود  
 بعد رسیدیم بجورک جای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه هلاکی بی است  
 است که بطرف شکلی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و در رود سید آب بجا  
 مارخانه فارغی چای از اینجا بجا پارخانه منگی چا و در رسیدیم که در کنار رودخانه کراست  
 رامی ما الا حقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدر عظیم و غیره از برکت  
 درخت اخلاقی ساخته بودند خوش بو بود اما مرسم پیدا بودند شاه زاد با و غیره با عراده  
 جواهر خیزی عجب مانده اند عراده با جواهر نسیسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از مادود  
 مانده بودند قبل از رسیدن آنها نماز خوردیم یک تا هی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آورند متاجر و در فرج جوانی از منی و انجا حاضر و در پیشانی بجزه اجاره سبلا (فصحا)  
 سالیانست رود که انجا عرض است اما که جریان و عفن هم پیش از یک ربع بود و گشتی هم بسته روش  
 شخته بندی نموده فرش کرده بکضاب نظوری از این طرف با نظرف کشیده بود و اسباب محضی  
 میان گشتی بود بسته بیک دیرک ررک طرب را میکشید گشتی بکک آده بار و آدم را با نظرف  
 مبرسانه اول کالسه که از ابروند بعد من رخم بعد در عظم و غیره با بار تا آمدند بره افنادم الی  
 منکی جای و رخاک کجوه بود نظرف آب خاک شکی سب رسنه بود دست چپ هم سمالطوره کشیده  
 بود اما حالا بان نزدیکتر بودیم شیت این بوه حالکی گوهایی و اغسار است دسترسلی هم در دست  
 گوه افناده است در قلعه کوه شکی برف زیاد می بود از انجا تا سه شکی که حالا رسیده و حاکمینونید  
 پنج شش فرسنگ راه است بعضی جا بای زمین منکل است بعضی جا بعضی بوه که بعضی خاک خالی  
 از قوی کالسه که به چا پاری میرفت تفکرت می انداختم روی هوا چند مرغ که در آن قاری سرفرا  
 میگویند زوم رسیده بجای بار حانه چاق لونه در حال رتن سنگی واقع سب نما خوانده عصر آنه خود  
 از سخا سو ر شده بجای بار حانه عرب رعبه بار زحمان رتن سنگی است دو سرعت رشب رفته  
 بتوریان چای رسیده رود خانه عظیم خوبی از طرف کوههای اغستان و منکی میاید و درین  
 صحرا با راعت مبنود از تغلیب مانجا آبادی هیچ نندم و بجز با بار خانه و هم محلات دیگر هیچ  
 آبادی و دیده نندم چا بار خانه انجا بسا کرم و پریشم بود در ناحیه زود و سردان سبد  
 بعضی از بیک زاد آبادی حاضر منکی آده بودند روز چهارشنبه ده صبح رود بخوسته  
 حکام کجوه و شکی و غیره محض سده رفتند از یک دست رسب جلد بود محال و شکی که رسب هم سبند  
 و جزء شکی است در انجا واقع است با نعت دات زود سبند که انقوتو این بوی ستر و سبند  
 فدر که رفیم محال و دانس تمام سبند بجای بار حانه کوهی رسیده خاکه کال کوه رسیده راه  
 حون انجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان سبامودب خوبست سبند سبند  
 ایستاده اسب عوض کردیم صحبت زیاد می از ابل سبوان و عهدی سلام به ملاقات آمده بود

اور می با آنها صحبت شد را ندیم دست راست باز جلگه وسیع است ...  
 ناوک نامی مشروب میشود بات زیاد بنظر آید جلگه حاصل خیز نیست ...  
 کوه سهند روزه است بجا پارخانه قره یازی رسیدیم اسب محض ...  
 از خانه و کردگند که از رعایای روس هم اینجا نشاندند ...  
 رسیدیم بجا پارخانه کولونهار را بخا خورده شد و چمن که سابقاً حاکم ...  
 باقی کین حاکم باد کوبه با سجا آمده بودند دیده شد همان طور ...  
 از رودخانه سهند زهار رسوا شده را ندیم از رودخانه کرده ما که ...  
 در رودخانه سهند شروان است این رودخانه باینکه نوستم همه از کوه ...  
 دست چپ است سر چشمه دارند هر کجای این کوه دره و محرجی دارد ...  
 در جلگه شکی شیروان میریزد رسیدیم بجا پارخانه آفتو که ده بسیار ...  
 در رودخانه دارد بسیار شبیه است بده کند طران اما باغات کند این زیاد ...  
 رودخانه آفتو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه ...  
 رودخانه محال حوازو و مرزش محال قشون است که جزه شماخی است خلاصه ...  
 پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از اینجا ...  
 دره سربالار فیم اول منظر کوه ...  
 کوه بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها راحت میزند ...  
 کوه چکل بلوط بود و قرقاوان یاد داشت از قلعه کوه با آن طرف الی باد ...  
 سوزیدیم عروب شد در چا پارخانه شرادیل قدری مکت کرده باز ...  
 از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه ...  
 بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پیسر و چمن یکی ...  
 در باس هر کسی دم در بازن و چمن ایستاده بودند علمای سلطه

صف کشیده بودند با همه تعارف کرده و اردو عمارت شدیم این عمارت همان لالیف امینی (توقف) شیر و اینست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقاً حاکم حسین شاهی بود چهار سال خرابه است مشرف به شهر شامخی محله از منته و فرنگیها در بالای تپه محمد مسلمانان و غیره است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقاً بارها به زمین میخورد و حالاً همه چهار بنه را خوار و در جمعش ده یازده هزار نفر است طلب و وسوسه زلزله در اطراف شهر همه کوه و بنه اما حیوان خشک است که آزاری از سبزه و درخت و آب دریا رود خانه کوچکی از سمت کومستان با بن تر از شهر میآید که از آن آب قدری به غایت در مسیحی است عهده شاه عباس در شهر سب که حالاً نماز میکنند مسجد و مکیه هم حاجی محمد زنده با همه سینه بسیار عالی که این شهر و بلوکات شیروان مسلمان و از منی بسیار کمتر است قدیمه مطیع خان میرزا و اولادش در اطراف شهر روی تپه واقع است عمارت لالیف بسیار استیم که در جوانی در

روز پنجشنبه یازدهم

با بد برویم با دگو به صبح رود در خواسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت بودی تپه شاه بودند رانندیم در سب و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار بجای درین دره و خانه است دیده شد که تزلزل است رسیدیم بجای پارخانه اول که اجی چای است تخی رود بعد چایارخانه مرزیمی که دومی سب بزرگ رو سهامی نشینند بعد چایارخانه تخی مرزیمی بعد چایارخانه چینی چاهار خور و بعد چایارخانه بلما بعد چایارخانه ارباب رودخانه هم دست که همین اسم موسوم است بعد چایارخانه سراسی بعد شهر باد کوبه الی باد کوبه جمیع را خشک و بد که باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده شده است مسافتی که امروز رنجور شدیم فرسوده مسکونند و اتفاقاً اسم با همی است بعضیها قبرستان است خلاصه که شهر باد کوبه را باره و پنجمه باستقبال آمد در چایارخانه سراسی پیاده شده نزدیک غروب بودند زود سوار شدند دو ساعت از شب گذشته وارد شهر باد کوبه شدیم چون معدن نسطر در باد کوبه است مشایخه

از صحرا و شهر جراح لفظ روشن کرده بودند اگر چه شب بود و سنه باد کوبه را درست ندیدیم  
 اما در کتاب معلوم بود که خانهای قشنگی است که تازه بسیکت فرنگستان ساخته اند و کسار  
 است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوة  
 میفرستادند رسیدیم به پای عمارت حاکم که موزیک میزدند میاده شدیم اول کولونل بزرگ را دیدیم  
 معلوم شد کشتیها با هم را بان و مسافرین راه پطروسکی هم متقارن و ورود ما وارد بندر شده اند  
 حاکم باه کوبه صاحب منصبان نظامی و قلمی بایت خود را معرفی کرد عمارتی بطرف فرنگی دارد بعد از  
 شام چهار ساعت از شب رفته رفتم بکشتی قسطنطین عجب بندرست که کشتی بزرگ تالاب  
 دریا میآید صد فرار مته شکر خداوند تعالی را کردم که باز سلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد  
 کوبه و غیره آمده مرض شدند شاه زادها و غیره کشتی موسوم بنهاله سوار شده صد و پنجاه و غیره  
 و کولونل بزرگ و پرسن مخکیوف و بیکر و ف در کشتی ما بودند جهان دریا یکی هم بود میساعت  
 بعد کشتی تراه افتاد دریا آرام و خوب باد ما در میوزید شب را خوابدم  
 ولایت شکی و شیروان و غیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بکاوش  
 و غیره میبندند اما کنگر عرادهها روز جمعه دوازدهم از خوب ضخیم ولی آهن است  
 نزدیک بعید مولود حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوآت والسلام است  
 باید بازنی برویم صبح برخاستم هوای در با بسیار خوب بود با حال خذ غالی به فهمیم دوسه  
 فرسنگ بازنی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حال دارد از نی خوابیم شد کم کم  
 ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره بلند شدند دریا بنای انقلاب گذاشت بازیم  
 ما یوس نبودیم را ندیم ما رسیدیم بلنکر گاه یک کشتی جنگی روستبه موسوم بخارا از ماشوراده برای  
 احترام و ورود ما آمده بود باد و در بین دیده شد که در حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار با  
 وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکنند از کشتی ما دیگر چه توفهنی است بک کشتی باد بانی  
 سخا نی هم که آنطرف تر لنکر انداخته بود بهمان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنکر گاه کشتی

جکی باهرارصوبت چند تیر تونی انداخت برج ازلی و مرد میگرد کنداره بودند همه سید بیدار  
 لیکن چون کشتی بزرگ زیاده زاین نمیتواند پیش رفته داخل ازلی شود لابد باید که جی و کشتی بخا  
 کوچک مخصوص ماکه در ازلی است آمده مارا بخشکی سرد و با این طوفان سدید امکان نداشت  
 لابد ما و سگانه از غشسته کشتی که امکان نیتادن نداشت ما این آمده رفیم با طاق لباسهارا کنده  
 با کج دستنکی تن بفضله... شنیدیم سربین هم که که سید و نیت سید سید همه را در بین کردن  
 بی و سفر غمخووه کردید مرس در غشسته شما که در برخواستن مدرت برانست دو ساعت  
 بغروب مانده بود باران هم شدت میآید امواج دریا بطوری بود که غمخووه توان که کرد کشتی خنایان  
 حرکت میگردند حاصل هر دو کل را این طرف آن طرف ماب میرسد موج لوی کشتی مریخت کشتی این کشتی  
 میشد که چهری نماند که بر کرد و ما با بدر یا بر نه صندلیها و بنزد سب کشتی در حالت بدست هم  
 مریخت ما صدای هبب بدن کشتی اندوز امواج صدا میگرد چیزی نمانده بود که هر دو بنود بالا  
 ماران شدید زیر دریا کشتی برآب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن کشتی  
 کشتی از آب باران و در با طوری تر شده بود که پای آدم هیچ طور بند نمیشد آخر سفر فریاد  
 نزدیک خانه آدم که برج ازلی در دو قدمی بیداست و شخص مابین حالت با سید و لا بد شود که اگر  
 روز اینطور بگذرد لشکر کشیده برود بندر جزایر لنگران این همه نوکر و غیره که با ازلی آمده اند  
 بکنند این نوع خاللات حمان اوقات را بر من نماند داشت که حد و وصف ندارد و فراموشی  
 منقلب شد منضاعق مگر در از شدت خند و گریه با دسینه میجو رسه فر میگرد منب و  
 رور هم ابد خوب کردن بن بطن من نبود منضاعق هم ماران سید بدست

رور شنبه سی و هفتم

صبح با طوفان و حرکت کشتی همان صور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شده در دبا سینه بودند  
 از غیب رسیده لنگر انداخت ما شب بهمانطور هوا برود باران و طوفان بود بقدر دوست  
 خوابیدیم یکبار فغان مقال شد گفتند که جی آمده است برخاسته دیدم یک کجی دو زده نفر

دو طلب شده آمده مذکوره از ما خبری میرند بازنی دریا: **ا** بار امی است قدری شش  
 سال شدیم مستهلکات جواب کاغذیکه با نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که بیج  
 چهاردهم حجب نزدیک بود که جی دیگر آمد محمد تقیخان و میرزا عبد الله خود را انداخته رفتند  
 صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی بهم رفتند هوار و بجنوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا  
 آمدن بالاخره کشتی بخار مایده شد که از مرداب در آمده میآید تا کشتی رسید نزدیک این  
 کشتی حالاً بار بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی آن کشتی قدری دور تر ازین کجا داشته اند  
 اول کرجی مار آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده را ندیم برای کشتی بخار یکطرف دست مار  
 گرفته رفیقیم بالای کشتی آسوده سده صد هزار مرتبه شکر باری تعالی را کرده فحشی کشیدیم وارد اسکله  
 ازلی شدیم اشخاصی که از طهران درشت آمده بودند

بجضور آمدند رفیقیم بالای برج شکر خدارا  
 هزار مرتبه کردم شب آتشبار می مفصلی  
 شد و براحت خوابیدم  
 الحمد لله تعالی

روزنامه حمدی که لاین ملاحظه انظار با معان است سزاوارشان خداوندی است که کل  
 یوم هونی شان است و درودنا محدود و محدودی که متاد می تباد می آیم و مشهور بلکه احوام  
 و دیور است پیشکش سیدی است که با آتش مصداق نور فوق کل نوز و نور بضی منه  
 کل نور است اعنی ماه و دو هفته نبیما، و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیاء  
 عسما و الهما السلام با تعاقب الایام و بعد چون روزنامه فزانتان شاه کتور  
 ستان نهنشا کیتی بخش ایران خلد الله علیه و آله الی یوم الدین به محمد و آل جمعین اقبل  
 توفیقاً . . . احتمه المطالع و اطلاع بر حالات پادشاه حجه موجب مسرت خاطر خداوندان  
 پس تصدی بر این امر لازم و متحدی بر نقل و طبع آن منمخ است خصوصاً هرگاه

عبارت مرقوم بنان معجز بیان ذات اقدس شایسته‌ای باشد که در واقع بظان واقعیت  
 منطوق و مجذوک است و چون بکلام الکلام است بکلام الملکات از قبل ملوک الکلام کلام  
 الملوک است بناؤ علیه باید بطرز اینق و خط نستعلیق ریشق بیضج وافی و تنج وافی و تنو زینب تا  
 و تزییب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاقل اقدس افتد فلذا این نسخه ثانویه را که خطش چون  
 ابانته و فصاحت سبع المثانی و نقش باید کار نقوش مانی است فقیر مامل میرزا محمد علی شیرازی

شهبه کشکول بر آبی خود برای خویش غلاطی بنداشته و بهاء آن را از عالمی ابداء و استخاف به  
 بارگاه عرش هشتبا قبول خاطر مبارک انگاشته و اکتی خوب نگاشته

و تخم امید خوب کاشته خداوندش مژده دهد و خداوند کارش بعنايت

مکنظر که اگر چه خود این روزنامه علامه خامه عنبرین شامه است

اما نظر بر تجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخاطر اقدار

مناید و شاید ابواب آمان بر چهره این اهل المال گشاید

و از استهار و انتشارش بتطبیح و اکثر منطوق

هو المسکت مکررته بتضوع دماغ عالی و مانعاً

مُعطر و چشم نیک بیان منور نماید

لأنهم قبل علمه و حصل العلم

الحمد لله والمآله که درین اوان مهمیت آقران این مسامت

نامه مطبوع مرغوب که سخنان از هر گونه کل دریا چین است

و فایده خاص و در آن متصور حسن و جبهی همت

اختتام پذیرفت قیمت سه روپیه و نیم مع

نما و بر عکس تا پنج غره شهر ذی حجه الحرام